از [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
از
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد للسمیع الذی له الغناء والشکر للغنی الذی له الملک والبقاء بنام
ناطقه آرائی که به اشتداد کن غلغله تمام در چهار سوق کون و مکان
انداخته و به ترانهٔ الست بربکم ولوله [illegible] گنبد چرخ برین
بلند ساخته [illegible] ربوبیت ذات وجوب صفاتش ساز هستی
ترنم ریز [illegible] مشغوله [illegible] نفوس و ارواح به ترانه
بلی نغمه [illegible] بلبلان لسان اهل [illegible] آهنگ لا اله
الا الله لبریز و از [illegible] [illegible]
نوای لیس فی الکائنات الا هو [illegible]

[illegible] ماله درد [illegible]

از مصنفات شیبانی [illegible]

از چه شنیده کردی از کر [illegible] سیار [illegible] دیده

انجم چه دیده که سرمه بیداری بچشم کشیده هر حرکت را اصولی
یا راست و هر صوت و صدا را نغمه در کار مثنوی ای پرده
سوز از تو هر سازی وز تو هر پرده راست صد رازی ای بهر پرده
از تو صد نیرنگ وی بهر نغمه از تو صد آهنگ ای تو لی پرده
و پرده دری پرده داری و هم تو پرده دری از تو چه جلوه
[illegible] است از تو [illegible] وجود

بزم چهر او رزم آرائی [illegible] فرمائی

تا محمد [illegible] بر سند لب شیرین زبانان [illegible] فصیح العرب والعجم
باشد کام برکشیده [illegible] معجز القرآن [illegible] گردید
نغمه [illegible] القرآن [illegible]
بیان اوست [illegible] والقرآن [illegible] بیان [illegible]
تبیان او و کریمهٔ ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی در شان او
و حدیث ما اذن الله لشیء کما اذن لنبی یتغنی بالقرآن از لب [illegible] فرمان
او [illegible] پرکاری نفس [illegible] نغمه [illegible] یکی [illegible]
اصحابش صلوات الله [illegible] علیهم [illegible] هدایت [illegible] قطعه

شمع بطحا چراغ جنت [illegible] | [illegible] کرم
شه گردون سریر والا [illegible] | مشعل افروز دودمان قریش
بو البشر خوشه ز خرمن او | [illegible] مسکن او
در رسالت [illegible] ادریس | [illegible]
راکب کشتی هدایت نوح | [illegible]
[illegible]

محمد نور الله ابن محمد مقیم الدین العبد الغفوری نسباً و الاعظم پوری
موطناً و البهرانولی مسکناً و الحنفی مذهباً و الچشتی الصابری
مشرباً و القادری القدوسی الرحمانی مسلکاً که بر ضمیر منیر عزیزان
سیر البستان حال و غزلخوانان دبستان قال و مقال
اظهر من الشمس و ابین من الامس است که در باب سماع و غنا
تقلیداً و حدیثاً و اعتقاداً و عملاً اختلاف فی بین العلما دایر گشته
و در زمان متاخرین با وجود شهرت حرمت تغنی سماع آن
میان خواص و عوام رواج پذیرفته و این امر بنظر ظاهر
بینان موجب طعن و تشنیع در شان مستمعان ارباب علم و یقین
میشد خصوصاً درین زمان که حضرت پیر دستگیر مرشد برحق عاشق معبود
مطلق شمع انجمن اسرار پروانه روی دلدار مستغرق بصدای
کن فیکون کاشف اسرار و الله یعلم و انتم لا تعلمون شهسوار
میدان عشقبازی تند خرام بادیه جان گذاری کاسر اصنام
غیر و غیریت ناصب خیام وحدت و وحدانیت مرکز دایره
پرگار وجود [illegible] مهبط تجلیات انوار و شهود زیب چهار بالش

الاریبی صدرنشین محفل مشاهدات غیبی طایر هوای لامکانی
سایر عمای تجانی ذبیح خنجر رضا و تسلیم جریح سکین من اتی الله
بقلب سلیم فرشته در صورت انسان عین نور ذات رحمان شهید
تیغ محبت و فنا غضنفر بادیه لا احصی ثنا تارک سیار بعین
رانی آمین از زمست لن ترانی دلش مصبوغ بصبغة الله روحش
مصروف فهم وجه الله محو جذبات جلال ربوده نفحات جمال عجمها
بحر معانی سر از زبهاست ما اعظم شانی مدرس زبر عشق و عرفان
محدث حقایق وحده وجدان قبله طالبان بفضل و شهود فارغ
از قید تشبیه و تنزیه ساقی میخانه اسرار تشنه باده بی خمار غزال
صحرای الوهیت شهباز هوای هویت سر حلقه جرعه کشان
کاس وصال جام دلش از باده عشق لبریز و مالامال مرد میدان
جاهدوا فی سبیل الله قاتل بغیر الله بصمصام لا اله الا الله توکلش
با اسباب و نیست سوید ناظر جلوه مطلق [illegible] نشانه خدنگ عشق
نیرنگ ربوده نفحات مطلق از نیرنگ جان [illegible]
مستجمع کمالات انسانی منظور [illegible]

رهنمائی کاشف غطایای اطلاق و تعین ملقب به ... است
حق الیقین خم نشین مصطبهٔ اشراق سبوکش خم خانهٔ حسن
اخلاق قایل کلمة الحق بیباک هستی مطلق خوشترین نقش
نگارستان چشت بهین ثمرهٔ آورده آدم از بهشت مورد خطاب
من یؤتی الحکمة فارس مضمار طریقت و شریعت دانای
رموز کاف و نون آشنای غوامض تجرد و شیون عارف
معارف وحدت وجود عالم معالم بطون و شهود پرده کشای
عرایس مدارک و تنزیل مفسر معانی کتاب و سنت بالتقریب
و تأویل احتیاط طلب مستحب را واجب شمرده و القاء الشر [illegible]
بمعصیت گمان برده واقف غوامض درس ... افتخار علما
مسلمین چراغ افروز بزم توحید مصباح شبستان
تجرید ... پرداز عرایس حق الیقین صورت طراز معانی
اطلاق و تعین پرده انداز صور مطالب جمیل نقاب کشای
مخدرات برهان و دلیل نخل بند بستان حقیقت شهسوار
عرصهٔ معرفت آئینه دار نقوش ... [illegible]

بالطایای ما بهایات نفوس و ارواح قد یکتای بحر صفوت و صفا

محیط مرکز علم و اعمال [illegible] بند شکسته [illegible] خجسته

خسته بالان دستگیر بیچارگان دلدار غم خوارگان [illegible]

مجموعه الاحسان منبع البر و الامتنان ماحی البدع هادی الثقلین

قطب زمان حضرت مولانا و مرشدنا و سیدنا [illegible]

دام الله ارشاده و [illegible] دام الطالبین شعر

بیت پیر ارشاد آن که از تأثیر او … افکند [illegible]

پیر نورانی که از هستی او … هست [illegible] شد کس را آفت بود

پیر ربانی که چون خنده کند … مرده صد ساله را زنده کند

پیر حقانی که چون دست دهد … جان تو از نفس و شیطان وارهد

پیر تحقیقی که چون از کار او … نور می‌بارد همه گفتار او

جهد کن تا مست نورانی شوی … تا ز تقلیدی به تحقیقی رسی

جناب ممدوح مستی خود را [illegible]

کرده و باقی بالله گشته [illegible]

بقرب نوافل [illegible] در خانه خدا [illegible] گزیده

وفارغ از محنت این و آن گردیده و دامن
همت از لذائذ عالم برچیده و غنچه وار
خود را در خود کشیده و در سایه رحمت رب
العالمین آرمیده بموجب استماع سرود
حلال که موجب ازدیاد حال و نتیجه حصول کمال است
به ملاحظه می‌نمایند بنابر آن بیشتر عوام و بعضی
خواص را با وصف ارادت و عقیدت نسبت ظاهر
سوء ظن پیدا میشود و آثار بدگمانی هویدا
چنانچه روزی فاضلی در محفل فیض
منزل تحقیق مسئله غنا استفسار گردیده
عند المناظره چهار دعوی بگذارش
رسانیده اول اینکه بر حرمت غنای مطلق اجماع
مجتهدین اربعه است دوم اینکه احادیث
اباحت سماع که در بخاری و مسلم
وغیره کتب صحاح مرویست نزد فقها

معتبر نیست سیوم اینکه روایات اباحت غنا و دف و [illegible]
و عود وغیره مزامیر که علمای شافعیه نوشته‌اند قابل اعتماد
نیست و بمقابله قول امام ابوحنیفه حدیثی یا قول مجتهدی
اعتبار را نشاید چهارم اینکه امام محمد غزالی و ابوطالب مکی
وغیره که علماء فرقه صوفیه اند قول ایشان لائق استناد نیست
چون فاضل موصوف راه افراط و تفریط پیموده جواز
دعوی مذکوره خلاف جمهور علما و مخالف شریعت غرا نموده
بنابران از حضرت مولانا دام ظلهم و برکاتهم این کمترین خادم
بشرف ارشاد والا سرافرازی تالیف رساله در تحقیق مسئله سماع
بر وفق اصول و فروع که جمهور علما برخلاف آن نباشند
مشرف گشته بنا اینها باوجود کم مایگی و بی بضاعتی حسب الحکم
مطاع واجب الاتباع والامتثال و لازم الاقتضا به تحریر این
رساله که ذخیره اندوز سعادت گردید و آنرا بر مقدمه و ابواب ثلثه
و خاتمه ترتیب ساخته بازالة القناع عن وجوه السماع
موسوم و به نغمه عشاق ملقب گردانید مقدمه مشتمل

قبول صحبت ادعای نسخ اباحت نمایند سیوم اینکه علمای خلف سلف را
تارح افعال سلف پندارند **فصل دوم** در آثار واخبار
مثبته سماع مجتهدین اربعه وتلامذه آنها ودیگر فقها وائمه دین از تابعین
وتبع تابعین رضوان الله علیهم اجمعین **باب ثانی**
در روایات کتب معتبره وفقهیه واقوال ائمه دین که در اباحت
غنا وضرب دف وطبل وغیره آلات مباح وارد گشته وآن
مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر روایات
اباحت از کتب اهل سنت **فصل دوم** در روایات اباحت
از کتب امامیه **فصل سیوم** در تحقیق معازف ومزامیر
وملاهی مشتمل بر سه قانون **قانون اول**
در معنی لغوی وعرفی معازف ومزامیر
وملاهی وملاعب **قانون دوم**
در اقسام [illegible] و ملاهی و بیان آنها
[illegible] احکام هر یک **قانون**
سیوم در اقوال [illegible] در [illegible]

و احکام هر یک در تحلیل یا تحریم **فصل چهارم** در ابطال
دعوی چهارم مدعیان اینکه بر قول علمای صوفیه اعتمادی نیست
باب ثالث در جواب آیات و احادیث و روایات فقهیه
که علمای محرمین ازان بر حرمت غنای مطلق تمسک میکنند
و بکفر مباشران آن مینمایند و افراط و تفریط نموده در حق
و باطل خلط میسازند و آن مشتمل است بر دو ضابطه در اصول
حدیث و اصول فقه و هدایات چند **هدایه اولی**
در ذکر آیاتی که ازان اهل تحریم حرمت غنا استنباط
می‌کنند و جواب آن **هدایه ثانیه** در ذکر احادیث
موضوعه که دال بر تحریم غنا هستند و بیان موضوعیت
آن از روی کتب معتبره **هدایه ثالثه** در ذکر احادیثی
که در کتب صحاح هرگز یافته نمیشوند مگر در کتابهائی مروی اند
که آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در بعضی رواة آن
حفاظ حدیث طعن کرده اند **هدایه رابعه** در ذکر
احادیثی که اهل تحریم تعصباً اختراع و افترا کرده و مشهور ساخته اند

و نشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمیشود **دهد ابعه**
خامسه در ذکر احادیثی که در تحریم غنای مقترن بمنا هی را
در کتب صحاح یافته میشود منکرین لعله با تحریم آنها در
حرمت غنای مطلق می پندارند **خاتمه** در آثار و فواید
سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است بر تذکرها
اربعه **تذکره اولی** در آثار و فواید سماع که موجب وجد
و رقص و طرب سامع میگردد **تذکره ثانیه** در احادیث
و اقاویل علما که در باب وجد و طرب وارد گشته
تذکره ثالثه در شرایط سماع و اسباب محرمه آن که اهل
شریعت بدان تصریح نموده اند **تذکره رابعه** در آداب
سماع که اهل طریقت بدان تاکید فرموده اند و هذا اوان
الشروع فی المقصود ای مستمعان خموش باشید آماده
سمع خروش باشید مثنوی می سرایم نغمه عشاق را بازوانه
آرم همه آفاق را مدتی جان و دل خود سوختم تا که من این
نغمه را آموختم لیک پنهان داشتم این راز را چونکه گفتم

[illegible] ۱۵

دل ساز را تا کی این راز تا در سینه ماند معانی در
خاک این گنجینه ماند لیک تا کی سر حق ماند خفی آیهٔ لا تکتموا شد
منجلی خود بخود این نغمه آخر شد عیان گشت آشوب زمین و آسمان
کوه را این نغمه سازد همچو کاه جسم را این نغمه سازد همچو آه نیست
این آواز ناقوس صنم هست این آواز لبیک حرم بر کشند
زان بگسلد زنار را می گذارد این هشیار را میزند گاهی
صنم را بر صنم میزند گاهی سر خود را بهم دور را اندازد گرد
ناقوس را میزند گاهی کف افسوس را گرد میگوید دم گیا
این ندای عالم بالا است این مقدمه مشتمل است بر

افاده **افاده اولی** در معنی سماع و غنا بدانکه معنی سماع
بالفتح در لغت ذکر مسموع و بالکسر مذکور نشنیده و همچنین آمده معنی سماع
بالفتح و الکسر قال فی القاموس السمع حس الاذن و الاذن
وما وقر فیها من شیء تسمعه و الذکر المسموع و یکسر کالسماع و
در اصطلاح عبارت است از مسموع مطبوع که حاصل شود
از حسن صوت و کلام موزون و معنی لغوی تغنی و غنا

سرود گفتن و آواز طرب دهنده روح فی القاموس والغناء ککساء من الصوت ما طرب به و کسماء رمل و غناء الشعر و تغنی به
تغنی و تغنی عرفی ترکیب و ترجیع آواز است بالحلق و ضم کردن
تصفیق مناسب آن قال القهستانی فی جامع الرموز شرح
المختصر الغناء بالکسر والمد لغة التغنیة اما لحسنی یعنی تغنیه بالفارسی
سرود گفتن و عرفاً تردید الصوت بالالحان فی الشعر والضمام
والتصفیق بالالحان و مناسبة التصفیق لها انتهی بدانکه
میان سماع و غنا فرق اعتباری نیست بعضی غنا را مخصوص
کرده اند با سماع اشعاری که در وی ذکر اغانی باشد با حسن صوت
چنانچه مولانا فخر الدین زرادی گفته است ان السماع و
الغناء لانه سماع الاشعار التی یکون فی ذکر المغانی
مع حسن الصوت والسماع مطلق الغناء فیناسب المطلق
... ولهذا کان السماع ... یسمی الغناء
... لان ... من الصوت
الحسن و ...

جائز بلا خلاف اذ کل واحد منهما احسن الغنی فی غنیه انتهی و قال ارباب

پس از معنی لغوی و اصطلاحی سماع و غنا فرق بین بیان کرده شد

واضح گردید و بدریافت رسید که نزاع و خلاف فیما بین العلما

در تغنی بمعنی سرود گفتن است نه در سماع که عبارت از سرود

شنیدن قول جمیل است با حسن صوت

افاده ثانی

باید دانست که در حدیث صحیح آمده است زینوا القران باصواتکم

یعنی آرایش دهید قران را با آوازهای خود ها و نیز فرموده صلی الله

علیه وسلم لیس منا من لم یتغن بالقران نیست از ما کسی که تغنی

نکند بقران و نیز فرموده تعلموا القران و غنوا به بیاموزید قران را و تغنی

کنید بدان و هم در حدیث آمده ما اذن الله لشیء کاذنه لنبی

یتغنی بالقران یعنی گوش نمی نهد و استماع نمی کند حق تعالی چیزی را

همچو گوش نهادن و استماع کردن وی پیغمبری را

که تغنی میکند بقران یعنی میخواند قران را و جهر میکند بدان

در مدح خوش خوانی ابو موسی اشعری رضی الله عنه مسعود است دلیل

فرموده ... ابو موسی ... خوش

افاده ثانی در بیان ...

از خوش آوازی های آل داود علیه السلام از این همه احادیث
معلوم میشود که مطلق تغنی در شرع محمود و مرغوب است
بلکه ادای قرآن بدان مطلوب است و در بعضی احادیث
وارد شده که قرآن را بطور غنا خواندن جایز نیست حتی که
تصریح نموده اند که اگر تالی قرآن قصداً بالحان موسیقیه
ادا نماید آثم و بزه‌کار میگردد و بحمل و اعتقاد هر دو
حدیث متعارض و متناقض که دال بر مدح و ذم غنا
هستند غیر ممکن پس بنابر توفیق بین الاحادیث تحقیق
این معنی مقدم افتاد که غنای محمود کیست و مذموم کیست تا بیان
تجوید قرائت و ترجیع که در غیر کلام مجید مستعمل است فرق
بین هر دو معلوم آید این ضرورت نقل کلام صاحب مدایح النبوه
که درین خصوص است اینجا واجب افتاد و آن اینست اختلاف کرده اند
علمای دین در تغنی بقرآن بعضی مطلقاً جایز دارند تا آنکه
لازم آید افراط در مد و اشباع حرکات مانند آن و اکثر
ائمه این موسیقی باشد و بعضی مطلقاً منع کنند و جمعی که

۹ نقل کلام صاحب مدایح در فرق غنا

هر کز دایره انصاف است آنست که تطریب و تغنی بر دو وجه
است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت و سماحت کند بدان بی تکلف
تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته شود با طبعش بیارد آن تطریب
و تلحین را و این جایز است اگرچه بیارد بر زیادت تزئین و
تحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله عنه اگر من میدانستم
که تو می شنوی زیادت میکردم تزئین و تحسین را کسیکه
هیجان میکند او را طرب و حنت و شوق مالک نمیشود
نفس خود را و صبر نمی تواند کرد از تطریب و تحزین و
تزئین صوت در قرائت پس وی مطبوع است نه متطبع و
تکلف است نه متکلف و اینست مراد بصوت عرب و لحن
عرب و این قسم از تغنی است که میکردند آنرا صحابه و میشنیدند
آنرا و این تغنی محمود است که متاثر میگردد بدان تالی و سامع
و وجه ثانی آنکه بصناعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در
طبایع سماحت بدان و حاصل نمیشود مگر به تکلف و تصنع و
تمرین چنانکه آموخته میشود بانواع الحان موسیقیه بسیط

و مرکب به ایقاعات مخصوصه و اوزان مخترعه که حاصل نمیشود
مگر بتعلم و تکلف رد است که مکروه داشتند آنرا سلف و انکار
کردند قرائت باین وجه دیگر کسیکه عالم است او را باحوال سلف
میداند قطعاً که ایشان مبرا اند از الحان موسیقی که تکلف
کرده میشود بآن بر ایقاعات و حرکات موزونه معدوده محدوده
و ایشان پرهیزگارتر اند که بخوانند قران را باین طریق و
تجویز کنند آنرا بلکه میخوانند به تحزین و تطریب و تحسین
صوت و این امریست مرکوز در طبایع و نهی نکرده است ازان
شارع بلکه ارشاد کرده است بآن و خوانده است مردم را
بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه بسوی آن
و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند به قران ذکر هذا کله
فی المواهب اللدنیه انتهی **افاده ثالث** در اینکه مشروعیت
سماع از زمان انبیاء سابقین تا عهد خاتم النبیین علیه و علیهم السلام
متعین شده آمده است چنانچه اخبار بدان در کتب سلف و خلف
مسطور است از اجله علمای حنفیه متقدمین مخدوم علی احمد ... العراقی

9
افاده ثالث در اینکه
مشروعیت سماع از
زمان حضرت آدم
علی نبینا و علیه السلام است

در کشف المحجوب و از متاخرین شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت
آنچه درین خصوص نوشته اند مشتی نمونه خرواری نقل کرده میاید
تا واقفین را انتباهی فزاید صاحب کشف المحجوب در باب سیوم
مینویسد بدانکه سماع را اندر طبایع حکمها مختلف است چنانکه
ارادت اندر دلها که مختلف است و ستم باشد که کسی آنرا بر یک
حکم قطع کند و جمله مستمعان بر دو گروه اند یکی معنی شنوند و دیگر
آنکه صوت شنوند و اندرین هر دو اصل فواید است و آفات از
آنچه از شنیدن اصوات غلیان آن معنی باشد که اندر مردم
مرکب بود اگر حق حق بود و اگر باطل باطل کسی را که مایه طبع فساد
بود آنچه بشنود همه فساد باشد و جملگی این معنی اندر حکایت
داود علیه السلام بیاید که چون حق تعالی او را خلیفه خود کرد
او را صوتی خوش داد و حلق او مزامیر گردانید و کوهها را
رسایل وی گردانید تا حدیکه وحوش و طیور از کوه و دشت [illegible]
آواز وی بیامدندی و آب از رفتن بایستادی و مرغان
از هوا می افتادندی و اندر آثار است که یکماه آن خلق اندر صحرا

هیچ نخوردی و اطفال نگریستندی و شیر نخواستندی و برگ گاو [illegible]
از آنجا بازگشتندی بسیار مردم از لذت کلام و صوت و لحن وی
مرده بودندی تا حدی که گویند که یکبار [illegible] که [illegible] را استماع
آمده بود که مرده بودند و دوازده هزار [illegible]
اخبار الحکایة و تفصیل این حکایت شیخ عبدالحق علیه الرحمة در
[illegible] آورده [illegible] که چون [illegible] علیه السلام [illegible]
که [illegible] زبور میخواند [illegible]
[illegible] نمیخوردند و نمینوشیدند و نمیآمدند [illegible]
میکرد و سلیمان را که [illegible] دیگران [illegible]
و گویند [illegible] که [illegible] شنید فلان روز [illegible]
بعد از آن بیرون آورده میشد بر آن که [illegible]
می‌نشست [illegible] و علماء [illegible] ایستاده [illegible]
از انس و جن و طیور و وحوش و سباع و هوام [illegible]
[illegible] که استماع میکردند فکر [illegible]
داود در ثنای خدا [illegible] میخواند زبور را

پس می مردند طایفه از شنوندگان پس از ان شروع میکرد داود
در نوحه کردن بر گناه کاران پس می مردند طایفه از ایشان پس
چون کرم میشد موت بخلق و سخت میگشت میگفت مرا و را سلیمان
یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شد شنوندگان
بر روی می افتاد داود بیهوش میگشت و برداشته میشد بر سریر
و برده میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هرکرا
خویشی و دوستی بود بایرده بجوید او را و بیرون ارد پس
می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند بر شوهران و پسران
و برادران خود بر میداشتند و می بردند شهر و چون بهوش
میآمد داود در روز دوم میپرسید از سلیمان و میگفت چه کردند
ای سلیمان عباد بنی اسرائیل پس میگفت مرد یا نبی الله
فلان و فلان و میشمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر میزد
در نوحه میکرد داود و میگفت آیا خشم میگیری تو خدایا بر داود
که نمرد از انها که بمردند از خوف تو یا شوق تو پس بود داب
داود همچنین تا مجلس دیگر داد قاست کرد در اینحال تا آنکه

خواست خدای عزوجل انتهی و نیز در همین معجزه حسن صوت خداوند
سبحانه ایشان را میسر باید ولقد آتینا داود منا فضلا یا جبال اوّبی
و در تفسیر فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و نیز در تفسیر و اذا
سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من
الحق مفسرین تصریح نموده اند که مراد سماع است سماع قرآن
باشد یا ذکر از مواعظ و حکم چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره در عوارف میگوید که این سماع است که متفق علیه
است حقانیت او و مخالف نیست در آن دو کس از اهل ایمان
و این سماع مستجلب رحمت است از پروردگار کریم انتهی پس
معلوم شد که اباحت و مشروعیت سماع محل اختلاف نیست و
اختلاف مگر در تغنی و در صدر معنی لغوی و اصطلاحی غنا و تغنی
گذشت و باجماع لغت و اصطلاح عقلا غنا از چهار صورت
بیرون نیست یکی ترنم و تکلم شخصی بکلام موزون و الحان طرب
افزون برای تنشیط خاطر خودش دوم سرائیدن او
برای استماع دیگری بدون آنکه آنرا پیشه کرده اند

حصر عقلی قسمهای غنا و نمودن اختلاف نگاه تغنی که انرا پیشه کرده اند

[illegible] سوم سرائیدن او برای شنوانیدن
[illegible] بکسب وحرفت وطمع اخذ واجرت چهارم شنیدن
[illegible] وکلام موزون وصدای طرب انگیز از انسان
[illegible] یا از جنس دیگر خواه از آلات غنا از هر جنس که باشد
[illegible] از قول مشی مذکور حسب جمیع اقسام مسطوره مفهوم
میگردد ولیکن حکم شرعی هر یک قسم در باب دوم معلوم
خواهد شد ان شاء الله تعالی هرچند بسا امور متعلقه بباد
باقی اند که تاخیر آن از مقدمه موجب تشویش در فهم بعض
احادیث وروایات که در دلایل اباحت منقول میگردد
خواهد شد مگر اینجا که مقدمه طول میکشید واصل مقصد که
بیان اباحت سماع است بعید میگردید لهذا آنچنان امورها
[illegible] مستدلالی که برابطال تحریم در باب سوم
می آید ذکر کرده خواهد شد بحول الله باب اول
[illegible] مشتمل [illegible] فصل [illegible]
[illegible] سماع آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سماع صحابه کرام رضوان [illegible]

علیه السلام اند اگرچه احادیث درینباب بطرق مختلفه بسیار مروی اند
لیکن ما اکتفا میکنیم برینقدر که احادیث صحیحه که در کتب صحاح یافته
میشود و آن دوازده حدیث اند بنابر تسهیل فهم خاص و عام
معه ترجمه ذکر کرده میاید **الاول** عن انس بن مالک رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم مر ببعض ازقة المدینة مروی است از انس بن
مالک رضی که بدرستیکه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گذشت
ببعضی کوچهای مدینه فاذا هو بجوار یضربن بدفهن پس ناگاه رسید
بدختران که میزدند دف را ویتغنین ویقلن وسرود میکردند
ومیگفتند نحن جوار من بنی النجار یاحبذا محمد من جار مائیم دختران از بنی النجار
که قبیله ایست معروف از انصار و مادر عبد المطلب بن هاشم
جد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن قبیله بود وای خوشا
حال محمد را صلی الله علیه وسلم از جهت همسایه فقال النبی
صلی الله علیه وسلم الله یعلم انی لاحبکن پس گفت نبی صلعم که خدا میداند
خوب میداند که من دوست میدارم شما را اخرجه ابن ماجه
و روایت کرد این حدیث را ابن ماجه قزوینی که محدثیست معروف

از اطلاق محدثین این حدیث را بر غنا با دف علی الاطلاق بلا
تخصیص بالتقریب شادی عروسی و غیره معلوم و دلالت صریح دارد
الی آنها قولی الربیع بنت معوذ بن عفراء رضی الله عنها قالت جاء النبی صلی الله
علیه وسلم فدخل حین بنی علی ... روایت است از ربیع دختر معوذ
... که از انصار ... که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
پس درآمد وقتی که زفاف من واقع شد یعنی بعد از شب
زفاف فجلس علی فراشی کمجلسک منی پس نشست بر بستر من مانند
نشستن تو نزدیک من فجعلت جویریات لنا یضربن بالدف و یندبن من
کرا از قوم ما بودند دف زدن شروع کردند و یندبن من قتل من
آبائی یوم بدر و ندبه میکردند کسانی را از آبای من که کشته شده بودند
[illegible]
... اذ قالت احداهن ... چون گفت
یکی از ایشان وفینا نبی یعلم ما فی غد و در میان ما پیغمبری است
که میداند چیزی را که فردا باشد فقال دعی هذه و
قولی بالذی کنت تقولین بگذار این سخن را و بگو ...

[illegible]

بمضمون این باشی مشغول اختی می پردازی که بدان سماع ،

که مناسب حال پیغمبران نیست از آن احتراز نمای چه ادعا

علم غیب خاصه خداست و حدیث مذکور سلوی نیز صریحاً

دلالت بر حلیت غنا میکند اخرجه البخاری فی کتاب النکاح

الثالث عن عائشه رضی الله عنها انها زفت امراة الی رجل من الانصار

فقال النبی صلعم یا عائشه ما کان معکم لهو فان الانصار یعجبهم اللهو ؛

مرویست از عائشه صدیقه رضه که بعروسی فرستاد زنی را

بسوی مردی از انصار پس فرمود رسول الله صلی الله علیه

وسلم ای عائشه نبود با شما کسی که باشد با وی لهو زیرا که انصار

را خوش میاید قسم لهو که عبارتست از غناست ازین حدیث

معلوم میشود که اطلاق لهو بر غنا حلال صحیح است **الرابع**

عن ابن عباس قال انکحت عائشه قرابة لها من الانصار فجاء رسول الله صلی الله علیه

وسلم فقال اهدیتم الفتاة قالوا نعم ؛ نکاح کرده داد

عائشه زنی را از اهل قرابت خود که از انصار بود پس آمد

پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس فرمود فرستادید آن دختر را

یعنی فرستادند زن را بسوی مردمان گفتند آری فرمود ارسلتم معها من یغنی قالت لا
فرمود فرستادید با او کسی را که تغنی کند عائشه گفت که نه قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان الانصار قوم فیهم غزل فلو بعثتم معها
من یقول اتیناکم اتیناکم فحیانا وحیاکم فرمود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه انصار قومی اند که در ایشان
غزل بسیار است یعنی رغبت باشعار بیشتر بسیار میدارند پس
کاش میفرستادید همراه آن عروس شخصی را که میگفت وادا
میکرد این مضمون را که بطریق تهنیت و مبارکبادی گفته شد آمدیم
بشما آمدیم پس زنده دارد ما را خدای تعالی و زنده دارد شمارا
اخرجه ابن ماجه فی کتاب النکاح **الخامس** عن عائشه رضی الله عنها بکه نبودن عروس وده
ان النبی صلعم قال ما فعلت فلانة یتیمة کانت عندها روایت است از
عائشه صدیقه رض بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
چه حال شد آن زن که یتیمه بود نزد عائشه پرورش مییافت
فقالت اهدیناها الی زوجها عائشه گفت که عروس ساخته فرستادیم
او را در خانه شوهر او قال فهل بعثتم معها بجاریة تضرب بالدف وتغنی

فرمود پس چه دانه فرستاد و بد صحبت آن دختری که بنیرد و فرستا
و می سرود امید؛ قالت عائشة یا ذا تقول فقال تقول اتیناکم اتیناکم الحدیث
عائشه گفت که چه میگفت یعنی آن سرود امید فرمود که می‌گفت
اتیناکم اتیناکم یعنی آن کلمات تهنیت که تفسیرش بالا گذشته
اخرجه الحافظ تقی الدین محمد بن الشیخ العالم مجد الدین علی بن وهب القشیری
فی کتاب اقتناص السوانح بسنده و این حدیث متقارب اللفظ والمعنی
با حدیث سابقه است کما مر السادس یا عائشة اتعرفین
هذه فقالت لا یا نبی الله فقال هذه قینة بنی فلان تحبین ان تغنیک فغنتها
ای عائشه آیا می‌شناسی این زن را پس گفت عائشه نه ای پیغمبر خدا
فرمود این مغنیه فلان قوم است دوست میداری که سرود گوید برای تو
پس سرود گفت برای او فقال النبی صلی الله علیه وسلم قد نفخ الشیطان فی منخریها
پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که دمیده شیطان در
سوراخهای بینی او مراد از نفخ شیطان در بینیش گمان میکنم
[illegible] آن زن [illegible] سرود [illegible]
[illegible] در راه تکبر و اعجاب [illegible]

که از عمل شیطان است مملوک نمود و لا جرم این حالت اگر در
حالت قرآن خواندن و ذکر و تسبیح کردن عارض شود هم ممنوع
است و در حدیث آمده است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه و نفثه
و همزه و تفسیر نفخ تکبر آمده است از امیر المومنین فاروق اعظم
رضی الله عنه ذکره البخاری و اگر این عمل از غیر دلالت بر جمعیت
غنا کند منافی صدر حدیث خواهد شد که مستحبات است فتفهم
ولا تکن من الغافلین رواه النسائی **السابع** عن بریدة بن الحصیب الاسلمی
رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما رجع من بعض مغازیه جاءته
جاریة سوداء فقالت یا رسول الله انی کنت نذرت ان ردک الله سالما
ان اضرب بین یدیک بالدف ——— و اتغنی
از بریدة بن الحصیب اسلمی رض روایت آمده که بدرستیکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم هرگاه مراجعت فرمود از بعض مغازی
خود آمد پیش کنیزکی سیاه فام پس گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه
من نذر کرده بودم که اگر باز گرداند ترا خدا تندرست دف زنم
روبروی تو و تغنی کنم فقال لها ان کنت نذرت فاضربی و الا فلا.

پس گفت او را اگر نه نکرده این بود [illegible] چرا که غنا است
آن شنیدنی و این اشاره دلیل عدم حرمت آن است [illegible] که حکم اصلی در اشیا
الاباحه است [illegible] که هر گاه غنا برای ایقاع [illegible] درست بود
آن جایز باشد باطلاق [illegible] زیرا که حکم با ایقاع [illegible] و دلیل است بر
اباحت مطلقه چه اگر غنا حرام بودی پیغمبر [illegible] استماع مراست
ایقاع [illegible] بدان امر نکردی بل بنا بر کناره [illegible] ایشان فرمود
چرا که کناره [illegible] مخصوص [illegible] غنا [illegible]
[illegible]
[illegible] اکثر علما [illegible]
بعضی [illegible] مطلقا و بعضی دیگر گفته اند مطلقا و
[illegible] و مانند آن از [illegible]
[illegible] و آنچه لا اجل [illegible] دارد
[illegible] باتفاق و
این [illegible] زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم [illegible]

شده است که [illegible] باشد مگر چیزی که از جنس [illegible] طاعت و قربت
است و [illegible] مباح [illegible] و [illegible] بودن آن
مباح [illegible] ارتکاب مباح است [illegible] معصیت [illegible]
بالاتفاق [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible]
صلی الله علیه و سلم و سلامت وی قربت و عبادت است و [illegible]
کرد برای آنکه سماع اصوات نساء مطلقا مباح است اگر خالی باشد
از فتنه کذا قالوا و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعرض نکرد [illegible]
تغنی و همین فرمود که اگر نذر کرده بزن دف یا بجهت آنکه تغنی
در ذکر تابع دف بود و چون حکم دف ذکر کردند حکم وی نیز معلوم
باشد یا بجهت آنکه تغنی مباح است شبهه که هست در دف است
اگر او را نذر کرده بکن فانهم [illegible] تضرب فدخل ابوبکر رضی الله
عنه و هی تضرب ثم دخل علی رضی الله عنه و هی تضرب ثم دخل
عثمان رضی الله عنه [illegible]
ابوبکر رضی الله عنه [illegible] علی رضی الله عنه

[illegible] آنکال [illegible]

[illegible]

[illegible]

نشست بیان [illegible]

[illegible] با عمر [illegible]

شیطان [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] ثم [illegible]

[illegible] فلما [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ظل عمر که بحدیث دیگر آمده بعضی مردم را خلجانی میشود بسه وجه یکی آنکه
از تشبیه بغیه بشیطان مظنه حرمت غنا میگردد دوم آنکه عجب است
که شیطان از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خائف نگشته و از عمر
رضی الله عنه خوفناک شد سیوم آنکه درین منقبت افضلیت حضرت
عمر رض بر نبی صلی الله علیه وسلم لازم می آید و آن خلاف اجماع
امت است جواب خلجان مذکور آنست که جناب رسالت مآب
صلی الله علیه وسلم در ضمن تمدیح حضرت عمر رض خوف جاریه
را بخوف شیطان از جناب فاروقی رض تشبیه داده است و این الفاظ
بر معصیت بودن غنا دلالت نمیکنند چه ضرور نیست که هر عمل شیطانی
معصیت باشد زیرا که بر بعضی انبیا علیهم السلام اطلاق عمل
شیطانی در قرآن مجید آمده است چنانچه از آیه کریمه فوسوس لهما الشیطان
و کذا و ما انسانیه الا الشیطان و همچنین فوکزه موسی
فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان ظاهر است و غیر ممکن که
افعال انبیا معصومین معصیت باشد پس معلوم که هر عمل شیطانی
معصیت نیست آری هر معصیت البته عمل شیطانی است و هرگاه

غنا با دف عمل شیطانی از قسم مباحات شد مجذوری لازم نیاید
و اگر کسی گوید که معصیت نبودن غنا سبب این و جسارت صغیره بود
نه باعث مخافت او گویم که سبب خوف و اندیشه شیوعیه چند امر دیگر شده
یکی آنکه در ابتدای اسلام هنگام تحریم خمر از معازف و ملاهی
وغیره منکرات خمر مطلقاً ممانعت شده بود حتی که از استعمال ظروف
خمر نیز و جناب عمر رضی الله عنه در اجرای حکم تحریم اهتمام بسیار
می فرمودند اگرچه بعد راسخ شدن حرمت خمر در ذهن مسلمین
رفع ممانعت اوانی وغیره منکرات خمر از شارع گردیده بود
مگر جاریه حبشیه بزعم خود دف را منجمله معازف ممنوعه پنداشته
باندیشه سیاست مبالغه از جناب عمر رض مخفی کرده باشد
دوم آنکه ملحوظ است که جاریه مذکوره گمان برده باشد که الحال هم
نذر بمجرد تغنی للعمل آمد نیامده صرف اوقات در آن شاید
خلاف مرضی حضرت عمر باشد لهذا از آمدن ایشان ساکت گردید
سیوم آنکه جناب عمر رضی الله عنه که منصب احتساب
می داشتند و اشدهم فی امر الله عمر در شان ایشان وارد شده

بعضی مردم هم در امور مباحه نیز بحضور ایشان مرعوب میشدند
پس رعب و اندیشه از جاریه مزبوره چه تعجب است اما وجه آن
جاریه مذکوره از نبی کریم و سایر خلفای کرام علیه وعلیهم
و مخافت او از خلیفه ثانی رضی الله عنه موجب [illegible]
نمیشود اندیشد زیرا که مخافتی که عامه را از محتسب و [illegible] میباشد
از پادشاه رحیم و صاحب خلق عظیم نمیباشد و مجبول طبایع بنی آدم است
که از شخصی که آثار جلال در ضبط و ربط بسیار بوقوع می آید و [illegible]
اوقات مواخذه شدید در امور سیاستی از آن شخص می بینند
زیاده تر از آن متوحش میشوند و از بطش وی ایمن نمیباشند
بخلاف شخصی که ظهور در خلیقه صفت جمال در وی زیاده تر مباسطه
میکنند چنانچه حضرت موسی علیه السلام که نسبت بهارون علیه السلام
جلال بیشتر داشت و گریختن شیطان [illegible]
از فاضل نظیرش اذان است که در حدیث صحاح وارد شده که
وقتیکه موذن کلمات اذان ادا میکند شیطان ضرطه کرده
میگریزد [illegible] وسوسه و خطره کجا است

در اقتضای آن دریغ نمیکنند و در قطع صلوة تقصیری نمیسازند
و از این لازم نیاید که ازان افضل شود از نماز باکمل آنست که
صحابه کرام از حضرت عمر رض بسبب جلالت و شدت ایشان
در اعلام بسیار ملاحظه میکردند و بعضی امور که مباح بودند
از عمل آن باز میماندند و نظیر تمام این قصه حدیثی است که صاحب
مشکوة در مناقب حضرت عمر رضی الله عنه آورده است عن سعد ابن ابی
وقاص روی است از سعد ابن ابی وقاص رض قال استاذن عمر
بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده نسوة من قریش یکلمنه و یستکثرنه
عالیة اصواتهن گفت راوی طلب اذن کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه نزد آنحضرت زنان قریش
بودند کلام میکردند و از آن حضرت چیزی طلب میداشتند و در آن
افزونی میخواستند و در آن حال بلند میکردند آواز خود را یعنی
بحضور وی صلی الله علیه وسلم بی ادبانه و دلیرانه با آواز بلند
گفتگو میکردند فلما استاذن عمر قمن فبادرن الحجاب پس هرگاه
طلب اذن کرد عمر رضی الله عنه برخاستند آن زنان و شتابی کردند

فدخل عمر و رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحک پس داخل شد عمر رض
و در آنحال آنحضرت تبسم می‌نمودند فقال اضحک الله سنک یا رسول الله کرد عمر رض
خندان دارد خدا دندان ترا یا رسول الله فقال رسول الله عجبت من هؤلاء
اللاتی کن عندی فلما سمعن صوتک ابتدرن الحجاب پس فرمود رسول
خدا عجب آمد مرا ازین زنان که بودند نزد من یعنی ازواج مطهرات
پس هرگاه شنیدند آواز ترا گریختند به حجاب اندرون خانه فقال عمر
پس فرمود عمر رض آن زنان را یا عدوات انفسهن اتهبننی ولا تهبن
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ای دشمنان جانهای خود آیا
می ترسید از من و نمی ترسید از رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقلن نعم انت
افظ واغلظ پس گفتند که تو درشت مزاج و سخت طبع هستی یعنی در تو اندکی بود
که از راه بی ادبی در آن اهمال رود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایه یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکا فجا الا سلک فجا
غیر فجک بگذار درشتی سخن ای پسر خطاب قسم بکسی که جان من بدست اوست
و اتفاق نیفتاد دیدن شیطان رونده راهی مگر رفت راهی که غیر راه تست یعنی
از راه تو دور شده می گریزد و از تو اندیشناک و حذر می‌کند شیطان

یعنی و این پس سبقت حضرت عمر ... و شک نیست که حصول این
خوارق داخل در معجزه حضرت نبوت است ... یکی از اتباع وی باین مرتبه
رسد و علی تقدیر التسلیم اگر فضل جزئی خلیفه ثانی بر خلفای دیگر
علی نبینا و علیهم السلام لازم آید منافی عقیده اهل سنت نخواهد افتاد
چه مراد از افضلیت نزد ایشان افضل کلی بمعنی استحقاق اکثریت ثواب
است پس رفع شد شبهه وجوه خلجان فلله الحمد لا فرق بین المتعصبین

الثامن قالت عایشه رضی الله عنها دخل علی ابو بکر رضی الله عنه
وعندی جاریتان من جواری الانصار گفت عایشه رضی الله عنها درآمد بر من
ابو بکر رضی الله عنه و نزد من دو دختر بودند از دختران انصار تغنیان بما تقاولت
به الانصار یوم بعاث می سرائیدند آنچه که گفتگو کرده بودند بآن
انصار روز بعاث و آن نام موضعی است بیرون مدینه که قبل
از بعثت در آن جنگ عظیمه مابین اوس و خزرج که از بطون انصار
اند واقع شده بود و آن اشعار از قبیل رجز بودند ولیستا
بمغنیتین و نبودند مغنیه که عادت و پیشه ایشان غنا باشد بلکه بطریق اظهار
سرور و فرح در ایام عید می سرائیدند قال ابو بکر رضی الله عنه

[illegible]

[illegible] قول رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] الطلاب فراموش [illegible]

[illegible] از اسرار [illegible] پیدا است

[illegible] فقال رسول الله صلی الله

[illegible] ای ابو بکر [illegible]

[illegible] مسلمین [illegible]

[illegible] بیان

[illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] از بخاری با این الفاظ آمده است

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible] این محبت آل [illegible]

[illegible] ساخت و روی [illegible]

[illegible] ایرانیان نظر رفته [illegible] آن [illegible]

چون نظر بر ایشان نمی انداختند و با آنحضرت و از این سبب تمادی

میشدند که [illegible] الیس پرده [illegible] و دیگر [illegible] وقت آن مباح است

فانتهرنی و قال مزمار الشیطان عند رسول الله صلی الله علیه وسلم

بوده بر آمده بودن ابوبکر رض پس زجر فرموده مرا و توبیخ کرد و گفت

مزمار شیطان نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوده ای

رضی الله عنه معلوم کرده که آنحضرت در خواب باشند که ممانعت

نمی کنند یا ازین چیزها غافل شده رجوع بعالم غیب یا امور بواطن

فرموده باشند فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم و قال دعهما پس متوجه شده

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده بگذار ایشان را یعنی

از زجر و منع الخ مخفی نماند که از ظاهر این مقام [illegible] مستفاد

شده که آنحضرت از زدن دف و سرائیدن آن جاریتین

غافل نبوده‌اند و لهذا مستعد جواب شده لهذا تخصیص گشت دعهما گفت

از تقریرات سابق روشن گشت فلما غفل غمزتهما فخرجتا

پس [illegible] [illegible] [illegible] ابوبکر [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible]

برای آن ابو بکر [illegible] سرود [illegible] [illegible] عائشه را [illegible]

بان عید [illegible] [illegible] فان لکل [illegible] [illegible] [illegible]

خودشان عزیمت [illegible] سازد و [illegible] [illegible] [illegible]

که هرچند اشتغال باین چیزها از شارع [illegible] [illegible] اما [illegible]

صدیقه را باین ادب [illegible] و صدیق اکبر [illegible] [illegible] از آن

مطلوب نبود [illegible] با آنحضرت با صدیق اکبر [illegible] [illegible]

استشاره [illegible] [illegible] باشند و این سرود و نغمه [illegible]

در محل آن می‌شد چنانچه در وقت نماز و تلاوت قرآن

اشتغال باین چیزها نباید وکان یوم عید یلعب فیه السودان

بالدرق والحراب بود روز عید که بازی میکردند در آن [illegible]

بسپرهای و نیزه‌های خود والدرق جمع درقه [illegible] سپری

که از چرم ساخته شود حراب [illegible] [illegible] جمع حربه

یا [illegible] خورد فاما سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم واما قال

تشتهین تنظرین فقلت نعم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible]

مرا آنچه خواهی [illegible] یعنی لعبت سودا [illegible] آن لعبت [illegible]

برای کار [illegible] جهاد [illegible] پس [illegible] کرده [illegible]

[illegible] علی شده پس [illegible]

[illegible]

وقال و تکلم بای ارفده [illegible]

یعنی لعبت خود را حتی اذا [illegible] قلت نعم قال [illegible]

تا آنکه طول شدم یعنی [illegible]

لعبت [illegible] است ترا یعنی همین قدر [illegible]

و زیادت بر آن نکردی گفتم آری فرمود که ببرد یعنی اندرون

خانه باید دانست که درین حدیث دلالت بر چند چیز است

اول [illegible] مباح است تا لعبت

که بطریق تشبیه برای جهاد و غیره باشد دویم است [illegible]

آن [illegible] کردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

جمحی است از صحابه مروی از رسول الله صلی الله علیه و سلم
که وی نقل میکند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم فصل ما بین الحلال و
الحرام الدف والصوت فی النکاح رواه الترمذی و ابن ماجه والنسائی
فرق است در میان حلال که نکاح است و حرام که زنا است زدن دف
و بلند کردن آواز خویش در وقت نکاح یعنی شهرت دادن و تشهیر
کردن روایت کرده است این حدیث را ترمذی و ابن ماجه و نسائی
مخفی نیست که در نکاح اعلان شرط است و آن دو قسم
است یکی برای حاضرین و آن بشاهد حاصل میشود و دیگر
برای غایبین و آن از ضرب دف و شهرت دادن حاصل میشود
هر چند که این اعلان بامری دیگر هم میشود لیکن چون مامور
به مقتضای الوقت شده بود لهذا بر آن اکتفا فرموده و حاجت
بذکر چیزهای دیگر نشد **العاشر** عن عائشة رضی الله عنها
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعلنوا النکاح واجعلوه فی المساجد
واضربوا علیه بالدفوف [illegible] و فی روایة بالغربال [illegible]
[illegible]

ثواب بسیار بگیرد و نیز باید در مسجد که محل نزول رحمت الهی است
در نکاح آن یعنی مطلوب شود و چون نکاح بنا بر امتثال حکم خدا
و احیای سنت سید خیر الانام محمد عبادت شده پس ندا
ایقاع آن در مسجد که جایگاه عبادت است مناسب و مرغوب
بود آن و فوائد آن یعنی اعلان نکاح با بیشتر یا چون بالوقت و تمام
و الصاق شد بود بنا بر آن امر باشتغال آن وقت و نکاح موعود
تا چشم خواهد در نکاح حاجت حضار مجلس از این کار مسرور و اشتیاق
نمایند و این امر بمنزلهٔ اباحت است و بعضی باستحباب
رفته اند و جمهور علمای محققین در مشروعیت آن بوقت نکاح اختلاف
ندارند و همچنین قیاس در سایر اوقات سرور نیز الحاوی [illegible]
عن عامر بن سعد قال دخلت علی قرظة بن کعب و ابی مسعود الانصاری فی عرس
و اذا جوار یغنین فقلت ای صاحبی رسول الله صلعم و اهل بدر یفعل هذا
عندکم فقالا اجلس ان شئت فاسمع معنا و ان شئت فاذهب فانه
رخص لنا فی اللهو عند العرس [illegible] و در روایت از عامر بن سعد
[illegible] قرظة بن کعب و ابی مسعود الانصاری

که هر دو صحابی بودند در شادی و در آنجا دختران غنا میکردند

پس گفتم آنها را که ای یاران رسول خدا صلی الله وسلم و اهل
بدر کرده میشود غنا بحضور شما پس گفتند هر دو صحابی اگر میخواهی
بنشین و بشنو همراه ما و اگر نمی خواهی پس برو بدرستیکه
بتحقیق رخصت داده شده است برای ما در لهو در شادی
روایت کرده است از نسائی این حدیث دلالت دارد بر اینکه
بعد زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه بر اباحت غنا
در وقت سرور استمرار و استقرار داشتند و نیز معلوم میشود
است که هر لهو حرام نیست بلکه اطلاق لهو بر فعل مباح نیز میآید
فافهم ولا تغفل **الثانی عشر** روی الحافظ محمد بن طاهر
فی کتاب صفوة التصوف بسنده الی عبد الله بن ابی ملیکة ان عائشة حدثته انه کانت
عند النبی صلعم امرأة تغنی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فالقت الملحفة
وقامت فدخل عمر والنبی صلی الله علیه وسلم یضحک فقال بابی انت وامی یا
یا رسول الله فذکر له الخبر فقال لا ابرح حتی اسمع ما کان سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فسمع واحتج ابن طاهر به علی الجواز وقال الاسناد

[illegible]

بكار ابن عبد الله تكلمت [illegible] والرقية [illegible] فيه
انتهى كلامه قال الشيخ الامام العالم العامل المتقن كمال الدين ابي الفضل
جعفر ابن ثعلب الادفوي الشافعي رحمة الله
عليه في الامتاع بعد ذكر حديث المذكور
والكلام في بكار غير قادح فيه وقد ذكره
ابن حبان في كتاب الثقات وقال
ابن الجوزي لا نعلم قدحا فيه ورواه
الخطيب من رواية عبد الرزاق
عن بكار وجعل الضعف فيه براوي
اخر ليس في طريق ابن طاهر
ورواه الحافظ العالم الثقة محمد بن
اسحق الفاكهي في تاريخ مكة من غير طريق الخطيب
ومن غير طريق ابن طاهر فقال
حدثنا ابو يحيى عن ابي ميسرة ثنا محمد ابن يحيى ثنا
عبد الجبار ابن الورد سمعت ابن ابي مليكة

لقول ثالث فساد لیت الی

آخر الحدیث فقضی

هذا الطریق عبد الجبار الولید

بدل بکار ثقة انتهی قصه جمعه

حدیث سوم که روایت میکنند با اتفاق ابن ماجه در کتاب

خود که صفوة التصوف است باسناد خودش که مسلسل است تا عبد الله

ابن ابی ملیکه گفت عبد الله که بدرستیکه عایشه رضی الله عنها

حدیث کرده است او را که بتحقیق بود زنی نزد رسول خدا صلی الله

علیه وسلم که تغنی میکرد پس طلب اذن کرد عمر بن خطاب

رضی الله عنه پس باز داشت آنحضرت ... که بود دف را و برخاست

پس داخل شد عمر ابن خطاب رضی الله عنه در آنحال که نبی

صلی الله علیه وسلم خنده میکرد پس گفت عمر بن خطاب

فدایت شود پدر و مادرم یا رسول الله چه چیز خنده آورد

ترا پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی که ...

پس گفت عمر ... تا که بشنوم از آن ...

شنیده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس شنید همچنان فقط .
احتجاج کرده است ابن طاهر باین حدیث بر جواز غنا با دف و گفته که
اگر در راویان آن بکار ابن عبد الله نبودی هر آینه حکم میکردیم به
صحت حدیث مذکور و لاحق میکردیم آنرا باحادیثی که در صحیح
بخاری و در صحیح مسلم اند لیکن کلام کرده شده است در بکار
یعنی در بودن او موافق شرایط ملتزمه صحیحین گفتگوست لیکن
صاحب امتاع مظنه کلام مذکور رفع نموده میگوید که کلام در بکار غیر
قادح است در وی بسه وجه یکی آنکه ابن حبان او را در کتاب خود
منجمله ثقات ذکر کرده دوم اینکه ابن جوزی نیز گفته که نمیدانم قدحی
در بکار سوم اینکه خطیب همین حدیث را بروایت عبد الرزاق
از بکار نقل کرده و متعرض راوی این حدیث بجهت راوی دیگر گفته
که او نیست در طریق ابن طاهر پس بکار نزد خطیب هم از ثقات
ثابت شد و قطع نظر از ثقاهت بکار فاکهی در تاریخ مکه باسناد
صحیح همین حدیث را از عبد الجبار الورد بدل بکار روایت
کرده و عبد الجبار ثقه بالاتفاق پس در صحت حدیث

ودر وثوق اسنادش اشتباهی باقی نماند مخفی مباد که این حدیث
برهان قاطع است مر اوهام منکرین را و مبطل است حیله های
متعصبین را که مخصوص میگردانند اباحت سماع غنا با ایام اعیاد
و تقریبات سرور مباحه و اندیشه و کر بر مغنیه را از حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه دلیل حرمت می پندارند وجه بطلان دلیل مذکوره آنکه ازین
حدیث و از حدیث سابق ثابت گردید که حضرت عمر رضی الله عنه بار بار
اصرار بحضور النبی صلی الله علیه وسلم سماع غنا با دف که نموده
صدیق اکبر رضی الله عنه در حدیث ثامن معبر مزامیر الشیطان
نمود کرده بودند و در آن وقت هیچ تقریب از اعیاد و ولیمه ختان
وغیره نشده و ظاهرا نبوده پس اگر در ان مظنه حرمت
بودی چرا حضرت عمر بر شنیدن آن اصرار کردی
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود می شنیدی و جناب
عمر رضی الله عنه را بر استماع فعل حرام اجازت می داد
پس هر که سماع حضرت عمر را انکار میکند گویا تکذیب این
احادیث صحاح [illegible] میکند [illegible] و اگر

منکرین باین چنین احادیث صحاح هم ایمان نیارند فبای
حدیث بعده یؤمنون ... که اکثر احکام آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ... را ... احکام ... ثابت شده و بلا التباس
والتشخیص ... آنحضرت ...
آن در اتفاقات خلفای راشدین ... آنحضرت را درین
خصوص چنانکه از احادیث مذکوره مستفاد گردید برای
اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر کرده اند بعض از آن مطلق را
کفایت میکنند و هیچ مسلمانی را انکار از آن نمیرسد چه این قسم
انکار بلاریب مزیل ایمان است چه اگر در ایمان تصدیق جمیع
ما اتی به النبی شرط است و نؤمن ببعض و نکفر ببعض نص قرانی
صفت کفار آمده معهذا بعضی منکرین سماع انکار احادیث
درین پرده میکنند که ما را عقل در تمیز صحت و سقم احادیث نیست
تا ناسخ را از منسوخ و صحیح را از ضعیف جدا کنیم فقل این عقیده
امام ابوحنیفه مجتهد ما رضی الله عنه و همه خود گرفته است و از وی
رضی الله عنه با وصف مجتهد بودن اکثر احادیث مروی است

تقلید مجتهد ابوحنیفه که قول مجتهد ترجیح ...

سماع در کتب فقهی منقول شده است پس ما را تقلید وی بر ضد
در حرمت می باید در احادیث نبوی هرچه باشد بآن کار نیست
برای رهنمای این چنین منکرین و انکشاف پرده غفلت از
عقول ایشان همچو مقلدین مختوم کردن این فصل بخصوص ثلثه
بشرح بسیط نوشتن فصل دوم در اخبار و آثار سماع امام
ابوحنیفه و تلامذه وی و دیگر مجتهدین ثلاثه و اکثر ائمه دین
از صحابه و تابعین و تبع تابعین واجب افتاد تا از آن واضح گردد
که عمل امام ابی حنیفه رضی الله عنه بر همین احادیث بوده و
رحمة الله علیه خود سماع شنیده است و گاهی بر حرمت آن
نص صحیح از وی نیامده و آنچه از بعض کلام وی بعضی
فقها همچو صاحب هدایه بقیاس خود حرمت استنباط کرده اند
دیگر فقهای محققین تخطیه او نموده اند و بعضی آنرا بر غنای
مقترن بمنکرات که اتفاقاً حرام است حمل کرده اند نقل
اقوال و دلائل اهل تحریم و جواب شافی آن مشروحاً
در باب سیوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی اکنون مختوم کرده میشود

این فصل بخصوص تلمذ رسالۂ خاطر تحقیق طلب تعیین از طول کلام
ملول نشود **فصل اول** قال الاحمد الغزالی الذی امام
عصره ومقتدا ازمانه فی کتابه بوارق الالماع فی
تکفیر من یحرم السماع فان قال المنکر علی تقدیر
صحت الاحادیث المنقولة عن الصحابة انا نتابعهم
فی جمیع الصور الا فی السماع قلنا هذا لا یجدی نفعا لانه
حینئذ یکون حاله مع الصحابة کحال ابی لهب مع النبی صلی الله
علیه وسلم فانه قال له صلی الله علیه وسلم انا اومن بقولک
یا محمد وفی جمیع قولک انا لا اومن فانا
اصدقک فی هذا فقال له هذا لا ینفعک لان الایمان
المعتبر هو الایمان بجمیع ما اتی به النبی
صلی الله علیه وسلم فکذلک حال من تابع
بعض الصحابه فی جمیع الاقوال الا فی السماع
فانه لا ینفعه ولا یحصل له الاهتداء
فان قال المنکر ان اباحنیفة والشیخ

السفيان حرما السماع فانا اتابعهما في ذلك قلنا اولاً لم يثبت
الامام محمد لا في التحريم وثانيا ما روي عنه يلزم حمله على سماع الملاهي
المحرمة وسماع الغنا المفضي الى الفعل الغناء المطلق والثالث
لا محذور ان احدهما اما الكفر او الفسق قبلهما وذلك لان الاحاديث
باعتبار وصولها الينا ثلاثة انواع احدها متواتر الاصل و
متواتر الفرع كحديث الصلوة والزكوة فجاحده كافر والثاني
حديث احاد الاصل ومشهور الفرع كاحاديث مسلم وبخاري
فجاحده فاسق والثالث حديث احاد الاصل احاد الفرع
اما من احمد والمصنفات ... وغير ذلك وما ذكرناه من الاحاديث
على اباحة السماع من قبيل الثاني فمن انكر هذه الاحاديث
وجحدها فسق ومن رجح قول ابي حنيفة على
قول النبي صلى الله عليه وسلم كفر وثانيها ترك ما اشترط
في صحة العدالة واختيار ما لا يشترط من ذلك وذلك
لان اخذ الفقه من كتب الفقه ولا يشترط فيها عدالة الكاتب
ولا عدالة الراوي فجاز ان الكاتب في القسم الاولى

او الثانية زاد شيئا او نقص فانه لا يعتمد على ذلك خبرا
بخلاف الاحاديث النبوية فانه يشترط في صحة
روايته العدالة ومن اختار قولا لم يشترط
في صحته العدالة على ما اشترط فيه
ذلك كان سفيها اذ السفيه هو من لا يختار
الاصلح لدينه ودنياه والسفه من وصف
المنافقين حيث قال تعالى
في حقهم الا انهم هم السفهاء والمنافق
في الدرك الاسفل من النار
فيلزم من هذا ان من اختار
قولا منقولا عن غير النبي
صلى الله عليه وسلم واعرض عنه
كان ماواه الدرك الاسفل من النار
فاذن يلزم لمن سمع السماع يقول
غير النبي صلى الله عليه وسلم

و ترک فعل النبی صلی الله علیه وسلم و قوله صلی الله علیه وسلم
کان ماواه الدرک الاسفل من النار است نتیجه کلامه
رحمه الله علیه و برکاته و نیز از امام ابی حنیفه علیه الرحمة تصریح آمده
است که اگر فعل ما مخالف حدیث صحیح باشد بر آن قول عمل
نباید کرد و موافق همان حدیث عمل باید نمود پس قول اینچنین
منکر احادیث از روی اصول و کلیات دین عموماً و
حسب قول امام اعظم رضی الله عنه خصوصاً مردود نامقبول
و مجهول و نامعقول است **فصل ثانی** ثبوت سنیت از
احادیث مذکوره سماع غنا با دف و بلا دف از آن حضرت
صلی الله علیه وسلم و قاعده اصول است که فعل نبی علیه السلام
سوای زلات از چهار قسم بیرون نیست مباح و مستحب و واجب
و فرض و جمیع افعال نبی علیه السلام مقتدی به است و اولی منزلت افعال
نادره است چنانچه در منار الاصول میگوید افعال النبی
صلی الله علیه وسلم سوی الزلة اربعة انسام مباح
و مستحب و واجب و فرض والصحیح عندنا ان ما علمنا

من افعاله صلی الله علیه وسلم واقعاً علی جهة مخصوصة فی ایقاعه
علی تلک الجهة وما لم یعلم علی ای جهة فعله قلنا فعله علی ادنی منازل فعله
وهو الاباحة انتهی وسبب اقتدای صحابه بدان ظاهراً که از قسم الاباحت است
پس بمقتضای اصول مذکوره اباحت غنا بالاتفاق ثابت گردید
و بطلان دعوی اول مدعی که متضمن اجماع بر حرمت بود ثبوت
رسید **فصل ثالث** بعد ورود احادیث مذکوره احتمال
مناقشه منکرین است بوجهی متصور یکی اینکه در صحت اخبار مذکوره
کلام کنند دوم اینکه بعد قبول صحت ادعای نسخ [illegible]
نمایند سوم اینکه علمای [illegible] را قادح [illegible] افعال سلف
پندارند و بر طبق اصول و قوانین مسلمه مجتهدین اول [illegible]
[illegible] وجه مذکوره مناقشه ممکن نیست اما مناقشه در صحت
اخبار مذکوره مدفوع است بانکه احادیث مذکوره در کتب
صحاح مروی اند و بر اعتماد و صحت آن کتب اتفاق جمیع
علماست حسب تنقیحی که در فن اصول حدیث مذکور است
قال الشیخ شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی العسقلانی الشهیر بابن حجر فی

۳۰ در ذکر ایراد مناکرین [illegible] انکار [illegible] ادعای [illegible] متاخرین

بحسب الفکر تقدم صحیح البخاری علی غیره من الکتب المصنفة فی الحدیث ثم صحیح مسلم لمشارکته للبخاری
فی اتفاق العلماء علی تلقی کتابیهما بالقبول ایضا سوی ما علل ثم تقدم فی الارجحیة من حیث الاصحیة
ما وافق شرطهما لان المراد به رواتهما مع باقی شروط الصحیح ورواتهما قد حصل الاتفاق
علی القول بتعدیلهم بطریق اللزوم فهم مقدمون علی غیرهم فی روایاتهم
و شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکاة میگویند چون مراتب
صحیح متفاوت است و صحاح بعضی اصح از بعضی است پس بدانکه
مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری مقدم است بر سایر
کتب مصنفه تا اینکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری
و بعضی مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور
میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت
وضع و ترتیب است و نیافته اند تصنیف کتابی در حدیث مثل
صحیح مسلم در حسن وضع و ترتیب و رعایت دقایق اشارات
و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج است از مبحث
صحت و در نفس صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان میرود و در
صحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست

وجود کمال عنایات که بر صحت منتسبست در رجال وی بعضی توقف
کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری
است بر صحیح مسلم کما بینه ذوی تحقیقه والله اعلم انتهی و اما منافات
با دعای شیخ اباحت سماع مرفوع است پس که حجت الاسلام امام
محمد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم و کیمیای سعادت و حافظ
احادیث شیخ مجد الدین فیروزآبادی مصنف قاموس و صراط المستقیم
و ابو طالب مکی در قوت القلوب تصریح نموده اند که حدیثی صحیح
در تحریم غنا وارد نشده است و قدوة الفقهاء والمحدثین شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در مدارج النبوة بمقام ذکر غنا گفته اند که مطلب
محدثین است و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم
آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هر چه وارد شده است درین باب
از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی که
تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بحرمت که دلالت میکند بر حرمت
غنا اما آنرا تاویلات و معانی دیگر هست که ذکر کرده اند غیر
ایشان از علما و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و

اباحت را لازمت قول وی سبحانه واحل لکم الطیبات الخ و هرکه تفحص کند
خواهد کرد خواهد دانست که درین سخن جمله علمای محققین از مجتهدین
ومقلدین اتفاق دارند انتهی اما مناقشه قادح بودن متاخرین
اباحت مثبته متقدمین را مدفوع است باینکه از مقررات اصول
است ان الوفاق السابق یرفع اثر الخلاف اللاحق
ولا یجوز المصدر المؤخر مخالفة الصدر الاول
وحدیث خیر القرون قرنی ثم الذی
یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب
نیز موید اصول مذکوره است **وقال صاحب الهدایة**
ان المعتبر الاختلاف فی الصدر الاول ای الصحابة
رضوان الله تعالی علیهم **وقال** ابو طالب المکی فی
قوت القلوب سمع الغناء صحابی وتابعی ولم یزل اهل الحجاز
یرخصون فیه فی افضل ایام السنة فی الایام التی
امر الله عباده فیها بالذکر **ونقل** الشیخ تاج الدین الفزاری
وابن قتیبة اجماع اهل المدینة **وقال**

الشیخ عیسی ابن عبد الرحیم المحقق فی کتابه ان الصحابه
والتابعین هم اهل الحل والعقد ولیس لمن بعدهم احداث
الشیء وهم اساطین الدین المعدلون علی لسان
الشارع وقد ثبت منهم السماع ولم ینقل
ان احدا انکر علیهم فی ذلک
الزمان فحصل ذلک محل الاجماع انتهی

پس ساقط شد احتمال نسخ اباحت متقدمین از جانب متاخرین
باقی ماند توهم این معنی که اکثر علمای متاخرین از قول متقدمین اباحت
سماع فهمیده‌اند پس ترک آن قاطبةً اختیار نکرده‌اند جواب این که توهم
مذکور بسبب عدم تتبع اخبار و آثار صحابه و تابعین و تبع تابعین
ناشی گردیده است والا اجماع متاخرین بر حرمت غنا ثابت است
و نه اتفاق ایشان بر ترک اما عدم ثبوت اجماع پس بسبب اینکه اجماع
در فن اصول عبارت است از اتفاق اهل حل و عقد در زمان
مخصوص یا از سنه منقطعه بر امر مشروع اتفاق نمودند که
اباحت یا حرمت چیزی نمایند و غنا از آن قسم نیست که گاهی

در زمان واحد یا ازمنه متقاربه بر حرمت آن اتفاق اهل حل و
عقد شده باشد و من یدعی فعلیه البیان و اگر کسی گوید که از بنا تحریم
جماعه کثیر است که بطرف حرمت غنا رفته و ترک آن گفته لیس اتفاق
علما کثیرین هم در معنی اجماع است گوئیم که اتفاق جمیع علماء بخلاف
علی ما علیه الجمهور مثبت اجماع نمیتوانند شد بل شرعا احتجاج را نشاید
بروایات فقهیه مرقومه الذیل فی شرح الوقایة
فی ما اجتمع علیه الجمهور لا یعتبر خلاف البعض فذکر فی
اصول الفقه ان العلماء اختلفوا فی ان الاجماع هل
ینعقد باتفاق اکثر المجتهدین او لا بد من اتفاق الکل وفی
الهدایه اختار ان اتفاق الاکثر کاف ففی مقابلة
اتفاق الاکثر لا یعتبر خلاف الاقل
وایضا فی الهدایة ان المعتبر الاختلاف فی
الصدور الاول ای الصحابة رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین سوال اگر کسی گوید که
اکثر علمای حنفیه بسوی حرمت غنا رفته اند و نزد اهل سنت و جماعه

[illegible]

۳۴

مذهب حنفی است جوابش اینکه اولاً اتفاق اکثر حنفیان بر جبریست
غیر مسلم است چنانچه روایت سماع امام ابوحنیفه رضی الله عنه
بالتخصیص خودش و اقوال اکثر علمای حنفیه بر اباحت
در باب دوم می‌آید و علی تقدیر التسلیم عمل اهل سنت بمذهب
حنفی مقید نیست بل در مسئله خاص بر قول هر امام که مطابق
حدیث و قرآن باشد عمل جایز است بروایات مفصله ذیل

عمل اهل سنت بمذهب مخصوص نیست خاص عمل هر امام جا

وفی خزانة المفتین من باب آداب القاضی

اعلم ان المفتی فی زماننا من اصحابنا اذا استفتی عن
مسئلة وسئل من واقعة وکانت المسئلة مختلفة
بین اصحابنا یاخذ اولاً بقول ابی حنیفة
ثم بقول ابی یوسف ثم بقول محمد رحمهم الله ثم بقول
غیرهم من اصحاب ابی حنیفة رح ثم باقاویل المشایخ بعدهم
واذا کان ابوحنیفة فی جانب وصاحباه فی جانب
فالمفتی بالخیار ان شاء افتی بقول ابی حنیفة وان شاء
افتی بقولهما انتهی

فی السراجیة

لا ينبغي لاحد ان يفتي الا ان يعرف اقاويل العلما

ويعلم من اين قالوا ويعرف معاملات الناس

فان عرف اقاويل العلماء ولم يعرف مذاهبهم فان

سئل عن مسئلة يعلم ان العلماء الذين ينتحل مذهبهم فيه اتفقوا

عليه فلا باس ان يقول هذا جايز وهذا لا يجوز ويكون قوله

على سبيل الحكاية وان كانت المسئلة مختلفة فيها فلا باس

ان يقول هذا في قول فلان جايز وفي قول

فلان لا يجوز وليس له ان يختار فيجيب بقول

بعضهم ما لم يعرف حجته عن ابي يوسف

وزفر وعافية بن زيد لا يحل لاحد ان

يفتي بقولنا ما لم يعلم

من اين قلنا

سوال اگر منکری بگوید که آنچه از احادیث مذکور دا با ...

در ... و سماع ... ثابت گشته مخصوص بود بر آن ذات شریف

وی صلی الله علیه وسلم پس کجا ... علم [illegible] ...

جواب گوییم صرف فعل رسول صلعم برای است دلیل اباحت تا
تا وقتیکه از شارع حکم تخصیص صادر نشود چنانچه بعض احکام
مخصوصه مذکور دیگر وهم در حدیث صحیح آمده انه صلی الله علیه وسلم
نهی عن صوم الوصال ثم فعل فلما سالوه قال لست کاحدکم انی
ابیت عند ربی یطعمنی ویسقنی وعلی هذا القیاس هر حکم مخصوص برای
ذات صلعم در کلام الهی وارد شده تخصیص در آن مذکور هست
مثل قوله تعالی فتهجد به نافلة لک وامراة مومنة ان وهبت
نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المومنین
و اگر کسی گوید که پیغمبر از بعض آیات مثل ومن الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الآیه حرمت غنا برای است
دریافت کرده بود لیکن تصریح نهی نکرده و بر صحابه مخاطبین گذاشت
گوییم این تهمت کتمان حکم شرعی بر شارع است نعوذ بالله
منها بر انبیا حرام است که هر حکم شرعی صراحتا امت را
آگاه نکنند لقوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات
والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله

ویلبسهم الاشیون ویقول سبحانه واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا
الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه اینچنین منطقه نسبت شارع بلا ریب
موجب کفر و ارتداد است نعوذ بالله منها و تفسیر آیه من یشتری
لهو الحدیث و دیگر آیات که ازان منکرین سماع حرمت غنا
فهمیده اند مع ما له و ما علیه در باب ثالث خواهد آمد ان شاء الله تعالی
اما عدم اتفاق متاخرین بر ترک سماع و نبودن اتفاق بر حرمت
غنای مطلق پس ثابت نیست از روایات مفصل فصل ثانی این باب

فصل ثانی

در نقل آثار و اخبار مثبته سماع صحابه و تابعین
و تبع تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین قال الماوردی فی
الحاوی و صاحب البیان انه کان لعثمان رضی الله عنه جاریتان
تغنیان له فاذا کان وقت السحر قال لهما اسکتا و عبد الرحمان بن
عوف که از عشره مبشره و اجله صحابه رضی الله عنهم بود شنیده است
غنا را روی ابو بکر بن ابی شیبه بسنده الی ابی سلمة بن عبد الرحمن
قال لقد ضرب لبسلة المارک بالدف و غنی علی راس عبد الرحمن
یعنی روایت کرده است ابو بکر بن ابی شیبه از ابی سلمة بن عبد الرحمن

که گفت الی سگ بد پیشه که نواخت شی مالک وحنیف را د
می بسیرا شید بپسر عبد الرحمن و سعد ابن ابی وقاص و حمزه بن
عبد المطلب و عبد الله بن عمر و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله
تعالی عنهم با وصف جلالت قدر و عظمت شان به ورع و تقوی
الی پایان شنیده اند غنا با دف ملاهی عبد الله بن جعفر با عود
نیز کما قال عیسی بن عبد الرحیم المحقق فی کتابه ان الصحابة
منهم سعد بن ابی وقاص و حمزه بن عبد المطلب و عبد الله بن
عمر و عبد الله بن جعفر طیار و غیرهم انهم یسمعون و عبد الله
بن جعفر مع کبر شانه وورعه و تقواه کان یصوغ الالحان
لجواریه و یسمعها منهن علی الاوتار و کان امیر المؤمنین
اذ ذاک علی بن ابی طالب رضی الله عنه و لم ینقل انه
احدا انکر علیه و کان رضی الله عنه یسمعها
سماعه و هو شهود مستغنیا عنه کما المتقوا انه لا ینکر و
کبیر الشان و کریما نهایت الکرم و کان ابن عمر
اذا رآه یقول السلام علیک

سعد بن ابی وقاص و حمزه بن عبد المطلب و عبد الله
بن عمر و عبد الله بن جعفر طیار

با این ذی الجناحین انتهی و مطابق آن قدوة العلماء المتاخرین
شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت گفته و قول باشنیدن روایت کرده
شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چند کس
از عشره مبشره اند و هم غفیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر
علماء مجتهدین و علماء دین که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت
بوده اند و نقل کرده شده آمده است درین باب از ایشان
روایات و حکایات که کفایت است در آن و بیشک معلوم
کرده که ائمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بوده اند در آن اما
عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع و غنا از وی مستفیض و مشهور
است و نقل کرده است آنرا هم که اعیان گذشته درین مسئله
از فقها و حفاظ و ارباب تواریخ و ابن عبد البر در استیعاب
گفته شنیده وی غنا با کسی و بود امیر المومنین در آن زمان
عم وی علی ابن ابی طالب و بشنید وی رضی الله عنه در خانه
عبد الله که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تغنی نکند برای
هیچکس مگر در خانه عبد الله پس تغنی کرد برای وی و خواست که باید

در خانهٔ وی رضی الله عنه بشنوده اند او را و کفارت داده از یمین محمود
پس منع نکرد وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بودند
مر عبدالله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند و عود میزدند برای وی
و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است و زنده بود
بوی مثل ورع وی میشنید غنا را و متلذذ میشد بسماع آن و همچنین
سالم بن عبدالله بن عمر و قاضی شریح میشنیدند غنا را از کنیزکان
با جلالت و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است
میشنید از جاریه که تغنی میکرد و دف میزد و همچنین عبدالملک
بن جریج که از علماء و حفاظ و فقها در عهد خود بود اجماع است بر جلالت
و جلالت وی میشنید غنا را و می دانست الحان را و ابراهیم
بن سعد که وی بود امام عصر خود در فقه و روایات و نمی شنوانید
طلبه را حدیث تا نمی شنوانید ایشان را غنا و فتوی میداد به
مجلس رشید بتحلیل غنا و پرسیدند از وی از احوال مالک
پس گفت خبر داد مرا که وی [illegible] بود [illegible]
بود [illegible] که تغنی میکردند [illegible]

بالکسر را دف صریح که میزد آنرا و تغنی مینمود و الله اعلم و حکایت کرده
از صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابو حنیفه و سفیان ثوری از
غنا پس گفتند هر دو که نیست غنا از کبایر و نه از جمهور صغایر نقل کرده اند
که امام ابو حنیفه را همسایه بود که هر شب بیخود مست و تغنی میکرد امام
گوش میداشت به تغنی او و لیکن یک شب آواز او را پس پرسید از اهل
دار که چه شد امشب که شنیده نمیشود آواز وی گفتند که بیرون آمده
بوده یک امشب پس گرفتند و در زندان کردند او را پس پوشید
امام عمامه خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او. امیر خلاص
کرد او را و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس گفت برآورند
از زندان هر که را عمر نام بود و گفت بآن مرد که باز گرد بآنچه میکردی
هر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفه غنا را و نهی نکرد
او را دلالت کرد بر اباحت نزد ایشان و استماع وی هر شب
بآن صریح در آنست که غنی در وی شد قل نمیتوان کرد مگر بر اباحت
پس آنچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود
بر غنای همراه فحش و بر ای جمیع سیات قول و فعل و حال

گرفته شده است تحریم مگر از مقتضای فضل وی نه از اصل قول
وی چنانکه ترغیب به ولیمه که در وی غنا بوده مانند آن حکایت
کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شده نزد ابو یوسف مسئله
غنا پس ذکر کرد قصه جار ابو حنیفه را و حکایت کرده
شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر میشد مجلس
رشید را و می بود در وی غنا پس میشنید و میگریست
و پرسیده شد از مالک از سماع پس گفت دریافتم
اهل علم را در بلده خود که منکر نیستند آنرا و گفت
منکر نشود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ الطبع و همچنین نقل
کرده است از وی غزالی و حکایت کرده است اباحت
را از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال
و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است
از مالک رحمة الله علیه که گفت نمی‌شنوند آنرا
مگر فاسقان محمول است بر غنائی که مشتمل
است بر منکر جمعا بین القولین و الفضل و اما امام

شافعی گفته است قوالی که تحریم غنا مذهب
او نیست و تتبع کردم من چند تن از مجتهدان مذهب او را
پس ندیدم که در آن سخنی بتحریم وی و استاد
ابو منصور بغدادی گفته است که مذهب وی اباحت
سماع است بقول و الحان چون بشنود مرد از مرد یا از
جاریه خود یا از امراة که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه
خود یا خانه بعضی اصدقای خود و بشنود آنرا میان
راه و مقترن نگردد سماع بچیزی از
منکرات و ضایع نکند بسبب آن اوقات نماز را
و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از
یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب
کرد مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود
که تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه گفت
شافعی آیا خوش کردی این را گفتم
نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا

تراحس صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و
صحت حس است و ناخوش داشتن آن نشان اعوجاج طبع و
و انقصان حس و ازاینجا معلوم میشود که دلیل شرعی بر حرمت
و کراهت آن نیست و اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا
چه فایده کردی چه در تاثیر نغمه در طبایع هیچکس را سخن نیست
که در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقول است از شافعی
که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل گفته اند که تواند که مراد بمکروه
آن باشد که ترک آن اولیست که اطلاق آن بامعنی آمده است
و غزالی گفته دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر
باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد
در وی و مباح نیست فایده در وی و گفته که حمل کرده شود
چیزیکه وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ
بر غنای که مقترنست بفحش یا منکر پس تحریم از جهت عارض
باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجمله بتحقیق صحیح
شده است از قول و فعل شافعی چیزی که صریح است در اباحت

نیست نص در تحریم واما امام احمد ابن حنبل صحیح شده است از وی
روایت که وی شنیده است غنا را نزد پسر خویش که نام وی صالح
است روایت است از ابو العباس فرغانی که وی میگفت شنیدم
صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم
سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم
ابن جناده را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا
دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد ابن جناده در
تغنی پس شنیدم آواز پای را بالای بام پس برآمدم بالای
بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و دامن
او زیر بغل اوست و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند
و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این
دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی و آنکه منقول است
از وی مخالف این محمول است بر غنای مذموم مقترن [illegible]
و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید غنا
را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی ای

ایا نبودی تو که انکار میکردی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت
همین چنین رسانیده اند که استعمال میکنند با وی سنگریزا
و حکایت کرده از داود طائی که وی حاضر میشد سماع را
و راست میشد پشت او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود
از کبر سن و بود وی رحمه الله علیه عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم
ابوحنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو المنیر اسکندری
در فتاوی خود که سماع اگر باشد بشرط خود و محل
خود و از اهل خود صحیح است و اختیار کرده است این قول را
از حنابله ابوبکر خلال صاحب جامع و صاحب وی ابا
عبد العزیز و حکایت کرد آنرا صاحب مستوعب از جماعه از
ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله
دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل
مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرد آنرا ابو محمد بن حزم
در مصنفات خود و مر او را رساله ایست در این باب و تصنیف
کرده این ظاهریه و نقل کرده اند اجماع صحابه و تابعین را

بران وثوق کرده باسانیدی که دارد نقل کرده است شیخ
تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق ومفتی آن
واین قتیبه از اکثر اهل عراق ودر روایت کرده است ابن طاهر بسند
خود که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه
آن سنت است ودر روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که
پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت
نمیدانم هیچ یکی را از علماء حجاز که مکروه دارد سماع را مگر
آنچه در اوصاف است وذکر کرده است ابو العلی حنبلی که یوسف
بن یعقوب الماجشون وبرادران وی رخصت میکردند در
سماع وگفت یحیی بن معین که از اعاظم علمای حدیث است
که می آمدیم با یوسف ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را در
خانه وجواری او میزدند معزفه را در خانه دیگر والیشان
علمای ثقات از اهل حدیث اند تخریج کرده اند در صحاح وگفته اند
عبد العزیز بن سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود در ... روایت
میکرد ... انچه از وی وتخریج کرده اند از وی ...

سیکردی در عود و نقل کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه
از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت
را وقتیکه تغنی کند تا استفاده کند بان نظم و قوافی را
و بگردد فصیح اللسان و گفته لا باس به و بعضی از حنفیه
گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود
لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الائمه السرخسی و
استدلال کرده است بر آن بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه
که میکرد آنرا در خانه خود و منع میکرد آنرا الطریق تلهی و
گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقاً حمل میکند حدیث
انس را بر انشاد اشعار مباحه و جزم کرده است صاحب بدایع
از حنفیه بچیزیکه ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است
بانکه سماع غنا نرم میگرداند دل را و صاحب ذخیره
از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس
و الولیمه گفته اند لا باس به در اعیاد و سایر اوقات سرور
مباحه و استنباط کرده است آنرا از علمای متقدمین شیخ الاسلام

ابو محمد بن عبد السلام و صاحب شیخ محمد بن دقیق العید و کفته است
صاحب امتاع که بتحقیق بوده اند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و
معرفت بانواع علوم شرعیه مثل اوستاد ابو القاسم قشیری و شیخ
ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان
در رسایل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً
فعلاً و بوده شیخ رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو لیث
حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیرهما که وی گفت
نزول میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که
نمی خورند مگر نزد فاقه و نزد محاورت و مکالمت زیرا که تکلم نمیکنند
در مقامات صدیقین و انبیاء مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان
می شنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از جماعه از علمای
صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکور اند در کتب قوم

وفصل بدانکه صاحب امتاع ذکر کرده است در سماع سه
قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده دلایل هر
مذهب را و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه مدعای

نموده اوست وجواب داده از استدلالات وتمسکات حرکت وکراهیت
سماع اجتناب کرده در اثبات مذهب با اصحاب واثبات کرده انرا
بکتاب وسنت واجماع وقیاس اما وجه قیاس آنکه چون
ثابت شد در سنت صحیحه جواز تغنی بقران پس در شعر
نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قران اثارت
میکند حزن وشوق واستجلاب بکا بی خشوع وخضوع را
واین در اشعاری که مشتمل اند بطاعات ومباحات
ونفرت از دنیا ورغبت در آخرت ومشعر مزید محبت الهی
تعالی وتقدس ومتابعت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم نیز جایز باشد وبعضی بر حدی
ونصب وتشدید اعراب واقسام دیگر که جایز شمرده اند باتفاق
نیز قیاس کنند واین جمله بر تقدیری
صورت بندد که نص قاطع بر حرمت سماع وکراهیت
غنا ثابت نگردد والا قیاس در مقابله نص
لازم آید وقائلان باباحت میگویند که نفی در المخالف

ورود نیافته است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب
حروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که
مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب
نمودن در آن مناسب طریقه اختلاف نیست اگر یکی را
صلاح و فتنه در آن نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در
ورطه خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود در آن بیند
و احتیاط و تقوی در آن اندیشد مبارکباد اما باید که زبان
قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان و افتادن
در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما
و فقها و عرفا در این جانب یکسر قطع نظر از راجح و مرجوح
نگاه دارد و سر رشته انصاف رها نکند ه صحبت
عافیت گرچه خوش افتاد ای دل   جانب عشق عزیز است
فرو مگذارش   و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست
که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصا اینهایی
که مالک طریقه دیانت و نصیحت باشند

و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات و هر دو طایفه باید که رعایت
طریقه تمییز و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه جا
محمود است و از افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق و منه العصمة
۱۵۹ و همین صاحب امتاع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که
معروف در مذاهب ائمه اربعه حرمت مزامیر است و با وجود آن از بعضی
علماء مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی خلاف آنها
نقل کرده و انواع آلات و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه
است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق
کرده در طبل جلاجل دار و غیر آن و صواب اباحت او است در نکاح
و در بعضی اعلان آن بدف مستحب داشته و در شبابه که بمعنی
نی است نیز اختلافها ذکر کرده و یکی از مزامیر عود است ۱۶۰
که آن را بربط نیز گویند و تارها دارد که آنها را زیر و بم
گویند در وی نیز اختلافها ذکر کرده و گفته
که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن
آن حرام است و رفته اند طائفه از علما بجواز آن و حکایت

کرده و نیز سماع آنرا از عبد الله بن جعفر و عبد الله
بن عمر و حکایت کرده شده است که در آمد عبد الله
بن عمر بر عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه
را که میزد عود پس گفت عبد الله بن جعفر مر عبد الله
بن عمر را آیا می‌بینی درین باکی گفت لا باس
بهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبد الله
بن الزبیر و معاویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت
و از غیر صحابه عبد الرحمان بن حسان و خارجة بن زید که از فقهای
سبعه مدینه است و نقل کرده است استاد ابو منصور از قاضی
و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله
بن ابی عتیق و اکثر فقهای مدینه حکایت کرده است خلیلی از
عبد العزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد در عود
و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت
کرده است از ابراهیم بن سعد که در آمد بر [illegible] گفت
[illegible]

قال لا بل عود المزهر پس طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا
ابراهیم بن سعد و فتوی داد باباحت غنا و عود و نقل کرده است
فاکهی در تاریخ مکه بسندی که دارد از موسی بن المغیرة الجمحی که خواند
در عطاء بن ابی رباح را پس درآمد و بودند در آنجا قومی
که میزدند عود را و تغنی میکردند چون دیدند عطا را که
درآمد باز ماندند ازان پس گفت نمی نشینم تا عود نکنید
آنچه میکردید این است و نقدی کرده و صاحب امتاع همین
عود را اصل ساخته مزامیر دیگر را بدان قیاس کرده
وبالجمله وی درین باب از وسعت و خلاعت خالی نیست و
اجماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده گفته اختلاف است
از میان قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین
از شافعیه برانند که صغیره است این چند کلمات از
کتاب مذکور نقل کرده شد والعهدة علیه غرض از نقل چیزها
نیست که اگر احبابنا ازین طایفه چیزی ازان نقل کرده شود و
مبالغه در تشدید و تجهیل و تشنیع و تفسیق و تضلیل نه نمایند

صاحب امتاع عود را
اصل ساخته مزامیر دیگر را
قیاس ساخته [illegible]

دسته عجیب و زلات قوم شیوه خود سازند و عامه را بگذارند
به تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم وعلمه
اتم و این ضعیف در این مسئله تکلم در بیان اصح مستقل در کرده
است و در بعض طریقه تفصیل و تردید و توسط نگاه داشته
با دلیلی بجانب حرمت یا کراهت و در بعض کتب نقل
اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن جانب
دیگر مشهور و متقرر شده است و در اذهان حاجت بنقل
ندارد و نیست این آنست که گفته شده عیب می چون بگفتی
هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا
اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از
ابتدای حال تا الان هر که بجانب اباحت [illegible] ان رفت
غیر الا [illegible] انکار و استبعاد بود و متوجه شد چنانکه از حکایات
و روایات که در این باب آمده است روشن میگردد و در تذکرات آورده
است ابن مسعود را [illegible] رضی الله عنه که او را بدعتی نیز میگویند

[illegible]

یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بوده یا بجهت آنکه مسکن وی وادی بدر بوده وصحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مرد دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله صلی الله علیه وسلم شما ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه وسلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو وگرنه برو اذن داده است ما را پیغمبر خدا که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی دران باتفاق مباح است بالاتر ازین عبد الله بن جعفر که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک موافق بود و با وی تودد و تحبب مینمود زن معاویه طلبا را انکار کرد بر عبد الله وعیب گرفت وی را گفت معاویه بحال او نیست تو چه معتقدی بوی روز دیگر عبد الله بخانه معاویه آمد و نماز بسیار گذارده و تعبد بسیار کرد معاویه با زنش گفت این را نگر که چه میکند

پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و منشا اختلاف
آن بنماید که سرود و شنیدن و آلات و مزامیر زدن در زمان
قدیم کار و بار بی قیدان و لاابالیان و فاسقان و شراب
خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت
فرمود فرستاده شده ام و امر کرده شده ام که محو کنم و
بشکنم معازف را که نام آلات و مزامیر ملاهی است و نهی کنم
از شرب خمر و زنا و در اصل نام غنا لهویست و ذکر آن
در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این امور و رفع
و ازاله این منکرات چون آن رسم و عادت نماند
مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند
و از آن محظوظ گشتند بی ملابست بفسق و منکرات و مخالطت
با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت
فاسقان و نشان بیقیدیست و مشابهتی بحال ایشان دارد
و خوف آنکه مبادا امری بانجانب کشد اجتناب نمودند
و تنفیر نیز فرمودند و از شارع نیز آنکه باین ملاحظه تحذیری

ونهی و وعیدی صادر شده باشد و در بنا شد و انکه محدثان گفته اند

که نهی از شارع ع بتواتر نپیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت

نرسیده بعید از تقریب انکه دایره صحت باصطلاح این طایفه تنگ

است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن

لذاته ثابت نشده چنانکه انگور و خرما و امثال آن و انکه بعضی

از اهل علم ایشان گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی

از مکابره نیست و مثال این حال قصه ظروف [illegible] است که

انبذه را نهی در مزفت و نقیر و دبا و حنتم است که در وقت [illegible] اما حسب [illegible]

استعمال آن میکردند و مشتبه بود و در آن [illegible] و چون شراب

حرام شد استعمال این قسم اوانی [illegible] نیز ممنوع باشد مگر

در آن زمان که حرام ساختند از برای تحقیق و تشییع آثار آن و چون

حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بتقبیح و تقلیع آثار و علامات آن

نماند منع و نهی از آن اوانی نیز نماند و با وجود آن جمعی [illegible]

در فقه [illegible] بمنع [illegible] شده اند از استعمال آن اوانی

[illegible] ذکر [illegible]

دو فرقه آمدند و قومی منظر عادت قدیم که این صورت نشان
اهل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی
نظر بحقیقت و تحقیقت حال انداختند که اگر ملابست
فسق و منکرات است حرام و اگر نه چنین است مباح
والله اعلم و علمه احکم بعد از آن تشددی
در میان آمد هم مانعان افراط کردند و مرتکبان آنرا
مطلقاً منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم مبیحان برعکس
اینها آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه
اوقات را مشمول آن و مشغول بدان ساختند
و مجمعها و معرکها گرفتند و هر دو طایفه فرق میان اهل و
نااهل نکردند و سررشته انصاف که مقتضی آن تفصیل
و تفصیل است از دست دادند و طریقه اینست که حقیقت این کار
مرعی نگاه نداشتند و سبب منشاء اختلاف آنست
که جمعی را نظر بر ظاهر است و نظر بعضی دیگر در
بواطن افتاده و از جا رفتند و قومی را حیوانه و علم

و عدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و شیخ ابن عربی
گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانیست که حرکت و اضطراب
کار اوست در روح انسانی منزه است از آنکه محل ورود
معانیست و سکون و اضمحلال و تأنی صفت اوست اما اینجا
کسی را میرسد که بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی
باشد اما اگر بواسطه جوازی و اتصالی که میان روح حیوانی
و روح انسانیست حال این سرایت بان کند چه مانع است
و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که
بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و آنکه نغمه تاثیر کند تاثیر قرآن
نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف
نیست نغمه حلیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده
است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن هر دو حال
خارج از دایره امکانست مگر کسی را که شهود و کشف
۶۱ باب ثانی در [illegible] از روی فقه مجرد ذات و صفت الهی باشد انتهی کلام الشیخ بلفظه باب ثانی
در روایات کتب معتبره فقه در اقوال ائمه دین که در اباحت

غنا و ضرب دف وطبل وغیره آلات مباحه وارد گشته

روایات سنت [illegible]

فصل اول در ذکر روایات کتب اہل سنت فی شرح
البزدوی المسمی بالنودی صنفه ابو القاسم محمد ابن عبید الله الدمشقی
اعلم ان السماع الذی یختلف علماءنا فی حقه وهو ما کان علی
سبیل اللهو واللعب کما سمع الفساق وشاربی الخمر وتارک
الصلوة فاما من یسمع الغنا وهو صالح ومدایم الصلوات
لا تارک الورد وقرات القران فله حلال بلا خلاف بین علمائنا
رحمهم الله فی شرح الکافی المسمی بالمحمدی للمحمد ابن
علی الشافعی واعلم ان المکروه من السماع عند علمائنا رحمهم الله
ما کان علی سبیل اللهو وارادة العصیان بان یجتمع
الفساق علی ذلک ویترکون الصلوة وقرارت القران
اما من کان من اهل الصلوة واهل القران من جملة الصالحین
فسماعه حلال بلا خلاف بین علمائنا رحمهم الله اذ لا یریدون
بذلک السماع الا وجه الله وحضوره بذکر دون الله وخوف الآخره
ن ذلک محمود وغیر مذموم فی البیدا الح السماع فی اوقات السرور

تاکیداً للسرور وبیانه مباح الکان ذلک السرور مباحاً
کالغنا رفی ایام العید وفی العرس وفی وقت قدوم الغایب
ووقت الولیمه والعقیقه وعند ولادت الولد وعند ختانه وعند
حفظ القرآن انتهی **فی السر الکبیر** لامام محمد رحمه الله
عن ابن مالک رضی الله عنه انه دخل علی اخیه البراء ابن مالک
رحمه الله علیهما وهو کان یتغنی وفعل بظاهره تجنة ولقوا انه
للانسان ان یتغنی اذا کان لیسمع ویونس غیره ومن الناس
من یقول لاباس به فی الاعراس والولیمه الا تری انه
لاباس بضرب الدفوف فی الاعراس والولیمه وان کان
ذلک نوع لهو وانما لم یکن به لاباس لان فی ذلک اظهار النکاح
واعلانه وبه امرنا صاحب الشرع حیث قال اعلنوا النکاح ولو بالدف
وکذلک التغنی **فی البدایع الحنفیه** ایضاً ان المغنی اذا
جمع الناس علیه فسق بسماع صوته ردت شهادته وان کان
فعل لدفع الوحشة عن نفسه وعن غیره لم یسقط عدالته
لان ذلک مما لم یوم به ولانه علل حرمته مجاورت اللهو ومباشرته

منكرات الشرع لا لان ذاته حرام فان سماع صوت الحسن
مباح الاصل وانما حرم لعارض استماله للهو والفحش
فاذا انتفى العارض بقي على اصل الاباحة وفي البدايع
ايضا السماع جائز لانه يرق القلب وفي المحيط في الفصل
الثامن عشر من كتاب الكراهية والاستحسان وذكر محمد رحمه الله
في السير الكبير عن انس بن مالك رضي الله عنه انه اذا دخل
على اخيه البراء بن مالك رضي الله عنه وهو كان يتغنى فوله
وهو يتغنى بنظائره حجة لا بأس للانسان ان يتغنى اذا كان
يسمع ولو يسمع غيره ومن الناس من يقول لا بأس
بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة وان كان ذلك
نوع لهو وانما لم يكن به لا بأس لان في ذلك اظهار النكاح
والاعلان به امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح
ولو بالدف وكذلك التغني ومنهم من قال اذا كان [illegible]
ونظم القوافي ويصير فصيح اللسان لا بأس به ومنهم من قال
اذا كان وحده فيتغنى لدفع الوحشة عن نفسه فلا بأس

وبه اخذ شمس الائمة السرخسي رحمه الله عليه وان المكروه عند
هذا القائل ما يكون على سبيل اللهو لا في حصول رقة قلوب
عباد الرغبة وذكر في الفتاوى الغياثية سئل
ابو يوسف عن التغني هل يجوز قال يجوز وعند محمد رحمه الله عليه كذا
وفيه الضيا قال ضرب الدف في النكاح اعلانا وتشهيرا
سنة لقوله صلى الله عليه وآله وسلم اعلنوا النكاح ولو
بالدف وعليه الفتوى وذكر في المنافع انه قال يجوز
استماع التغني عن الزوجة والجارية المملوكة وفي در
المختار شرح تنوير الابصار في فصل الشهادة
من الغناية اما التغني لنفسه لدفع الوحشة فلا باس عند العامة
وصححه العيني وغيره قال ولو فيه موعظة وحكمة فجائز اتفاقا ومنهم
من اباحه مطلقا ومنهم من كرهه مطلقا انتهى وفي الفتاوى
الزيلعي واختلفوا في التغني المجرد فمنهم من قال لا باس
بان يتغنى ليستفيد به فهم القوافي والفصاحة ومنهم من قال
يجوز التغني لدفع الوحشة اذا كان وحده ولا يكون على

سبيل اللهو واليه مال السرخسي رحمة الله عليه **في**
الفتاوى الوجيز الكردوي واعلم ان التغني
لاستماع الغير وايناسه حرفة حرام عند العامة ومنهم من جوزه
في العرس والوليمة وقيل اذا كان يتغنى ليستفيد به نظم القوافي
ويصير فصيح اللسان لا باس به اما التغني لا لاستماع الغير ليقف فيه القافية
وبه اخذ شمس الائمة لما روي عن انه دخل على اخيه البراء رضي الله
ذلك والكراهة محمل قوله ما يكون على سبيل اللهو ومن المشايخ
من قال كل ذلك يكره وبه اخذ شيخ الاسلام **وفي الغنا**
اللعب بالشطرنج والحمام وسماع الغناء والرقص وشعر الذي
ليس بهجو ولا تشبيب بامرأة معينة وسماع الدف ليس بحرام
لكن المواظبة عليها قد يجرح المروة **في الفتاوى**
البيان ان عثمان رضي الله عنه كانت عنده جاريتان
تغنيان فلما كان وقت السحر قال امسكا فهذا وقت الاستغفار
في الوسيط سماع الغنا وسماع الالات باجازة العرف يحين
جاز يلحن الا ان تكون عادة فيقدح في المروة **في الذخيرة**

من المحضرات فی کتاب الشهادة التغنی الاستماع الغیر مکروه
عند بعض المشایخ ومنهم من جوزه فی العرس والولیمة ومنهم
من قال لا باس فی الاعیاد **فی التذکرة الحمدونیة**
ان اباحنیفة وسفیان الثوری سئلا عن الغناء فقال لیس من
الکبائر ولا من الصغائر وحکی ابن قتیبة وغیره عن ابی حنیفة انه کان له
جار اسمه عمرو وکان کل لیلة یتغنی بشعر **شعر** اضاعونی وای
فتی اضاعوا ۔۔ لیوم کریهة وسداد ثغر الی آخر الابیات فلما
سجن جاره الذی اسمه عمرو فی سجن الامیر سمع فلبس عمامة
وتوجه الی الامیر وتشفع له فلما خلصه الامیر فخرج من الامام قال
الامام اضعناک یا فتی قال بل حفظتنی فلما دخل بیته عزم ان لا
یتغنی حیاء من الامام قال اصنع ما کنت تصنع وانسنی بغنائک
فی فتح القدیر للامام ابن الهمام من باب
من لا تقبل شهادته ولا نائحة ولا مغنیة بهذا اللفظ القدوری
فاطلق ثم قال بعد ذلک ولا من یغنی للناس فورد انه تکرار یعلم ذلک
مما ذکر من قوله مغنیة والوجه ان اسم مغنیة ومغنی انما هو فی العرف

۶۳
خلاصه و اینه فتح القدیر که فتاوی
معتبر از کتب حنفی است بیین که حرمت
غنا هرجا که آمده در حق المغنی است که آنرا
پیشه گرداند و بجهت مال بمردم سازد و در
حق سامعان نغنا و نیة حرمت نیست
مگر بعارض منکرة

لمن كان الغناء حرفته التي يكتسب بها المال الا ترى انه اذا قيل ما حرفته
او ما صناعته يقال مغن كما يقال خياط حداد فاللفظ المذكور منها
يراد به ذلك غير انه خص المؤنث به ليوافق لفظ الحديث وهو قوله
صلى الله عليه وسلم لعن الله النائحات لعن الله المغنيات
ومعلوم ان ذلك لوصف التغني لا لوصف الانوثة ولا التغني مع
الانوثة لان الحكم المرتب على المشتق انما يفيد ان مبدأ الاشتقاق
هو العلة فقط الا بمعنى زيادة اخرى نعم هو من المرأة افحش لرفع
صوتها وهو حرام ونصوا على ان التغني للهو او لجمع المال حرام
بلا خلاف ومثل هذه اللفظة النائحة صار اسما لما جعلت النياحة
حرفتها يحكى انه قال لا تقبل شهادة من اتخذ التغني صناعة
ليأكل بها ولم يكن ذلك صناعة وكذا علل في الكتاب بانه
يجمع الناس على ارتكاب كبيرة وفي النهاية ان الغناء في
حقهن مطلقا حرام لرفع صوتهن وهو حرام ولذا اطلق في
قوله مغنية وقيد في غناء الرجال بقوله يغني الناس ولا يخفى
ان قوله من يغني الناس لا يخص في غناء الرجال لان من

يطلق على المونث خاصة فضلا عن الرجال والنساء معاً وكون
صلتها وقعت بتذكير الضمير في قوله يعني بالياء من تحت لا يوجب
خصوصية بالرجال لما عرفت انه يجوز في ضميرها مراعاة المعنى
ومراعاة اللفظ ومراعاة اللفظ اولى وان كان المعنى على التانيث
فكيف اذا كان المعنى اعم من المونث والمذكر فان قلت
تعليل المصنف بجمع الناس على كبيرة يقتضي ان التغني مطلقاً
حرام وان كان مفاده بالذات ان الاستماع كبيرة لانهم
انما يجتمعون على الاستماع بالذات الا ان يكون الاستماع
محرماً ليس الا بحرمة المسموع وليس كذلك فانه اذا تغنى
بحيث لا يسمع غيره بل لنفسه فيدفع عنه الوحشة لا يكره وقيل
لا يكره اذا فعله ليستفيد به نظم القوافي ويصير فصيح اللسان
ولا استماع الناس اذا كان في العرس والوليمة وان كان
فيه نوع اللهو بالنص في العرس فالجواب ان في التغني لا استماع
لنفسه لدفع الوحشة خلافاً بين المشايخ منهم من قال
لا يكره انما يكره ما كان على سبيل اللهو احتجاجاً بما روى

عن انس ابن مالك رضي الله عنه انه دخل على اخيه البراء
بن مالك وكان من زهاد الصحابة كان يتغنى وبه اخذ شمس الائمة
السرخسي ومن المشايخ من كره ذلك وبه اخذ شيخ الاسلام
وبحمل حديث البراء بن مالك انه كان ينشد الاشعار المباحة
التي فيها ذكر الحكم والمواعظ فان لفظ الغناء كما يطلق
على المعروف يطلق على غيره قال صلى الله
عليه وسلم من لم يتغن بالقرآن فليس منا والنشاد المباح
من الاشعار لا باس به ومن المباح ان يكون فيه صفة
مراة مرسلة بخلاف ما اذا كانت تعينها حيينة واذا كان كذلك
فجاز ان يكون النص قايلان بتعميم المنع شيخ الاسلام الا انا
عرفنا من هذا ان التغني المحرم هو ما كان في اللفظ ما لا يحل لصفة
المراة المعينة الحسنة ووصف الخمر المهيج اليها والديريات
والحانات والهجو لمسلم او ذمي اذا اراد المتكلم هجاه
لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشهاد او لتعلم فصاحة وبلاغة
في كتاب البيان سوى اصحابنا بين سماع الغناء

من الرجال والمراة وان صوت الحرة ليست بعورة كوجهها

٦٤ فتوى امام علم رضي الله عنه عن سماع الآلات

فی الفتاوى القواعد استفتى الامام عز الدين عن سماع صنع في زماننا مع الالات فاجاب عنه فقال انه مباح ومن كان عنده هوى مباح كعشق زوجته وامته فسماعه لا باس به نقله محمد جمال الصديقي الحنفي رضي الله عنه في رسالته **وفيه ايضاً** ذكر الخطيب البغدادي انه سئل رجال عن السماع فقال ادركت اهل العلم ببلدنا لا ينكرون الغناء ولا يعتقدون ولا ينكره الا جاهل بالسنة او عامي غليظ الطبع **وفيه ايضاً** كذا نقل الامام حجة الاسلام والاستاد ابو منصور والقفال مروزي عندنا اما الامام الشافعي فقال حجة الاسلام ليس تحريم الغناء من مذهبه بل مذهبه اباحة السماع بالدف ولو كان فيه جلاجل **وفيه ايضاً** واما الامام احمد ابن حنبل فقال ابو الوفا ابن عقيل في كتابه المسمى بالفصول انه سمع الغناء عن ابنه صالح وكذا ذكر الحافظ محمد ابن علي من مقلدي مذهبه كذا في التذكرة المحمدية والاحياء

چنانکه روایات اباحت غنا مندرج اند همچنان روایات حرمت
آن نیز مندرج پس دلایل حل و حرمت متساوی شدند و موافق
اصول در تساوی دلایل حل و حرمت مرجح است جواب تساوی
دلایل در ما نحن فیه غیر مسلم است چه دلایل حل که احادیث
صحاح قوی و راجح اند و دلایل حرمت اقوال قیاسی فقها
بالنص کتاب و سنت ضعیف و مرجوح است و در این چنین صورت
اباحت را بر حرمت ترجیح می باشد فقد ذکر العالم الفقیه المعتبر من فقها
الحنفیة ابن الهمام فی رسالة استماع التمسک باقوی الدلایل
عند اختلاف المسایل ان یرجح روایة الحرمة علی روایة
الاباحة اذا کان دلیل الحرمة و الاباحة متساوین اما اذا
ثبت الاباحة بالاحادیث الصحیحة و الحرمة بالدلایل الضعیفة
فیجب اعتقاد الاباحة و ترجیح الاباحة علی الحرمة الخ فافهم
نقله جمال محمد صدیقی المحدث تنبیه مدعیان حرمت توهم
کنند که از روایت فتح القدیر و غیره که در صدر مرقوم
گردید به ثبوت رسید که تغنی برای لهو یا جمع مال حرام

بلاخلاف پس استماع غنا از قوالان وغیره که صرف برای جمع
کردن مال میسر آید نیز حرام خواهد بود زیرا که مرجع اختلاف
حلت وحرمت یعنی حال [illegible] نیت یعنی تغنی را پیشه ووجه معاش
خود کردانیدن تحقیقی که میسر آید تا که چیزی پیشتر نگیرد یا مقرر
نکند وحق مغنی حرام است وبارتکاب ان یسقط العدالة ومردود الشهادة
میگردد فقط نه صوت او فی نفسه حرام است ونه استماع صوت او
دیگری را وانچه وی را بلاشرط اجرت بطور انعام وصله حاصل
گردد نیز حرام نیست ونظیر ان در شرع بسیار است مثلا حجامت
یعنی شاخ کشیدن فعلی است مسنون وحجامت پیشه خود کردن اما پیشه
ومعاش کردانیدن انرا واجرت آن خوردن حجام را
حرام است بالاتفاق کما روی صاحب المشکوة عن محیصة انه استاذن
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اجرت الحجام فنهاه فلم
یزل یستاذنه حتی قال اعلفه ناضحک واطعمه رقیقک رواه
مالک والترمذی وابوداود وابن ماجه لیکن درحق حجام پیشه کننده
شاخ حرام است ونه دادن اجرت بحجام وهمچنین حال مغنی

۶۵ — انعام وصله بلاشرط ونیت ومغنی که میسر آید تا نکند ویا پیشه

و موذن و معلم قرآن است پس در شنیدن غنا از قوال وغیره و
دادن چیزی بایشان بطور انعام وصله محذوری نیست و شبهه نیست
بموجب روایات مفصله ذیل **فی سفینة المفتی** ان المطرب
اذا اخذ المال من غیر شرط فهو حلال **فی الذخیرة**
ان الذی یاخذه المغنی و القوال کره و الفتوی علی ما قدمناه
من التفرقة بین الشرط و عدمه **فی الفتاوی قاضیخان**
الرجل اذا کان مطربا مغنیا ان اعطی بغیر شرط قالوا
یباح له ذلک **فی السراجیة** المطرب یاخذ المال
بغیر شرط کان حلالا لهذا فی باب الکسب من الکراهیة
وفیه ایضا المغنیة اذا اقتنت دینها من کسبها اجبر
الطالب علی الاخذ

فصل ثانی

در روایات اباحت غنا
از کتب امامیه هرچند از احادیث و اخبار و آثار و روایات
فقهیه مذکوره اباحت سماع غنا آنچنان ثابت گردیده که اسد
را از علمای اهل سنت هیچ جای عذر و انکار باقی نیست
اما علی ما هو المشهور بر فطنه اشعری باقلیت که در مذهب شیعی

حرمت غنای مطلق متفق علیه بوده باشد لیکن عند التحقیق از کلام
محققین علمای امامیه چنان مستفاد میگردد که حقیقت حال
خلاف ما هو المشهور است اعنی در مذهب ایشان نیز در عیدین
و اعراس وغیره اوقات سرور مباح غنای مجرد از مزامیر
و ملاهی جایز است حتی که در قرآن و اذکار و مراثی اکثر باستحسان
و بعضی باستحباب آن قایل شده اند و از جمله مزامیر نیز
باباحت دف و طبل غزاة بعضی ایشان رفته اند و
غالباً ادای خطب و اذکار بر منابر در آهنگ موسیقی
و غنای صاف و صریح در مراثی و نواختن نوبت و دف
و دهل و تاس وغیره در مجالس عزای ائمه معصومین
علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام بنا بر همان اباحت تحقیقی بوده
باشد و الا تجویز و ترویج امر حرام در اینچنین محافل حسنه خلاف
عقل و نقل است اندر اینحال مسئله غنا نزد امامیه نیز مختلف
فیهاست چنانکه نزد اهل سنت پس نظر باصول فریقین تکفیر
مرتکب آن فاسق و مستحل آن کافر نخواهد بود و لهذا برای تصدیق

کلام مذکور عبارت تبصره کتاب تنویر المستبصرین که تالیف
مرزا امان بیگ مجتهد شیعی است و نقل احادیث و روایات
در بخصوص نقد نام کتب معتبره امامیه دران مندرج است
بجنسه درینمقام منقول میگردد والعهدة علی رواته
تبصره هرگاه دانستی که گریستن بر جناب سید الشهدا علیه
السلام ثواب عظیم دارد و هم معلوم است حرمت غنا
فی الجمله بطریق اخبار مستفیضه بلکه متواتره و اجماع فرقه
حقه چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی و محمد ابن ادریس و جمال الملة
والدین حسن ابن مطهر حلی و غیر ایشان تصریح بآن فرموده اند
بلکه حرمت غنا فی الجمله از ضروریات مذهب شیعه است
پس شیعان حضرت امیر ع را باید که ازان اجتناب
و دوری نمایند چه غنا مورث نفاق و شیعیان آنحضرت
بری اند ازان بواسطه انکه آن صفت مخالفان است محمد ابن
بابویه در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که فرمود غنا مورث

٦٧ نقل عبارت کتاب تنویر المستبصرین تالیف مرزا امان بیگ شیعی است

نفاق است ولیکن بدانکه گفته اند که حرمت آن در هر جا به ثبوت
نرسیده است مگر همانجا که جناب شارع بخصوص در اینجا
منع فرموده باشند قایل و از اینجاست که غنا در چند جا مستثنی
است چنانچه انشاء الله تعالی ان مواضع مجملاً مذکور خواهد شد
ولیکن چون غرض اهم درین رساله ذکر مراثی حضرات است
ازین جهت اولاً بذکر آن می پردازم پس بدانکه چون اخبار
بخصوصها در حرمت مراثی حضرات ائمه علیهم السلام در غنا در کتب
معتبره یافته نمیشود ازین جهت قایل بجواز مرثیه کذائیه
میگوید که هرگاه مقصود از مراثی گریه باشد نه تلذذ که بعضی
حیله سازی می نمایند باید که مراثی حضرات علیهم السلام در غنا هم
مستثنی باشد بچند وجه اما اولاً پس بجهت آنکه اجماع بر حرمت
غنا مطلقاً به ثبوت نمیرسد و حرمت آن در غیر ما نحن فیه
مقتضی حرمت غنا در ما نحن فیه نمی باشد بلکه کلام مقدس
اردبیلی رحمة الله در مجمع الفوائد دلالت میکند بر آنکه جواز
غنا در مراثی در زمان او بلکه در زمان مشایخ و استادان او

۶۱
اجماع بر حرمت
مطلقاً به ثبوت
و حرمت آن
ما نحن فیه مقتضی
حرمت غنا در ما
فیه نمیباشد

گویا از جمله مما لا خلاف فیه بوده باشد تأمل و قریب بآن است
کلام مولانا یوسف بن علی البحرانی در منهج السداد شرح ارشاد
و ایضاً موید مطلوب است کلام مؤمن علیخان در مجالس اخبار
و ایضاً معاضد مرام است کلام صاحب رساله صراط النجات
که آنرا منسوب بکتاب مولانا محمد باقر مجلسی مینمایند چنانچه
ان شاء الله تعالی عبارات این بزرگواران مذکور خواهد شد و ثانیاً
بواسطه عدم صحت اخبار در حرمت مطلق غنا با آنکه صریح
نیستند در حرام بودن غنا مطلقاً بلکه در اکثر اخبار تجویز
قرآن و اذکار به غنا شده بلکه دلالت میکند بر استحباب
آن در قرآن بجهت ورود روایات بر جواز حسن صوت
و تحزین و ترجیع بلکه استحباب آن و ظاهر آنست که چیزی
از اینها بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت
مستفاد میشود و هکذا فی الکفایة لا خلاف عندنا فی تحریم الغنا
فی الجملة و الاخبار الدالة علیه متظافرة و صرح المحقق و جماعة
ممن تأخر بتحریم الغناء و لو کان فی القرآن لکن غیر واحد

من الاخبار يدل على جوازه بل استحبابه في القران بناءً على
دلالة الروايات على جواز حسن الصوت والتحزين والترجيع
في القران بل استحبابه والظاهر ان شيئاً منها لا يوجد
الغناء على ما استفيد من كلام اهل اللغة وفصلناه في بعض رسائلنا
بالجملة ظاهر است كه مطلق محمول بر مقيد ميباشد وهمچنين عام بر
خاص پس هر جا كه حرمت غنا وارد شده است محمول باشد
بر صورتيكه در غير قران واذكار باشد و در اينها فلا فتامل و اما
انچه در جمله از اخبار مذمت غنا در قران وارد شده پس مراد
ازان خواندن قران است بر سبيل لهو ولعب بنحويكه فساق ميكردند
در غناى خود ومويد اين معنى است حديث عبد الله بن سنان
ايضاً مذكور در اخبار الغنا است وظاهر است كه مفرد معرف باللام
دلالت بر عموم نميكند بنا بر تصريح اهل لغت وعموم ان
مستنبط نميشود مگر جائيكه قرينه بر اراده خاص نباشد واراده
بعضى از افراد بدون تعيين منافى غرض افاده است ونيز منافى
سياق بيان وحكمت وترجيح بلا مرجح است پس لابد و ضرور شد

٦٩
انچه در اخبار مذمت غنا وارد شده مراد ان خواندن قران است بر سبيل لهو لعب است

که محمول بر استغراق و عموم باشد و بنا لیس کذلک زیرا که شایع
و ذایع در آن زمان غنا بر سبیل لهو لعب بوده باینکه کنیزکان
و غیران غنا مینمودند در مجالس اهل فجور و عمل ملاهی و تکلم باطل
و شنوانیدن مردان پس حمل مفرد بر افرادی که شایع در آن
زمان بود بعید نخواهد بود و ناصر این معنی هست حدیث عبد الله
بن جعفر حمیری در قرب الاسناد از علی ابن جعفر و بعضی از
اعلام فرموده اند که در زیست که ملحق باحادیث صحاح باشد
قال سألته عن الغناء فی الفطر و الاضحی قال لا بأس ما لم یعص
حاصل مضمون اینکه از جناب امام موسی کاظم علیه السلام
سؤال نمودند از غنا در عید فطر و اضحی و فرح و سرور
آنحضرت فرمودند که باکی نیست بآن مادامیکه عصیان
بآن نکنند مؤلف گوید ممکن است که مراد از عدم فجور و فسق
و عمل ملاهی را امثال اینها آن باشد که غنا در اذکار و غیره باشد
که موجب یاد الهی است چنانچه مفاد بعضی احادیث دیگر است
فتأمل والاحترام خواهد بود و تعمیم مؤید مدعا است

موسی کاظم ... جواز ... نباشد

قول امام جعفر علیه السلام اجر المغنیه التی تزف العرائس

حدیث ابی بصیر از جناب جعفر صادق علیه السلام قال علیه السلام
اجر المغنیه التی تزف العرائس لیس به باس لیست بالتی یدخل
علیها الرجال چه این حدیث نیز دلالت میکند بر اینکه منشاء منع
از غنا دخول رجال است بر نساء و هم اشعاری دارد باینکه منشاء
منع در غنا ببعضی از امور محرمه است که مقترن بآن میباشد یا اشیاء
محرمه مثل آلات و غیره و ایضاً اخبار داله بر منع غنا جمله از
اخبار اشعاری باین دارد که لهو باطل است و صدق لهو
در قرآن و دعوات و اذکار و اشعار با آواز پاکیزه غیر ظاهر
است پس منع آن من حیث الآلات باشد فتامل پس قرائت
در غنا حرام نباشد بواسطه اینکه از جمله اذکار است بلکه افضل
است از انها و باین نحو جمع بین الاخبار میشود و الا طرح اخبار
لازم میاید و حمل بر تقیه دلیل ندارد بواسطه اینکه در اخبار
مذمت غنا علی الظاهر کما فهمه بعض الاعلام نحو متعارف
در زمان بنی امیه وارد شده و الا اخبار در مدح او نیز
وارد می شدند و بنا لیس کذلک فثبت المطلوب فتامل

و ایضاً موید مطلوب است حدیث ثواب الاعمال چنانچه گذشت
چه اشعاری باین دارد که بدون غنا میخواند بواسطه اینکه حضرت
فرمودند بطوریکه میخوانی بخوان والا فرمودن چه فایده داشت
فتامل و اگر ازین تنزل نمایم و بگوییم که حدیث مفید مدعا نیست
پس احادیث دیگر که در انها تجویز قران و اذکار در غنا شده
موید مطلوب باشد چنانچه از کلام رئیس المحدثین محمد ابن بابویه
در کتاب فقیه هم ظاهر میشود که غنا در قران و اذکار مضایقه
ندارد و غنا محرم همانست که در لهو و باطل باشد چنانچه فهمیده
است انرا مولانا محمد تقی رحمة الله علیه در روضة المتقین و
دانستی که ذکر نمودن مصایب حضرات از جمله اذکار مطلوبه
است بلکه بهتر از انها پس غنا در آن هم جایز باشد فتامل قال
محمد ابن بابویه فی الفقیه سال رجل علی بن الحسین عم عن شراء جاریه
لها صوت فقال ما علیک لو اشتریتها فذکرتک الجنة قال
مولانا المجلسی فی الشرح ای تذکرک ان فی الجنة اصواتاً حسنة
او تقرء القران و الذکر و امثالها مما یذکر الله والجنة و یظهر من المصنف

ابن بابویه در کتاب فقیه غنا در قران و اذکار مضایقه ندارد و غنا محرم همانست که باطل باشد در روضة المتقین

بذکر حدیث از زین العابدین باشند که خرید کنیز خوش آواز جایز است

ان مثال هذا لا یسمّی غناءً وانما الغناء المحرم ما کان فی باطل
ولهو بیده العرف انتهی کلامه رفع فی الآخرة مقامه وجناب مولانا
خراسانی علیه الرحمة در کفایه بعد از نقل عبارت مولانا طبرسی
در مجمع البیان فرموده که این عبارت دلالت میکند که
تحسین صوت وآواز در قرآن وتغنی در آن سنت باشد
وخلاف این میان قدما معروف نباشد وکلام سید مرتضی
در غرر ودرر خالی از اشعاری واضحی باین ندارد انتهی الا اینکه
مخفی ومستتر نماند که از تفهیم جناب مولانا محمد تقی عبارت جناب
صدوق را چنان ظاهر میشود که اگر مد غنا در قرآن واذکار
باشد پس مضایقه ندارد وغنای محرم همانست که در باطل
ولهو باشد بمعنی است عرف یعنی در عرف نمیگویند کسی را
که قرآن در غنا میخواند که غنا میکند بلکه میگویند که قرآن
میخواند هر چند در قرآن غنا نیست وهمچنین است حال
مراثی چنانچه صاحب نهج السداد تصریح بآن نموده عنقریب
کلام او ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد سوای آنکه گوید مخفی نماند

که بهترین چیزهای که موجب یاد آخرت است و باعث بهشت
گریه امام مظلوم است روحی له الفداء پس این حدیث دلالت واضحه
دارد و بر اینکه مرثیه آنحضرت در غنا جایز است و ضرر ندارد
و حدیثی که دلالت صریح بر حرمت مرثیه در غنا کند در کتب
اربعه مثل کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار
و غیر اینها از کتب اخبار است ادله مثل وافی و ثواب الاعمال
و عقاب الاعمال و خصال یافته نمیشود بلکه حدیث ثواب الاعمال
فی الجمله اشعاری بجواز مرثیه در غنا دارد و همچنین در جمله از
اخبار وارد شده است که قرآن را بلحن عرب بخوانید و ترک
کنید لحن اهل فسق و اهل کتابین را از آنجمله است در کافی
در قوی از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر
صادق عه از حضرت رسول خدا و روایت حذیفه یمانی
از آنحضرت صه چنانچه شیخ طبرسی در مجمع البیان نقل نموده
است مخفی نیست که لحن عرب و اصوات ایشان علی غنا
چنانچه اهل لغت بآن تصریح نموده اند و از این قبیل اخبار

دیگر هم وارد شده اند چنانچه بعضی از اینها ذکر شد و بعضی
از اینجا خواهد آمد و علاوه بر آن مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمة
در شرح ارشاد میفرمایند که اگر اجماع در حرمت غنا نمیشود
پس جزم بحرمت آن نمیتوان کرد چه اخبار در حرام بودن
آن ضعیف اند مولف گوید ظاهرا درین شکی نیست که از اخبار
عموم حرمت غنا مفهوم نمیشود بلکه در عروسی و حدی تجویز وارد شده
و همچنین در قرآن و ذکر همچنین از اجماع هم حرمت مطلق
غنا معلوم نمیشود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه کتب علما را دیده
آری متیقن از حرمت غنا آنست که بطرز اهل کبایر باشد و اما هرگاه
بطرز ایشان نباشد بلکه در قرآن و اذکار باشد و همچنین در چیزها
که موجب یاد آخرت باشد پس حرمت آن مقطوع به نیست
چه درین باب نیز احادیث معتبره و قویه وارد شده اند
و صدق لهو و باطل بر قرآن نیست با آنکه اخبار در حسن
صوت و تحزین بسیار وارد شده اند و ظاهر آنست که اینها
بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت مستفاد میشود

۷۵
از اخبار عموم [حرمت غنا] مفهوم نمیشود
و حدی تجویز
و همچنین
وارد اجماع
غنا معلوم نمیشود

پس جمیع بهتر است از اطراح قائل و هر گاه کسی را در آنچه گفته‌ام
شکی بوده باشد رجوع بشرح ارشاد متورع اردبیلی
رحمة الله و روضة المتقین و مقدس محمد تقی و کفایه مولانا
سبزواری و منهج السداد ذی علی ابن یوسف بحرانی و مفاتیح
ملا محسن کاشانی و حمل الصالحین حسن ابن عبد الرزاق که
در آنها بر وجه اتم بیان شده است نماید ان شاء الله تعالی پاره
از دلایل ایشان مذکور خواهد شد و در قبیح بودن تعصب و نفسانیت
کلامی نیست و قباحت آن اجماعی است در جمیع ادیان پس باید که
خود را از آن مبرا سازند با آنکه از روی حسد و عداوت
هر چه بخاطر رسد بر زبان آرند انتهی کلامه بعبارته و نیز شیخ
مفتوا در کتاب الدروس میگوید یجوز الغناء المشروط
فی العرس و عجیب آنست که از شروط سماع نزد امامیه
چیزیست که نزد اهل سنت از محرمات غناست یعنی سماع
از زن حلال است و از مرد حرام چنانچه در شرح القواعد
که از کتب معتبره امامیه است میآرد و من شروط السماع

ان یکون المسمع امراة ولا یکون رجلا ولا یکون الشعر فی الهجاء
انتهی **فصل ثالث** در تحقیق مزامیر و معازف و ملاهی
و ملاعب بدانکه در کتب فقه و حدیث جا بجا تصریح یافته که
غنا اگر بسبیل لهو و ملاهی باشد حرام است و الاخلال و نیز میگویند
که در حدیث از لهو و لعب و غنا باشد در انجا نشستن روا نیست
و نافهمان از اینچنین الفاظ عموما حکم میکنند ان الملاهی
کلها حرام و الملاعب کلها حرام و الجلوس علیها فسوق و التلذذ
بها کفر شنیده اند در قران و حدیث اطلاق لهو و لعب و
و معزف و مزمور بر بعضی چیزها امده که فقها با باحت ان اعتراف
دارند و در بعضی چیزها اختلاف می کنند که حلال است
یا حرام و در میان اینچنین اقوال تناقض و تباین کلی است
پس بدون تحقیق این همه الفاظ لغةً و عرفاً و شرعاً تطبیق
احادیث و توفیق اقوال [illegible] امکانی ندارد لهذا
خوض درین خصوص اهم است از خوض در غنا و سماع
است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر متوهمان

فصل ثالث
و معازف
و ملاعب

و متعصبین از علما و نیست اختلاف علمای محققین را قدیماً
و حدیثاً مگر در ملاهی و معازف و مزامیر بنا بر علی هذا
مبنی کرده شد تحقیقات آن بر قوانین ثلاثه پس شکر جان نواز
را که این نی زبان را بنغمهٔ این تحقیقات مترنم ساخت و سپاس
مردمسازی را که ساز خامه را باین نوا نواخت **مثنوی**
ظهوری درین بستان سرا افکنده غلغل سخن گردید
گلش نغمهٔ بلبل زبان را مطرب بزم دهن کرد
نفس را و تکش ساز سخن کرد بضبط نغمه اسرار پرداخت
ز صد وقت حلق ارغنون ساخت رباب از مغز راز آمد
بگفتن شدش خشک از غم او پوست بر تن گل داغش کسی را
نیست از شاخ که چون نی استخوانش گشته سوراخ چو از
درد نفس شد پشت دوتا چنگ دو دو دل تا بی ناله پر چنگ
بود خالی پر از نغمه پوست ببین دف را که چون بر هم برد
پوست **قانون اول** در معنی لهو و لعب و معزف و مزمر
لغتاً و شرعاً و اشعار است که حکم هر یک قسم در شرع مختلف است

ا م ... معزف

اللهو فی القاموس لها لهوا لعب بازی کرد کالتهی والهاه ذلک بازی کنانید او را بان بازی والملاهی آلات الالات بازی که بان بازی و لهو نمایند ولهت المراة الی حدیثه لهوا انست واعجبها انس گرفت والفت کرد بسوی حدیث وی و شگفت آورد خرد آن زن را فی کنز اللغات لهو بازی کردن و بنشستن از خیر و بازی و زن و فرزند و چیزی که از عمل خیر باز دارد قوله تعالی لو اردنا ان نتخذ لهوا یعنی ولدا او امراة **اللعب** فی القاموس لعب کسمع لعبا ولعبا وتلعابا ولعّب وتلعّب وتلاعب بازی کرد ضد جد الاعوبة بالضم بازیچه وملعب جای بازی وملاعب الریح مدارجها مدارج باد فی کنز اللغات لعب بازی منه قوله تعالی واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها کذا فی الصراح **المعازف** بزای معجمه بمعنی ملاهی است یعنی آلات لهو جمع عزف یا معزف بکسر میم و سکون عین و عزف و عریف در اصل آواز جنیان است و چیزی که شنیده میشود در بیابان بشب و بمعنی آواز باد نیز آمده کذا فی القاموس

المزمار مشتق است از زمر فی القاموس زمر یزمر زمراً
و زمیراً و تزمیراً نواخت نی را زامره زن نی نواز زمّار کننده نی
نواز زامر دربین معنی کم آمده کاربرده و زمّارة گلکتابه یعنی نی
نواز نیست مزامیر داوُد چیزیکه از زبور با آواز خوش میخواندند
و انواع دعا جمع مزمار و مزمور و زمّارة بتشدید میم
همچنین است یعنی مانند مزمار بمعنی نای تیز محرّبه این بود معنی
الفاظ مذکوره لغةً اما عرفاً پس لهو و لعب هر دو در معنی
بازی مشهور اند لیکن محققین در هر دو فرق دقیق نهاده اند
و آن اینست که چیزی که بارتکاب آن غایتی مقصود باشد
مانند تانس خاطر و تفریح طبع و تنشیط دل بدان غالباً
اطلاق لهو بر آن میکنند چنانچه طنبور و گنجفه و شطرنج
و نرد و غیره که اکثر در ایام جوانی به بازی این چیزها
میل و رغبت میباشد و در حدیث اذا قوم ترخص لنا
فی اللهو بمعنی غنا آمده است چه غایت آن نیز تنشیط خاطر
میباشد و چیزی که در وی غایتی ملحوظ نباشد و بغیر تصور مقصود

بدان شغل نمایند آنرا لعب گویند چنانچه لعبت و تصویر و نقل
اوضاع و اشکال مختلفه که بچگان و نابالغان در ایام صبا باختیار
باین چیزها رغبت مینمایند و در شرع شریف برای لهو
و لعب هر دو معنی بتفصیل صدر حکم و احادیث بل حکم
هر یک قسم بحیثیت و اعتبار و لحاظ غایت دینی و دنیوی
مختلف است همه ملاهی و ملاعب را عموماً حرام گفتن ناشی از نادا
است تفصیل حکم هر یک در قانون دوم باید شنید
و علی هذا القیاس مزامیر و معازف در عرف عام در بعضی
سازها و آلات غنا شهرت دارد لیکن اهل تحقیق تخصیص
کرده اند مزامیر را بچیزیکه از گلو نواخته شود چون نی و شبابه
و سرنای و قرنای و معازف را مخصوص گردانیده اند
بچیزیکه از دست نوازند مانند دف و طبل و عود و ستار
و طنبور و امثال آن وغیره و هر آینه همه مزامیر و معازف نیز در
شرع حکم و احادیث علی الاطلاق همه مزامیر و معازف را
حرام گفتن هم جهالت و سفاهت است بل علمای محققین

فرق در بین مزامیر و معازف اصطلاحاً

بعضی را از آن مستحب و مسنون گفته اند و بعضی را مباح
و بعضی را حرام و در بعضی سکوت کرده اند تفصیل حکم هر یک
در قانون سیوم باید شنید مخفی نماند که تفصیلی که در معنی عرفی
لهو و لعب ذکر کرده شد بعضی مفسرین بسوی آن در تفسیر
آیات قرانی اشارت فرموده اند چنانچه در معنی لهو که
از کار خیر باز دارد قوله تعالی است و اذا راوا تجارة او
لهوا انفضوا الیها الایه و منه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
و منه الهٰکم التکاثر حتی زرتم المقابر و در معنی لعب که
غایت معتد بها از آن مقصود نباشد قوله سبحانه است انما الحیوة
الدنیا لهو و لعب و کذا و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب
و منه الذین اتخذوا دینهم لهواً و لعباً و از انجا که اغراض
حسب عرف هر یک مختلف است فعلی نسبت یکی مقصود اهم
و نسبت دیگری لهو و لعب میباشد مثلا سیر و شکار
بموجب امر سیروا فی الارض و اذا حللتم فاصطادوا
فعل مباح است و همین افعال نسبت بهمان دیگری

ودنیوی لهو ولعب می نمایند بالجمله هرجاکه در قرآن وحدیث
مذمت لهو ولعب وارد شده بمقابله امور آخرت است بنابر ترغیب ایثار
آخرت بر دنیا چنانچه آیه کریمه قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة
بر آن دلالت صریح دارد پس اگر غنا مزامیر را تنها بشمول
حیات دنیا بالخصوص آن لهو ولعب گفته آید از اباحت اصلی
نمیرود فاحفظه فانه یجدیک نفعاً

قانون دوم

۲۹
قانون دوم
اقسام ملاهی

در اقسام ملاهی وملاعب بدانکه اقسام ملاهی وملاعب بسیار است
ودر شرع برای همه انواع آن حکم واحد نیست مثلاً یکی
زان قمار است که انواع آن بسیار است ودر زیر هر نوع اصناف
۳۰
تفصیل انواع قمار
مشروعاً

ناشمار لیکن ممنوع شرع همان یکقسم است که در آن بازی با شرط
طرفین باشد واگر شرط اخذ از جانب واحد باشد
شبهه جائز است چنانچه فقها در باب سباق مشروحاً
نوشته اند صاحب فتاوی سراجیه فصلی که در سباق
نوشته نقل کرده می آید یجوز السباق فی اربعة اشیاء
لخف یعنی البعیر وفی الحافر یعنی الفرس وفی النصل

یعنی الرمی وفی المشی یعنی العدو وانما یجوز اذا کان البدل معلوماً من جانب واحد بان یقول احدهما للاخر ان سبقتک فلی کذا وان سبقتنی فلاشی لک وان کان البدل من الجانبین فلا یجوز الا ان یکون بینهما ثالث والشرط انه لو سبقهما اعطاه وان سبقاه لم یعطهما شیئاً والمراد من الجواز هو الحل الطیب لا الاستحقاق ثم المذکور فی شرح الطحاوی وان هذا انما یجوز فی هذه الاشیاء لا غیر قال الشیخ الامام الحلوائی رحمة الله علیه لو وقع الاختلاف فی مسئلة بین اثنین وشرط احدهما لصاحبه ان کان جواب المسئلة کما قلت اعطیتک کذا وان کان کما قلت لا اخذ منک شیئاً فهذا جایز انتهی نوع دوم نیست که در آن شرط اصلا نباشد خواه متعلق بشخص واحد باشد یا اشخاص متعدد بهمدیگر بازی کنند همچو تیرانداز وتفنگ اندازی ونیزه بازی ومکالیت یعنی دوانیدن سگ معلم بایکدیگر در شکار ومعادات یعنی دویدن بهمدیگر بپای خود ومصارعت یعنی کشتی کردن بایکدیگر ومطایبت یعنی

همدیگر مزاح و جوسش طبیعی کردن قولی باشد یا فعلی در قولی شرعاً شرط آنست که کذب بنفس الامری نباشد اگرچه در زعم مخاطب صورت کذب داشته باشد و در فعلی شرط آنست که از افعال ممنوعهٔ شرعیه نباشد و همچنین بسیار ملاعب اند که در آن نهی از شارع وارد نگشته بلکه اکثری از آن از ذات قدسی صفات آن سرور صلی الله علیه و اله وسلم بوجود آمده چنانچه حکایات ملاعبت و مسابقات آنحضرت با عائشه صدیقه علیها السلام و مصارعت وی صلی الله علیه وسلم با رکانه پهلوان مکی و با ابو الاسد پهلوان جمحی مشهور و مطایبت وی صلعم با سایل شتر بانیکه ترا بچهٔ شتر خواهم داد و انکار کردنش گرفتن از بچهٔ شتر و باز فهمانیدن او را که هیچ شتری نیست که بچهٔ شتر نباشد و همچنان مزاح وی صلعم با زنی که هیچ پیرزن بهشت نه در آید و باز تسلیه او و هم آن زن را بجو اندازن بقوله تعالی انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکاراً عرباً اترابا

بیان ملاعبه که از آنحضرت علیه السلام بوجود آمده

و علی هذا القیاس توریت وی صلی الله علیه وسلم
در کلام با صحابه در احادیث صحاح مروی و منقول اند هر که
خواهد در صحیحین و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی و ابو داود
ابن ماجه مطالعه نماید نوع سیوم سیر و تفرج بساتین
و بحار و انهار و ریاحین و سماع غنا و اشعار نیز همین
قسم است در حق کسی که او را ذوق از باطن نباشد یا روح
وی البته کدورت و ظلمت طرب انگیز از سماع نباشد
پس مشغولی همچنین افعال مباحه اگر مانع صوم و صلوٰة وغیره
ضروریات دین نباشد از آن قسم لعب است که شارع از آن
منع نفرموده و نصی صحیح در حرمت آن وارد نگشته

دفع شبهات که در مقصد سیوم لعب از بعضی احاد متوهم میشد

سوال اگر کسی گوید که عدم ورود نص در حرمت
لعب ممنوع است زیرا که در حدیث آمده است قال علیه السلام
لا الدد منی و لا انا من الدد و الدد اللعب **جواب** گوییم
که این حدیث مخصوص است بلعب محرم همچو قماری وغیره چنانکه
در نوع اول گذشت و کلام ما در مطلق لعب بود و ...

که لعب مطلق مراد گیرند زیراکه از لعب حبشیان کمتر نیست که در
مسجد بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه رضی الله
عنها را ملاحظه کنانیدند پس هر که بگوید که لعب مطلقاً حرام است
گویا او نسبت میکند فعل حرام را بجناب تقدس مآب
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و مظنه اینمعنی کفر است
بالاتفاق **سوال** اگر کسی گوید که در حدیث وارد شده
است لا لعب الا فی ثلاث الرمی والفرس وملاعبة الرجل
مع امراته **جواب** اولاً گوییم حصر اینجا برای اهتمام ثواب
است نه برای تحریم ماسوای مذکور چنانچه قوله تعالی
انما انت منذر حصر صفت انذار به لفظ انما که مخصوص برای
حصر است مفهوم میشود وحالانکه حصر حقیقی مراد نیست بل حصر
اضافی لنسبت ایصال بشارت مراد است زیراکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم منذر و مبشر و مبلغ و هادی
و [illegible] هم نیز بود ثانیاً اینکه سماع و غنا و اشعار را که در
[illegible] مباحه شمار کرده ایم برای احرو [illegible]

اما کسیکه از سماع غنا از حرص و هوا و جور و جفای نفسانی
کم مانده بخوف و خشیت خدا بصدق و صفا مشغول میگردد
و سوز و گدازی و عجز و نیازی در باطن او پدید میآید در حق اینچنین
کس غنا اگر مقترن بمنکرات شرعیه نباشد هرگز لهو و لعب
نیست بل اهم مقاصد است چه مقدمهٔ واجب واجب میباشد و باستحباب
و وجوب همین قسم سماع امام محمد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم
و کیمیای سعادت و نیز مقتدای العصر و الزمان شیخ ابو طالب
مکی در قوت القلوب تصریح نموده اند و بعض فقها و محدثین نیز بدان
تلقی بالقبول کرده اند لهذا اوجب افتاد که در اینجا قول حجة الاسلام
از کیمیای سعادت نقل کرده آید تا کیفیت و حکم هر سه سماع
واضح گردد گفت رحمة الله علیه **باب اول** در اباحت

۹۳ ترجمهٔ باب اول از کیمیای سعادت است که بجنسه منقول شده اند

سماع و بیان آنچه از وی حلال است و حرام است بدانکه ایزد سبحانه و تعالی
را سری است در دل آدمی و آن در وی همچنین پوشیده است که آتش در آهن و چنانکه
از زخم سنگ بر آهن آتش آشکارا شود و به صحرا افتد همچنین سماع آواز
خوش موزون آن گوهر دل را بجنباند و در وی چیزی پیدا آید

۹۴ بیان سر اینمعنی که سماع گوهر دل آدمی را بجنباند و در وی چیزی پیدا آرد که ان اختیار آدمی نیست

بی آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی
است که گوهر آدمی را با عالم علوی است که آنرا عالم ارواح گویند
و عالم علوی حسن و جمال است و اصل حسن و جمال مناسبت
است و هر چه مناسبت است نمودگاری از جمال آن عالم چه هر
جمال و حسن که در عالم محسوس است همه ثمره حسن و جمال آن
عالم است پس آواز مناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن
عالم بدان سبب آگاهی در دل پیدا آرد و حرکتی و شوقی پدید
آرد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده
بود و از عشق و شوقی که راه بدان برد خالی بود اما چون
خالی بود و بچیزی مشغول آن در حرکت آید و چون آتشی
که دم در وی دمند افروخته شود و هر که را غالب بر دل آتش
دوستی خدای بود سماع وی مهم بود که آن آتش تیزتر شود
و هر که را در دل دوستی باطل باشد سماع وی زهر
قاتل بود و بر وی حرام باشد و علما را خلاف است در سماع که
حرام است یا حلال و هر که حرام گفته از اهل ظاهر بوده است

که ویرا خود صورت نبسته است که دوستی حق تعالی بحقیقت در
دل آدمی فرود آید چه وی چنین گوید که آدمی جنس خود را
دوست تواند داشت اما آنرا که نه از جنس وی بود و نه هیچ
مانند وی ویرا دوست چون توان داشت پس دیگر
وی جز عشق مخلوقی در دل صورت نه بندد و اگر عشق خالق
صورت بندد بنا بر خیال تشبیهی باطل بود پس بدین سبب
گوید سماع یا از بازی بود یا از عشق مخلوقی بود و این هر دو
در دین مذموم بود و چون ویرا پرسند که معنی دوستی حق
تعالی که بر خلق واجب است چیست گوید فرمان برداری و طاعت
داشتن و این خطای عظیم است که این قوم را افتاده است
و ما در کتاب از رکن منجیات این پیدا کنیم اما اینجا میگویم که حکم
سماع از دل باید گرفت و سماع هیچ چیز در دل نیارد
و نباشد بلکه آنچه در دل باشد بجنباند هر کرا در دل چیزیست
که در شرع محبوبست و قوت آن مطلوب است چون سماع آنرا
زیادت کند ویرا ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی است

که در شرع مذموم است و براهر سماع عقاب بود و هر که را دل از
هر دو خالی بود لیکن بر سبیل بازی شنود و بحکم طبع بدان لذت
یابد سماع وی را مباح است پس سماع بر سه قسم است قسم
اول آنکه بغفلت شنود و بر طریق بازی این کار اهل غفلت بود
و دنیا همه لهو و بازیست و این نیز از آن بود و روا نباشد که حرام
بود بدین سبب که خوش است چه خوشیها حرام نیست بلکه از آن
حرام است که در وی ضرری باشد و فسادی چه آواز مرغان
و سبزه و آب روان و شکوفه و گل خوش است حرام نیست
پس آواز خوش در حق گوش چون سبزه و آب روان است
در حق چشم و چون بوی مشک در حق بینی و چون طعم خوش در حق
ذوق و چون حکمتهای نیکو در حق عقل و هر یکی را ازین
حواس نوعی لذتست چرا باید که حرام بود و دلیل برین که طبل
و بازی و نظاره حرام نیست که عایشه رضی الله عنها روایت حدیث
میکند که روز عیدی زنگیان درهمسایگی مسجد بازی میکردند
رسول صلی الله علیه وسلم گفت خواهی که ببینی گفتم خواهم عایشه

بر در بایستاد و دست پیش فرا داشت تا زنخدان بر دست وی
نهادم و چندان نظاره کردم که گفت بس نباشد چند بار گفتم نه و این
در صحیح است و ازین خبر پنج رخصت معلوم شود یکی آنکه نظاره و بازی
چون گاه گاه بود حرام نیست و در بازی زنگیان رقص و سرود
بود دیگر آنکه در مسجد میکردند سیم آنکه در خبر است که رسول صلی الله علیه
وسلم در آن وقت که عایشه را آنجا برد گفت دونکم یا بنی ارفدة
یعنی به بازی مشغول شوید و این فرمان بود پس آنچه حرام بود
چون فرماید چهارم آنست که ابتدا کرد و عایشه را گفت خواهی
که ببینی و این تقاضا باشد و نه چنان باشد که از وی
نظاره طلب کردی وی خاموش بودی که روا بودی
که کسی گفتی که نخواست که او را برنجاند که آن از بدخویی باشد
پنجم آنکه خود با عایشه بایستاد ساعتی دراز با آنکه نظاره [بود کودکان]
و بازی کار وی نباشد بدین معلوم شود که برای هوای [زنان]
و زنان تا دل ایشان شاد شود چنین کار کردن از خلق
نیکو بود و این فاضلتر بود از خویشتن فراهم گرفتن و پارسا

و فراهمی کردن و هم در صحیح آمده که عایشه روایت کند که من
کودک بودم لعبت ببار استمی چنانکه عادت دختران بوده است
چند کودک دیگر نیز بیامدندی چون رسول صلی الله علیه
وسلم در آمدی آن دختران باز پس گریختندی رسول
صلی الله علیه وسلم ایشان را به نزدیک من فرستادی
تا یکروز دختری را گفت این لعبتها چیست گفت دختران منند
گفت این چیست که در میان ایشان لعبه است گفت اسپ
ایشان است گفت این چیست که بر وی است گفت پر و بال است
رسول گفت صلی الله علیه وسلم اسپ را پر و بال باشد
گفت تو نشنوده که سلیمان را اسپی بود که پر و بال داشتی
رسول صلی الله علیه وسلم بخندید تا دندانهای وی پیدا
شد و این برای آن روایت میکنم تا معلوم باشد که فرای
کردن و روی ترش داشتن و خویشتن را از چنین کارها
فراهم گرفتن از دین نیست خاصه با کودکان و با کسی
که کاری کنند که اهل آن باشد و از وی زشت نبود و این

خبر دلیل آن است که صورت کردن روا بود که لعبت کودکان
از چوب و خرقه باشد و صورت تمام ندارد که در خبر است که بال
اسب از خرقه بود عائشه رضی الله عنها روایت میکند که دو کنیزک
نزدیک من دف میزدند و سرود می گفتند روز عید بود
رسول صلی الله علیه وسلم در آمد و بجانه بخفت و روی
از جانب دیگر کرد ابوبکر در آمد و ویرا زجر کرد و گفت در خانه
رسول مزمار شیطان رسول گفت یا ابابکر دست از ایشان
بدار که روز عید است دف زدن و سرود گفتن ازین
حدیث معلوم شد که مباح است و شک نیست که بگوش رسول
الله صلی الله علیه وسلم میرسیده باشد و منع وی ابوبکر
را از انکار دلیل صریح است بر آنکه مباح است **قسم
دوم** آنکه در دل صفتی مذموم بود چنانکه کسی را دوستی
زنی یا کودکی در دل بود و سماع کند در حضور وی تا
لذت زیاده شود یا در غیبت بر امید وصال تا شوق
زیاده شود یا سرودی شنود که در وی حدیث زلف

حدیث عائشه صدیقه مشعر سماع آنحضرت غنا با دف و منع کردن ابوبکر را از زجر کنیزکان

قسم دوم سماع که حرام است

و خال و جمال باشد و آن اندیشه خود بوی فرو دارد این
حرام است بیشتر جوانان ازین جمله باشند برای آنکه این آتش عشق
را باطل را گرم کند و این آتش واجب است فرو کشتن و
افروختن این کسی را روا نبود اما اگر این عشق وی را با زن
خویش یا با کنیزک باشد حرام نبود و از جمله تمتع دنیا بود و
مباح بود تا آنگاه که طلاق دهد یا بفروشد آنگاه حرام شود

۹۰ قسم سیم که در دل صفت محمود بود آن بر ۳ نوع است

قسم سیم آنکه وی را در دل صفتی محمود بود سماع آنرا
قوت دهد و این از چهار نوع بود **نوع اول** سرود

۹۱ نوع اول سماع حاجیان و غازیان و غیرهم

و اشعار حاجیان در صفت کعبه و بادیه که آتش شوق خدای تعالی
در دل بجنباند و این سماع مزد بود کسی را که روا بود که بحج رود
اما کسی را که مادر و پدر دستوری ندهد یا بسببی دیگر وی را
حج نشاید کرد روا نبود که این سماع کند و این آرزو در دل
خویش قوی گرداند مگر که داند که اگرچه شوق فزون خواهد شد
وی قادر بود بدانکه برود و بایستد و بدین نزدیک بود
سرود غازیان و سماع ایشان که خلق را بغزا و جنگ کردن

با دشمنان خدای تعالی و جان فدا کردن در دوستی
حق تعالی خوانند و این نیز مزد بود همچنین اشعاری که
عادتست در مصاف بگویند تا مرد دلیر شود و جنگ و دلیری
زیادت کند در وی نیز مزد بود چون جنگ با کافران بود
اما اگر با اهل حق باشد حرام بود **نوع دوم** سرود ۹۲ نوع دوم سماع گناهکاران بر معصیت و چنانکه نوحهٔ داود علیه السلام
نوحه باشد که بگریستن آرد و اندوه را در دل زیادت کند
در این نیز مزد بود چون نوحه گری بر تقصیر خود کند در مسلمانی
و بر گناهان که بر وی رفته بود و بر آنچه وی را فوت شده بود
از درجات بزرگ و از خشنودی حق تعالی چنانکه نوحه
داود علیه السلام بود که چندان نوحه کردی که جنازه ها
از پیش وی برگرفتندی و وی را در آن الحان
بودی و آواز خوش اما اگر اندوه حرام بود در دل نوحه
حرام بود چنانکه کسی وی را مرده بود که حق تعالی میگوید
لا تاسوا علی ما فاتکم بر گذشته اندوه مخورید چون کسی
قضاء خدای را کاره بود و بدان اندوهگین باشد نوحه کند

تا آن اندوه زیادت شود حرام بود و سبب انیست که غم درد نوحه کر
حرامست و وی عاصی بود هر که آنرا گوش دارد **نوع**
سیم آنکه در دل شادی بود خواهد که انرا زیادت کند ٩٣ نوع سیم که در دل شادی دارد مباح بود و از سماع زیاده کند.
بسماع این نیز مباح بود چون شادی بچیزی بود که
روا باشد چون عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت ختنه کردن
و رسیدن از سفر چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه
رسید پس باز آمدند و دف میزدند و شعر می گفتند
شعر طلع البدر علینا من ثنیات الوداع   وجب الشکر علینا
ما دعا لله داع   و همچنین ایام عید شادی کردن روا بود
و سماع بدان سبب و همچنین جای که دوستان بهم نشینند و
بموافقت طعام خورند و خواهند که وقت با یکدیگر خوش
کنند بسماع و شادی کردن بموافقت با یکدیگر روا بود
نوع چهارم و اصل انیست انکه کسی را دوستی ٩٤ نوع چهارم انکه دوستی خدا در دل بود و آن واجبست
حق تعالی بر دل غالب شده باشد و بحد عشق رسیده سماع
وی را مهم باشد که اثر آن از بسیار خیرات رسمی بیش بود

هر چند دوستی حق تعالی بدان زیادت شود مزد آن بیش بود
و سماع صوفیان در اصل که بوده است ازین بوده است
اگرچه اکنون بهم آمیخته شده است بسبب گروهی که در صورت
ایشانند بظاهر و مفلس‌اند از معانی ایشان در باطن و سماع
در افروختن این آتش اثری عظیم دارد و کس باشد
که در میان سماع وی را مکاشفات پدید آید و با وی
لطفها رود که بیرون سماع نبود و آن انواع لطف که از عالم
غیب با ایشان پیوستن گیرد بسبب سماع آنرا وجد گویند و دل
ایشان چنان پاک و صافی شود که نقره را در آتش نهی و آن
سماع آتش در دل افکند و همه کدورتها از وی ببرد و
باشد که به بسیاری ریاضت آن حاصل نیاید که بسماع حاصل
آید و سماع آن سر را که روح است با عالم ارواح فرا
جنباند تا باشد که وی را بکلی ازین عالم بستاند تا از هرچه درین
عالم رود بیخبر بود و باشد که قوت اعضای وی نیز ساقط شود
بیفتد و از هوش بشود و آنچه ازین حال درست بود وی را

اصل بود درجه آن بزرگان بوده‌اند وکسی را که بدان ایمان دارد
وحاضر بود از برکات آن محروم نبود ولیکن غلط بسیار بود وبیدانشها
خطاء بسیار افتد ونشان حق وباطل آن پیران پخته وراه
رفته بدانند ومرید را مسلم نباشد که از سر خویش سماع
کند تا آنکه تقاضا وی در وی آید علی حلاج یکی از مریدان
شیخ ابوالقاسم گرگانی بود نور الله ضریحه از وی دستوری
خواست در سماع گفت سه روز هیچ مخور پس از آن
طعام خوش بساز اگر سماع اختیار کنی بر طعام آنگاه
آن تقاضا بحق باشد و وی را مسلم بود اما
مریدی که وی را هنوز احوال دل پیدا نامده بود در راه
فرا معاملت نیامده باشد لکن هنوز شهوت تمام
از وی گسسته نشده باشد واجب بود وی را از سماع منع
کند که زیان آن از سود بیش بود بدانکه هر که سماع و وجد
واحوال صوفیان را انکار کند از مختصری خود کند ومعذور
باشد بر آن انکار که چیزی که وی را نباشد بدان ایمان

دشوار توان آورد و این همچنان بود که عنین باور ندارد که در صحبت لذتیست که آن لذت بقوت شهوت توان یافت چون ویرا شهوت نیافریده اند چگونه داند و اگر نابینا لذت نظاره و سبزه و آب روان انکار کند چه عجب که اورا چشم نداده اند تا آن لذت دریابد و اگر کودک لذت ریاست و سلطنت و فرماندهی را انکار کند چه عجب که ویرا راه بازی داده اند در ملکیت داشتن چه راه داند و بدانکه خلق در انکار احوال صوفیان آنکه دانشمندست و آنکه عامیست چون کودکانند که چیزیرا که هنوز بدان نرسیده اند منکرند و آنکس که اندک مایه زیرکی دارد اقرار دهد و گوید چنین حال نیست لکن میدانم که ایشانرا هست باری بدان ایمان دارد و روا دارد اما آنکه هرچه ویرا نبود محال دارد که دیگریرا بود در غایت حماقت بود و از آن قوم باشد که حق تعالی میگوید و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم انتهی

قانون سیوم در اقسام و احکام معارف ذاتیه

فصل یا لذت در احکام مرا میز

بدانکه در قانون اول دانسته شد که معازف و مزامیر بعرف
عام بمعنی ساز و الغنا شهرت یافته اما در عرف اهل شرع
در حدود معازف و مزامیر و اوتار اختلاف بسیار
است لاجرم حکم آن نیز مختلف خواهد بود اگرچه تعداد
اقسام مزامیر و تشریح بسائط و مرکبات آن و تبیین اینمعنی
که کدام ساز از کی ایجاد شده و فایده اش چیست و موجدش
کیست بر ذمه اهل موسیقی است اما در اینجا ایراد اجناس
اربعه مزامیر که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند
ضرور افتاد و اصح باد که اجناس ساز از چهار قسم بیرون
۹۶ حصر اجناس مزامیر در چهار انواع مفصله ذیل
نیست یکی آنکه تار داشته باشد و اهل هند انرا تتری گویند
بتاء فوقانی حقیقیین و باول مفتوح و بحذف آخرین تت نیز
گویند مثل بین و طنبور و رباب و قانون و امثال آن
دوم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود از چرم وانرا انده
گویند بهمزه مکسوره و نون ساکن و دال مهمله مشدده
و بتت بکسره بای موحده و تای فوقانیین باول مفتوح نیز خوانند

مثل طبل و نقاره و طبله و هر دو تنبک و دایره و دف و امثال
آن سیوم آنکه تار و چرم هر دو نداشته و دو ساز را بهم زنند
و بنوازند یا آنرا مجوف داشته از درونش چیزی بنهند از آنکه بجنبش
آن آواز دهد و آنرا الکن گویند بالفتح کاف عجمی و نون ساکن
مثل صنج یعنی جهانجهه و مجیره و گهونگرو و گهنتا و مانند آن
و این هر سه اجناس مذکوره بدست نواخته میشوند یا بقوتیکه
اهل صناعت در میان اجزاء آلات درونی آن دارند نحو
ارغنون چهارم آنکه از کشش دم بدهان نوازند و آنرا اهل
سکر خوانند بکسر سین مهمله و فتح کاف تازی و رای
مهمله مثل نی و شبابه و سرنای و قرنای و نفیری و امثال
آن حالا از مدعی حرمت باید پرسید که هر چهار اجناس مزامیر
علی الاطلاق حرام و گناه کبیره است گوید یا بعض جنس آنرا
بعموم انواع یا بخصوص افراده و بر هر دو شق منع وارد
میشود به سه وجه اولا تعریف کبیره بر آن صادق نمی‌آید
زیرا که کبیره آنست که ثابت شود حرمت آن بدلیل قطعی

اگر هر چهار را علی الاطلاق حرام و گناه کبیره گوید منع وارد می‌شود به سه وجه

که در آن شهر نباشد و در و در همچنین نص در حرمت مطلق
مزامیر یا جنس مخصوص آن غیر مسلم است آری در بعض احادیث
صحاح مذمت غنا و معازف بشمول حرمت خمر و غیرها شعار جاهلیت
آمده است مثل حرمت حنتم و مزفت و نقیر و دباء ظروف شراب
خواری لیکن حرمت مذکور عارضی بود هرگاه حرمت خمر ثابت
و متحقق شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن
نماند حکم نهی از مذکرات شراب هم باقی نماند چنانچه
اباحت آوانی شراب نزد فقهاء و محدثین مشهور و معروف
است و مزامیر مثل آنست در حکم رفع حرمت عارضی
و حرمت عارضی در هر چیز مباح الاصل بل در
طاعت و قربت هم میشود مثلاً نماز در حالت جنب و قصد
ریا حرام میگردد و سجده در اوقات مکروهه حرام
میباشد و خوردن اغذیه و ادویه مباحه بنیت تحصیل قوة
بر نابکاری حرام میشود و معهذا حرمت ابدی بظروف مطلق
نماز و سجده و غذا و دوا سرایت نمیکند ثانیاً

در حکم کبیره و حکم غنا و مزامیر تفاوت بسیار است زیرا که
حکم کبیره استحقاق عذاب و عقاب فاعل آنست بحسب
وعیدیکه در ارتکاب آن وارد شده باشند و در حق مرتکب
مزامیر در شرع بجز اینکه لا یقبل شهادة من یلعب
بالطنبور ومن یغنی للناس شناعتی وارد نشده است و سقوط
عدالت شاهد از بسیار امور میشود که آن امور در کبایر معدود
نیست مثلا از خوردن یک لقمه بر سیری شکم و خوردن چیزی
در بازار و شاشیدن در راه وار و دیگر امور خسیسه عدالت
شاهد ساقط میشود و هیچ وعید بعذاب و عقاب در حق وی
وارد نیست بلکه مطلق غنا و مزامیر ثابت شدن سماع آن
بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم از امور خسیسه هم
معدود شدن نمی تواند چه جای معصیت و گناه ثالثا
اختلاف متقدمین و متاخرین فقها و محدثین در حل
و حرمت انواع معازف و مزامیر بر آن قاطع است
بر آنکه نص صحیح در حرمت مطلق آن ثبوت نیافته زیرا که

وهي اطرب من الاولين والمتخذ منه ذي قصبتان ملصقتان
وقيل اول من اتخذ المزامير بنو اسرائيل والحق صاحب الكافي
بالضرب بالقضيب فما ذكر التصفيق باليد في السماع وقال
الحليمي يكره التصفيق للرجال لانه مما يختص به النساء وقد منع
الرجال من التشبه بهن كما منعوا من لبس المزعفر انتهى
وهذا قول الرافعي كالماوردي والخطابي والروياني والعراقي
وقال صاحبنا ابن حجر في الزواجر في كل اليراع هو الشبابة
لانها تنشط على السير في السفر ما نشطت الحدي وقال الماوردي
يكره في الحضر لاستعمالها في السخف ويباح في السفر
والرعي لانها تحث السير وتجمع البهائم اذا سرحت انتهى
ذكره من الزواجر اگرچه صاحب زواجر ذكر اقوال مختلفه
٩٩ خلاصه اقوال منقوله صاحب زواجر
بسيار نقل كرده وكفت وقوي قدم هر دو قسم كه ديكر
ودر دو بيان الفاسق كنيم بذكر ما هو المرقوم براي ثبوت
اختلاف علما در حل واباحت مزامير واز نقل اقوال
صاحب زواجر چند امور واضح گرديد يكي انكه

بعضی متأخرین در کتب خود اتفاق علما بر حرمت معازف
و مزامیر نقل کرده اند آن نقل صحیح نیست دوم آنکه
در تفسیر معازف و مزامیر و اوتار از قدیم اهل علم و لغت
مختلف بوده اند اتفاق آنها بر امر واحد ثابت نشده است
که آن قطعاً حرام باشد سوم آنکه منجمله قدما بطرف حرمت
قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که هر که بنظر انصاف
در اقوال مذکوره تامل خواهد ساخت خواهد دریافت
که مجاهد و ابو محمد و بعضی عراقیان اصرار بر سماع اوتار
حرام گفته اند نه مطلق سماع آن و در اوتار همه مزامیر و معازف
را بقول مختار داخل کرده اند حتی که دف و شهود و بربط و
شبابه را که مصرح الاباحت بالاتفاق اند هم داخل نموده اند
و آنچه از قول ابن حزم و عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن جعفر
طیار و ماوردی و رویانی و ابن طاهر و حلیمی و رافعی و خطابی
و محمد ابن یحیی و حاجرمی علیهم الرضوان مستثنا و دیگر و در
الاذواق الاسلامیه بر آن نقل می کنند انتهی [illegible]

وصحیح نشده است در تحریم آن حدیثی و بحسب قول
اهل لغت چنانکه گذشت عود شامل است مزامیر و اوتار را و
اوتار شامل است جمله مزامیر را حتی که شبابه و یراع را نیز که
بخصوص آن حدیث نهادن وی صلعم هر دو انگشت را
در گوش در ورود یافته و همچنان هر که بدیده تحقیق در اقوال
امام حاوی و ابن همام و صاحب بحر که هر یک از آنها
مقتدای مذهب حنفی و از کبرای دین است نظر خواهد کرد و
بیقین خواهد دانست که جمیع آلات از اوتار و مزامیر
مع الغنا مباح اند و نیست حرمت مگر در ضرب آلات
بلا غنا چنانکه در معابد کفار و در محفل شراب خواران
ناهنجار نواخته میشود لما مر من قول الحاوی من ان الملاهی
انما حرام کعود و طنبور و معزفة و طبل و مزمار و ما الهی لغیبة
مطرب اذا انفرد او مکروه و هو ما یزید به الغنا طربا و لم یطرب
منفردا کالصنج و القصب بکره مع الغنا لا وحده انتهی و کذا
من قول العمرانی المحرم هو ما یطرب من غیر غناء کعود و طنبور

وطبل و مزامیر و رباتات و ما اشبهها **نغمهٔ ثانی**

در بیان اینکه اوتار و مزامیر مخصوص برای ملاهی نیست و اختصاص

باهل شرک و اهل شرب ندارد بلکه استعمال و بیع و شرای

آن مسلمین را جایز است و باتلاف آن ضمان در شرع

لازم میآید بحسب روایات مفصلهٔ ذیل **قال صاحب**

الهدایه قال و من کسر لمسلم بربطا او طبلا او مزمارا

او دفا او اهرق له سکرا او منصفا فهو ضامن و بیع هذه الاشیاء

جایز و هذا عند ابی حنیفه رحمة الله علیه و قالا لا یضمن و لا یجوز

بیعها و قیل الاختلاف فی الدف و طبل الذی یضرب للهو

فاما طبل الغزاة و دف الذی یباح ضربه فی العرس یضمن باتلافه

من غیر خلاف من باب الغصب **فی در المختار** ضمن

بکسر معزف ضمانا لغیر اللهو **فی شرح الوقایه** ضمن

مسئلة بکسر معزف و اراقة سکر و منصف و صح بیعها

المعزف آلة اللهو کالطنبور و المزمار و نحوهما و هذا عند ابی حنیفه

رحمة الله علیه و عندهما لا یضمن و لا یجوز بیعها و عند ابی حنیفه

حاصل آنکه اینکه مزامیر اگر

بعضها از نزد حرام

است و باعث حرام نیست

هر چیز که حرمت آن بنص قطعی از قرآن یا حدیث ثابت گشته
حرمت جمیع انواع و افراد آن متفق علیه همه مجتهدین شده آمده
است مثل زنا و سرقه و قتل و اکل میته و مانند آن
در وقوع حرمت خلاف در حل و حرمت اقسام خمر اسیر ثابت
است باخبار و آثار که در فصل ثالی باب اول گذشت و
بحسب روایات و اقوال مرقومه الذیل انتها اسعاد فهم شد
که در حرمت مطلق یا جنس خاص خمر اسیر نص قطعی وارد
نشده پس خمر نیز مثل غنا مختلف و مجتهد فیه بر آمد و ثبت
انجا ده در ارتکاب مجتهد فیه درین صورت مرتکب آن نه
فاسق خواهد بود و نه مستحل آن کافر لما مر فی الباب
الاول و بنا بر تصدیق این مقال و تفصیل این اجمال مستقسم
کرده شد فالوثن بذا بر لمعات ثلثه **لمعه اول**
در اقوال محدثین و فقها ... حیث و خمر امیر آمده
شیخ ابن حجر عسقلانی رحمة الله علیه در زواجر فی اقتراف
الکبایر نوشته قال الله تعالی و اسستقرر ... مستطعتم

لمعه اول در اقوال محدثین
و فقها در تقریر معاهد
خوامر

بصوتك فسره مجاهد بالغنا والمزامير قال الامام رحمه الله قال
شيخي ابو محمد سماع الاوتار مرة واحدة لا يوجب رد الشهادة
وانما ترد بالاصرار وزاد ذلك بمقالات لا باس ببيانها فنقول
يحرم ضرب وسماع كل مطرب كطنبور وعود ورباب وجنك
وكمنجه وصنج ومزمار ومزمار عراقي ويراع وهو الشبابة وكوبة
وغير ذلك من الاوتار والمعازف جمع معزفة قيل
وهي اصوات الغنيات اذا كانت مع العود والاقل يقال
لها ذلك وقيل هي كل ذي وتر لانها آلات الشرب
فتدعو اليه وفيها تشبه لاهله وهو حرام ولذلك لو رايت
جماعة مجلساً واحضروا آلة الشراب واقداحه وصبوا فيه
السكنجبين ونصبوا ساقياً يدور عليهم ويسقاهم ويجيب بعضهم
بكلماتهم المعتادة بينهم حرم ذلك وقال بعض شراح المنهاج
كون المزمار من شعار الشرب قد يمنع والغالب انهم لا يحضرونه
فان فيه اظهار لحاتهم وفي الاحياء المنع من الاوتار كلها
لثلث علل كونها تدعو الى شرب الخمر فان اللذة الحاصلة

تدعوا اليها فلهذا حرم شرب قليلها وكونها في قريب العهد بشربها يذكره مجالس الشرب والذكرا نبعاث الفسوق وانبعاثه سبب الاقدام وكون الاجتماع على الاوتار صار من عادة اهل الفسق مع التشبه بهم ومن تشبه بقوم فهو منهم انتهى هذه اقوال اهل التحريم وقد روى ما يخالف الاتفاق المذكور منها قول ... في تحليل العود وحديث وقد سمعه ابن عمر وابن جعفر رضي الله عنهم ومنها قول الماوردي من اجلة اصحابنا كان بعض اصحابنا يخص العود بالاباحة من بين الاوتار ولا يحرمه لانه ... على حركات تنفي الهم وتقوي الهمة وتزيد في النشاط ومنها قول الروياني في البحر ان العود يخصه حلال لما يقال انه ينفع من بعض الامراض وقد صرح الحليمي في منهاجه بان آلات اللهو اذا كانت ينفع من بعض الامراض ... سماعها وحكى ابن ... صاحب التنبيه انه كان ... سماع العود ويسمعه وانه مشهور عنه وان احدا من علماء عصره لم ينكره عليه وان ... ما اجمع عليه اهل المدينة

وفي الهادي الملاهي اما حرام كعود وطنبور وصنج وطبل
ومزمار وما الهى بصوت مطرب اذا انفرد او مكروه وهو ما يزيد
به الغناء طرباً ولم يطرب منفرداً كالصنج والقصب يكره مع الغناء
لا وحده او مباح وهو ما خرج عن آلة الطرب الى انذار
كالبوق وطبل الحرب او تهويل او اعلان كالدف في النكاح
انتهى والطنبور يفهم انه غير العود كما هو مشهور
وقال اللغويون هو العود فقيل كان كل من العود و
وغيرهما اسم جنس تحته انواع وقد يشمل اسم العود سائر الاوتار
وعبارة العمراني وخلاصة من الاصحاب الاصوات المكتسبة
ثلاثة ضرب محرم وهو ما يطرب من غير غناء كعود وطنبور وطبل
ومزامير وصنج … والكبار ورباب وما اشبهها
والمزامير يشمل الصرنا وهي قصبة ضيقة الراس متسعة الآخر يزمر بها
في المواكب والحرب وعلى النقارات ويشمل الكرنفة
وهي مثل الصرناي الا انه يجعل في اسفل
يزمر بها في اعراس البوادي وغيرها ويشمل الناي

انما يضمن قيمته في الطبل بلا ضرب كالخشب المنحوت واما طبل الغزاة

وطبل الذي يباح ضربه في العرس فيضمن بالاتفاق في شرح

الطبل الصالح اذا اقتنى بشيء فيحتمل الا يبطل عند الكل وفي مغني

ابن قدامة الملاهي اذا كان محرم وهو الالات المطربة بلا غناء

كالمزمار والطنبور ونحوه لما روى ابو امامة عن النبي عليه السلام

قال ان الله بعثني رحمة للعالمين وامرني بمحق المعازف والمزامير

والنوع الثاني مباح وهو الدف في النكاح وفي معناه ما كان من

حادث سرور ويكره غيره فتح القدير من باب من تقبل

الشهادة في الكافي شرح الوافي

من كسر لمسلم بربطا او طبلا او مزمارا او دفا او [illegible] من المعازف او اراق

سكرا او منصفا فهو ضامن لبيع هذه الاشياء وهذا عند ابي

حنيفة [illegible] وقالا لا يضمن [illegible] في الدف

والطبل الذي يضرب للهو فاما طبل الغزاة والدف

الذي يباح ضربه في العرس فيضمن بالاتفاق بلا خلاف

من باب الغصب في العناية قال ضرب الدف

فی النکاح اعلانا وتشهیر السنة لقوله صلی الله علیه وسلم
اعلنوا النکاح ولو بالدف **فی المحیط** ومن الناس
من یقول لا باس بضرب الدفوف فی الاعراس والولیمة لکان
ذلک نوع لهو وانما لم یکن به لا باس لان فی ذلک اظهار النکاح
واعلانه وبه امر صاحب الشرع حیث قال اعلنوا النکاح ولو بالدف
وکذلک التغنی **فی البدائع** ان ضرب القصب والدف
لا باس بخلاف المزمار **فی القواعد** استفتی الامام عین الدین
عن سماع صنع فی زماننا مع الالات قال انه مباح قال لات
مجتهد العصر والزمان امام فخر الدین شیرازی رحمة الله علیه
المزامیر مع الاصوات الموزونة فهو بالنظر الی نفسه مباح
وذکر الامام امام الخزیمه فلعلیه اخری وهو التذکر عند
شرب الخمر کما روی الثقات عن النبی صلی الله علیه وسلم
اذا حرم الخمر حرم المزامیر اذ الناس یضربون وقت شربه
فیحرم ضربه لتذکره ایضا وهو قبیح لمعنی فی غیره فاذا کانت
هذه مفقوده لفقد الحرمة ایضا ولهذا اباح ضرب الدف

فی الحرب والعرس وضرب الصنج الاوقات الخمس بحیث ان الحکم
یتغیر بتغیر العلة واذا کانت النفس استریة بالصوت والزکا
ت فیه لمشاهدة تعالی فاصوات المزامیر داعیة من الکدر
الی الصفا ومرقیه من السفل الی العلی اذا الصوت الحسن یهی
قوت الارواح وقوتها فی عالم الملکوت **فی الوجیز**
فی انوار الفقه الشافعی الغناء والرقص و
سماع الدف وان کان فیه جلاجل لیس بحرام **فی الفتاوی**
ابراهیم شاهی فی مجمع الاخبار عن الحافظ قال
ابو الاسکاف لکل قوم مزامیر ومزامیر العرب والعراق
والخراسان الدف وما یلیق به کالصنج والنای ومن مزامیر
السند الدهل وما یلیق به ومزامیر الهند الزخرف وهو یتخذ من الزخرف
مجوف مطول الطرفین بمثنیة اشد صوتا من بسیاره ویقال له فی
الفارسیه سندل وما یلیق به والشرع اباحه حالت التفریح الا فی
الغناء **لمعه ثالث** در اینکه تعلیلی که فقها در حرمت مزامیر
ومعازف ذکر کرده اند از آن بر حرمت مطلق آن ثابت نمیشود

۱۰۲
لمعه ثالث در اینکه از دلائل ذکر کرده فقها حرمت مطلق مزامیر ثابت نیست ودفع توهمات حرمت غنا با مزامیر

و در دفع توهمات حرمت که بر اباحت غنا یا مزامیر ناشی میگردد
باید دانست که شیخ الاسلام امام محمد غزالی وغیره محققین گفته اند
که ممانعت از اوتار و مزامیر برای سه علت بوده است یکی آنکه در
ابتدای اسلام اصوات مزامیر و اوتار داعی میگشت بر شرب خمر
و شرب خمر حرام شده بود و لهذا از دواعی آن نیز ممانعت
گردید چنانکه شراب قلیل که سبب سکر نمیشد حرام
گشته بود بعلت آنکه مقدمه سکر است دوم آنکه در قرب العهد
بشرب خمر مزامیر که در مجلس شراب میشد ذکر آنها سبب تذکر و شوق
فسق بود و شوق فسق سبب بر اقدام آن میگردید سیم آنکه
اجتماع بر اوتار و مزامیر عادت اهل شرب گردیده بود پس
مسلمانان را منع کردند تا تشبه بکفار لازم نیاید بحکم آنکه من تشبه بقوم
فهو منهم پس حال علت اولی و ثانیه بالاتفاق ... حال
اوائل حرمت است یعنی تا وقتیکه حرمت شراب در دلهای مسلمانان راسخ
نگشته بود از استعمال ظروف خمر نیز ممانعت بود
و بعد تقرر و تحقق حرمت خمر حرمت اوانی زائل گشت چونکه

علت مخالفت اوانی و مزامیر مشترک بود حرمت عارضه
مزامیر هم با اباحت اوانی رفع گردید و به اصل خود مباح
شدند علت سوم که تشبه بکفار است در جمیع آلات غنا
یافته نمیشود زیراکه از تشبه بکفار چیزی حرام میگردد که
آن چیز از خصایص انها باشد و در اسلام یافته نشود و اکثری
بدین علت معازفی که مختص باهل فسق و کفار است بالاتفاق
حرام خواهد بود و چنانچه ستکهه که در کنایس و معابد کفار نواخته
می شود اگر کسی آنرا در مسجد او از دو عبادت داند البته
حرام است و همچنان طبل مخنثین که آنرا در هند دی
دُورو گویند و مختص باهل فسق است و مانند آن هرچه باشد
اما دیگر اقسام اوتار و مزامیر که مختص باهل شرب واز شعایر
جاهلیت نیست تحریم آن بعلت تشبه چه معنی دارد
چنانچه اباحت و حکم شرعی هر یک جنس از
اجناس اربعه مزامیر و نغمه ثانی گذشت غایت ما فی الباب اینکه
مطلق مزامیر میان کفار و مسلمین مشترک الاستعمال

باشند مگر همچنین تشبه سبب حرمت نمیباشد والا باید که موی
سر داشتن ولنگ زدن وغسل هر روز کردن وبه گل
دست شستن وطعام تنها خوردن که از افعال مخصوصه
هنود وکفار است حرام باشد حالانکه بحرمت اینچنینها کسی
قایل نشده است **سوال** اگر کسی گوید که از احادیث
واخبار که در دلایل اباحت ذکر کرده شد سماع دف از آنحضرت
وسماع عود وبربط وطبل غزاة وحجاج از صحابه وتابعین باختلاف
اقوال ثابت گشته اما دهل وطبله وجهرنگ وپکهاوج و
سارنگی وستار وطنبوره وغیره آلات مخترعه در عهد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کجا بود تا حکم اباحت
آن معلوم شود **جواب** گوییم که موافق مذهب حنفی اباحت
آن محتاج دلیلی نیست زیرا که به ضابطه حنفیه اصل در
اشیاء اباحت است حرمت هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورود
نص در خصوص آن چیز چنانچه علماء حنفیه در حدیث
ان کنت نذرت فاضربی واعلنوا النکاح بالدف تصریح نموده اند

یعنی [illegible] در زمان آنحضرت نبودند

بکه امر برای استحباب است پس دف زدنی سنت و الا اباحت
غنا و دف زدنی محتاج امر نبود اما بر مذهب شافعی رحمة الله که
نزد وی اصل در اشیا حرمت است احادیث مذکوره
و فعل رسول صلی الله علیه وسلم برای اباحت مطلق
مزامیر کفایت میکند زیرا که بورود نص در یک فرد اباحت
مطلق ثابت میشود اما دیگر اقسام مزامیر که نص شرعی در حل
آن ورود نیافته باشد سکوت کرده اند اکثر علمای حنفیه موافق
اصول خود باباحت آن قایل شدند و بعضی ساکت ماندند
و علمای شافعیه قیاس خود جاری کرده چیزی را که از جنس دف
و طبل و عود مشابه یافتند باباحت آن تصریح نمودند
و در آنچه نهی یافتند آنرا حرام گفتند و از باقی سکوت فرمودند
پس مسئله مزامیر مجتهد فیه شد و نیست انکار در مجتهد فیه کما مر مرارا
سوال اگر کسی گوید که در حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شنیدن آواز مزمار بر دو گوش خود از انگشت بند ساخت
پس این حدیث دلالت کرد بر حرمت مزمار خصوصا بر حرمت

دیگر چیزها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا [illegible]
جواب گوییم اولاً محدثین را در صحت این حدیث کلام است و بتقدیر
صحت آنرا [illegible] بر خصوص مزمار [illegible] داشته‌اند
و گفته‌اند [illegible] در انگشت در گوش [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] دلیل حرمت نیست زیراکه
[illegible] صلی الله علیه وسلم عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما را
که همراه بود گفت که [illegible] شنود [illegible]
و [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] استماع [illegible]
گرداند و کسانی [illegible] کرده‌اند که ابن عمر در آن وقت
نابالغ بود نزد ایشان نیز بجز مزمار حرمت چیزی دیگر از آن حدیث
ثابت نمیشود و اگر عدم صدور فعل یا قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در خصوص اشیای مباح الاصل دلیل حرمت
باشد انواع اطعمه لذیذه و [illegible] که در زمان پیغمبر [illegible]
یا موجود بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را اکل و شرب
استعمال آن اتفاق نیفتاده باشد حرام گردد و [illegible]

پلاو و قلیه و شیرمال و باقرخانی و غیره انواع ماکولات و سواری فیل و پالکی و غیره مراکب عجمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده و هیچ کس بحرمت این چیزها نرفته **سوال** اگر کسے گوید که سوای هرست علل که در تحریم مزامیر مذکور گشته طرب نیز علت حرمت است چنانچه از قول فقها معلوم نمی‌گردد و در مجالس سماع با مزامیر خواص صوفیه بلکه به تقلید آنها عوام نیز رقص و طرب می‌کنند و رقص و طرب لعبی است از محرمات شرعی **جواب** گوئیم که وجد و رقص و طرب را از محرمات شرعی قرار دادن افترای است بر خدا و رسول او زیرا که دلیلی بر حرمت آن نه در قرآن آمده است و نه در حدیث و نمی‌رسد کسی را که حلال یا حرام گرداند چیزی را در دین بغیر صدور نص از شارع بقوله تعالے ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا علی الله الکذب و بقوله سبحانه فمن اظلم ممن افتری علی الله الکذب او کذب بآیاته انه لا یفلح الظالمون و بالفرض

اگر طرب و وجد لعب باشد هر لعب کی حرام است کما مر تفصیله
رقص وطرب که مستمعین سماع را بخوف وخشیت خدا وعشق
ومحبت الهی رو میدهد کم از رقص ولعب حبشیان نخواهد بود
که در مسجد نبوی واقع گشته وجناب نبوت مآب با اهل بیت
خود تادیر متوجه مشاهده آن ماندند واین سخن الزامی برای
مدعی حرمت آن است والا رقص وطرب وتحجل فعلی است
مشروع که از امیر المومنین علی ابن ابیطالب وجعفر طیار
وزید ابن حارثه بحضور النبی علیه وعلیهم الصلوة والسلام عمل
آمده چنانچه حدیث بخاری ومسند احمد در خصوص ودیگر
احادیث واقوال مثبته مشروعیت وجد وطرب در خاتمه
این رساله بمقام خودش خواهد آمد انشاء الله تعالی **سوال**
اگر کسی گوید تحجل که از صحابه کرام ثابت شده حرکت دفعی بود
نه آنچنان رقص کثیر وحرکات مجانین که در حالت سماع از
مستمعین مزامیر بوقوع می آید پس با ضمنه جواز تحجل
اینچنین تکثیر که از باعث مزامیر پیدا شده بلاشبه حرام خواهد بود

[illegible]

جواب گوییم که طرب و رقص مطلق هرگاه جایز شد و نهی
و تکثیر آن وارد نگشت قلیل و کثیر آن در جواز مساوی
است خصوصاً امری که اختیاری نباشد و بغلبهٔ شوق و فرط
طبع روی دهد پس هرگاه وجد و طرب محمود و مرغوب شد مزامیر
که طرب انگیز است بطریق اولی محمود باشد نه مذموم **سوال**
سماع و تواجد که محمود است برای آن شرایط و علامات معین اند
و وجد و طرب بسبب مزامیر عامیان را بحرکت می آرد و در
آنها شرایط مقرره صوفیان هم یافته نمیشود پس
اینچنین طرب و آنچه باعث بر آن است البته حرام خواهد بود
جواب مراد از شرایط اگر شرایط ملزومه فقهای است
یعنی خالی بودن مجلس از شراب و زنان اجنبیه و غیره منکرات
پس اینچنین سماع بلا مزامیر هم حرام است تخصیص مزامیر
چیست و اگر شرایط ملزومه صوفیه مراد است مثل خصوصیت
زمان و مکان و اجماع اخوان و تخلیه از اغیار پس آن
شرایط برای حل و حرمت شرعی نیست بلکه برای کمال

و نقصان فواید سماع است که بر اهل دلان وارد میشود منجر امیر باشد
یا بلا منجر امیر و تفصیل شرایط ملزومه اهل شریعت و اهل طریقت
در خاتمه خواهد آمد ان شاء الله تعالی **سوال** از شرایط ملزومه
فقها است که در غنا ذکر هزلیات فسق امیز و تذکره خال و خط محبوبان
و مضامین عشق انگیز نباشد و سماع که در مجالس صوفیه فی زماننا میشود
و در آن غزل و ریخته و خیال و ٹپه و هولی و ٹهمری و غیره
اقسام سرود سرائیده میشود و همه در اوصاف خال و خط
معشوقان مجازی و کیف شراب و جام و مینا و ساقی
و می و میخانه میباشد بلکه در راگهای هندی ذکر رام و لچهمن
و کرشن و کنهیا همیان میآید و این را در شرع هرگز اباحت
و رخصت نیست **جواب** رموز شناسی شرایع و شعر فهمی منکر
از عالم بالا معلوم شد محققین فقها تصریح نموده اند باینکه
اگر در شعر وصف زن جمیله غیر معینه یعنی غیر معینه و ذکر شراب
غیر صبیح الله باشد جایز است و همچنین فکر و حکایت دیر است و
میخانه ها و حکایت گبر و مسلم و ذمی نیز اگر بارادهٔ تشبیه نباشد

[illegible]

بلکه انشا و شعر برای استشهاد و تعلیم و تعلم فصاحت و بلاغت
بود و در آن ذکر خال و خط با هجر و وصل با گل و گلزار
و ریاحین و انهار و خزان و بهار وغیره مضامین طرب انگیز
و عشق آمیز که قریب الانطباق بر محال مباحه باشد همچنین
کلام موزون خواه بر وزن عروضی باشد یا بوزن موسیقی تغنی
بدان جایز است چنانچه صاحب فتح القدیر در مثال هر یک مضمون
اشعار ابوهریره و ابن عباس وغیره صحابه و فصحای عرب
آورده است و حیف است که معترض قصاید حسان ابن ثابت
و کعب ابن زهیر که بحضور جناب رسالت مآب بر سر منابر خوانده
شده اند و وی صلی الله علیه وسلم بشنیدن آن در
مدح حسان فرموده ان الحسان یؤید بروح القدس نشنیده
است و کدام قصیده است که در آن وصف معشوقه بذکر ناز
و کرشمه و قد و قامت و خال و خط و خد و رخسار و روش
و رفتار و غمزه و تبسم و تکحل و ترجل نیست و علی هذا القیاس ذکر
شراب و ساقی و جام و مینا و میخانه در قصاید بلغا و عرفا

شده آمده است زیاده از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی
غوث صمدانی حضرت شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و
علیه السلام کدام کس عالم با دل و جامع شریعت و طریقت
خواهد بود که آغاز قصیده وی رضی الله عنه اینست شعر

سقانی الحب کاسات الوصال   فقلت لخمرتی نحوی تعال
سعت ومشت لنحوی فی کؤس   فهمت بسکرتی بین الموال
فقلت لسائر الاقطاب لموا   بحالی وادخلوا انتم رجال
وهموا واشربوا انتم جنودی   فساقی القوم بالوافی ملال

وهمچنین کعب ابن زبیر در قصیده بانت سعاد که مقبول و
پسندیده حضور نبی صلی الله علیه وسلم است می فرماید

مطلع بانت سعاد فقلبی الیوم متبول   متیم اثرها لم یفد مکبول
وما سعاد غداة البین اذ رحلت   الا اغن غضیض الطرف مکحول
هیفاء مقبلة عجزاء مدبرة   لا یشتکی قصر منها ولا طول

سوال اگر کسی گوید [illegible]
در باب اول و ثانی ذکر کرده شد بنای آن [illegible] بوده [illegible]

که دلیلی بر تحریم غنای مطلق ورود نیافته حال آنکه بعضی
آیات در کلام الله و اکثر احادیث در کتب حدیث در تحریم
غنای مطلق موجود اند پس نصوص تحریم اگر از دلایل
اباحت قوی نیستند ناسخ آن شدن میتوانند و اگر مساوی
اند معارض دلایل اباحت خواهد شد و بحکم اذا تعارضا
تساقطا حل و حرمت هر دو ثابت خواهد شد **جواب**
کرات و مرات ایما کرده شده است که مطلب مالغ از عدم ورود
نص عدم ورود آن در تحریم غنای مطلق است نه آنکه در
تحریم یا مذمت هیچیک از اقسام غنا یا مزامیر نهی وارد نشده
است و اثبات این مطلب بوجوهیکه مزیدی بر آن
متصور نیست در فصل دوم باب اول گذشت و بنا بر
مزید ایضاح باز بآواز بلند میگویم بلکه بر سر منبر گفتن
میتوانم که نصی از کتاب و سنت در تحریم غنای مطلق
ورود نیافته است و آنچه وارد شده است در تحریم
یا مذمت غنای خاص است بعضی علما بعزیمت مزید تقوی

و بعضی از راه تعصب و بعضی بمقتضای نافهمی از مورد خاص مکوره
عام برده اند لهذا واجب افتاد که هر قدر آیات و احادیث
و اقوال مجتهدین که از آن اهل تحریم حرمت غنا علی الاطلاق استنباط
میکنند به ترتیب بیارد و جواب آنهمه از کتب تفسیر و حدیث
و فتاوای معتبره بگذرانیم لیکن تفهیم آن جوابها و رفع احتمال نسخ
و تعارض موقوف است بر تمهید قواعد چند از اصول تفسیر
و حدیث و فقه بنا برآن باب سیوم بران مرتب کرده میشود
اگر مدعی حرمت بدرد ما نمی نخواهد کرد و آنهمه را بچشم انصاف و غور
ملاحظه خواهد نمود انشاء الله تعالی پرده غفلت از دیده تحقیق طلب خواهد گشود

فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم مدعی مذکور

۱۰۴ فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم

که در باب عدم اعتماد بر قول علمای صوفیه بود و دفع توهم
اینمعنی که مذهب صوفیه مخالف شریعت و برخلاف طریقه ائمه
دین و علمای مجتهدین است ظاهراً منشاء دعوی مذکور آنست که در زعم
علمای قشرین که دیده تحقیق ندارند اصل تصوف در کتاب
و سنت یافته نمیشود و می پندارند که صحابه و تابعین صرف

از اصحاب ظواهر بوده اند و طریق فقر و فنا و حال و قال و لبس صوف و مرقعه از مخترعات صوفیه است قرآن و حدیث بران ناطق نیست و بقول مشهور الصوفی لا مذهب له متصوفه تابع مذهبی نیستند لهذا اقول انها استناد را نشاید **مخفی مباد** که زعم باطل و سوء ظن و جسارت گستاخی و بی ادبی منکرین نسبت صوفیه صافیه از آن جهت است که بر اسم و رسم و حقیقت تصوف و اخبار و آثار صحابه و تابعین و اطوار و احوال ائمه مجتهدین آگاهی ندارند ما لهم به من علم و لا لآبائهم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا **مثنوی**

گر خدا خواهد که پرده کس درد　　میلش اندر طعنه پاکان برد
ور خدا خواهد که پوشد عیب کس　　کم زند در عیب معیوبان نفس
از خدا خواهیم توفیق ادب　　بی ادب محروم گشت از فضل رب
هر که گستاخی کند اندر طریق　　گردد اندر وادی حسرت غریق

پس بنا بر تنبیه غافلین و رهنمای منکرین بیان معنی و رسم تصوف و گواهی قرآن و حدیث بر آن و ذکر برخی از طریقت و اخذ

نسبت ولبس خرقه وصوف صحابه وایمه مجتهدین ضرور افتاد
اگرچه کتب قوم ازان مشحون ست اما در بیشتر کتب بطور اهل
سلوک نوشته اند لیکن ما درینجا از کلام علمای حنفیین یعنی فقهای
معتبرین ومحدثین نقل میکنیم انشا الله تعالی وفی هذا الفصل

ایوان القول الاول فی التصوف و رسمه

علی ابن عثمان که از محققین علمای حنفیه ست در کشف المحجوب در معنی
صوفی و تصوف آورده است ابو الحسن نوری گوید سح
التصوف ترک کل حظ لنفسه تصوف دست باز داشتن از جمله حظوظ
نفسانی بود والصوفیة هم الذین صفت ارواحهم فصاروا فی
الصف الاول بین یدی الحق وهم وی میگوید الصوفی
هو الذی لا یملک ولا یملک یعنی صوفی آن بود که هیچ
چیز اندر بند وی نباشد واو هم در بند هیچ چیز نباشد و
این عبارت از عین فنا بود ابو عمر دمشقی گوید التصوف
رویة الکون بعین النقص بل غض الطرف عن الکون
محمد ابن علی ابن ابیطالب گوید رضی الله عنهما التصوف

فمن زاد علیک فی الخلق زاد علیک فی التصوف
شبلی گوید رضی الله عنه الصوفی لا یری فی الدارین مع الله
غیر الله جنید گوید رحمه الله التصوف مبنی علی ثمان خصال السخا
والرضا والصبر والاشاره والغربة ولبس الصوف والسیاحت
والفقر اما السخا فلابراهیم واما الرضا فلاسمعیل واما الصبر
فلایوب واما الاشاره فلزکریا واما الغربة فلیحیی واما لبس الصوف
فلموسی واما السیاحت فلعیسی واما الفقر فلمحمد صلی الله علیه
وسلم یعنی بنای تصوف بر هشت خصلت است اقتدا به هشت
پیغمبر علیه السلام بسخاوت ابراهیم و آنچنان بود که پسر را
فدا کرد و برضا اسمعیل که بفرمان خدای تعالی رضا داد و
ترک جان عزیز خود بگفت و بصبر ایوب که اندر بلای کرمان
و غیرت رحمان صبر کرد و باشاره زکریا که خدای تعالی
گفت لا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا و هم اندرین صورت
گفت اذ نادی ربه نداء خفیا و بغربت یحیی که اندر وطن خود
غریب بود و اندر میان خویشان از خویشان بیگانه

ولیسیاحت عیسی که اندر سیاحت خود چنان مجرد بود که بجز
کاسه و شانه نداشت چون دید که یکی بدو دست خود آب میخورد
کاسه بانداخت و چون دید که با انگشتان خلال میکند شانه
بانداخت ولبس صوف موسی که جامه و پشمین بود و الفقر
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که خدایتعالی کلید همه گنجهای
روی زمین بدو فرستاد وگفت که منت برخود منه و ازین
گنجهای خود تجمل ساز گفت نخواهم بار خدایا یکروز گرسنه
دارو دیگر روز سیر انتهی بدانکه در وجهه تسمیه سالک طریقت باسم
صوفی گروهی گفته اند که صوفی را از برای آن صوفی خوانند
که جامه صوف پوشد و بعضی گفته اند که از برای آن صوفی
خوانند که در صفا دل باشد بحضور حق و برخی گفته اند
بدان صوفی گویند که تولی باصحاب صفه کرده اند و بعضی
گفته اند که این اسم از صفا مشتق است

القول الثانی فی الایات والاحادیث الداله علی مدح اهل التصوف واما الایات فمنها

[illegible]

للفقراء الذين احصروا فی سبيل الله لايستطيعون ضربا
فی الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف ومنها وعباد الرحمن
الذين يمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما ومنها تتجافی جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا
ومنها واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشی
يريدون وجهه ومنها ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشی يريدون وجهه ومنها ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة
الحيوة الدنيا ومنها نحن نقص عليك نباهم بالحق انهم
فتية آمنوا بربهم وزدناهم هدی وربطنا علی قلوبهم اذ قالوا
فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعو من دونه الها لقد
قلنا اذا شططا الی قوله واذ اعتزلتموهم وما يعبدون الا الله
فاووا الی الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته ويهيئ لكم من امركم
مرفقا وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين
واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم فی فجوة منه ذلك من
آيات الله من يهد الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له

ولیا مرشدا وبمثل ذلک کثیر و اما الاحادیث فمنها
قوله صلی الله علیه وسلم من سمع صوت اہل التصوف
فلا یومن علی دعائهم کتب عند الله من الغافلین وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الشریعة اقوالی والطریقة
افعالی والحقیقة احوالی وقال النبی صلی الله علیه وسلم
لعلی ابن ابیطالب کرم الله وجهه اذا تقرب الناس الی خالقهم
بانواع البر فتقرب الی ربک بانواع العقل والسر تسبقهم بالدرجات
والزلفی عند الناس فی الدنیا وعند الله فی الآخره وعن
عبد الله ابن مسعود قال خط لنا رسول الله صلعم خطا ثم
قال هذا سبیل الله ثم خط خطا عن یمینه وشماله وقال هذا
سبل علی کل سبیل منه شیطان یدعو الیه ثم قرا ان هذا
صراطی مستقیما فاتبعوه وقال علیه السلام لزید ابن حارثه
کیف اصبحت یا ابن حارثه قال اصبحت انا مومنا حقا قال
لکل حق حقیقة فما حقیقة ایمانک یا ابن حارثه فاجابه قال
عزفت نفسی عن الدنیا فاستوی عندی حجرها ومدرها

احادیث در ثبوت امر و ترجیح التصوف

ومنها وقصتها وآظایت ستاری در اسیرت یلی وکانی النظر الی عرش ربی بارزا وانظر الی اہل الجنۃ یتزاوردون فیہا واہل النار یتعادون قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصبت فالزم متمسکۃ بدین اللہ وقیاسہ بامر شریعۃ والاخذ بالاحوط والعزیمۃ بسیرت وطہارۃ وعزوف النفس عن المشتبہات وعلی ہذا القیاس دیگر آیات واحادیث لا تعد ولا تحصی در مدح فقر وتصوف وارد اند غرض مولف از نقل اقوال مذکورہ اینست کہ تصوف بجمیع معانی خودش محمود واز صفات انبیاء است علیہم السلام وذات فایض البرکات خلفای راشدین وائمہ معصومین ومجتہدین بشرع متین متصف ہمین صفات بودہ است مگر اسم صوفیہ در صدر اول ودوم رایج نبود بعد دو صد سال از ہجرت شایع شدہ است لہذا ائمہ مجتہدین باین لقب مشتہر نبودند اما بحلیہ تصوف آراستہ وبحلہ طریقت پیراستہ بودند واخذ نسبت باطن از صحابہ وتابعین کہ معاصر ایشان بودند کردہ اند

ولباس صوف که مخصوص صوفیان است پوشیده اند

القول الثالث فی لبس الصوف والمرقع

[illegible] در بیان لبس صوف و مرقع

صاحب کشف المحجوب بابی در لبس المرقعات نوشته در آن میگوید بدانکه شعار متصوف لبس مرقعه است و لبس مرقعات سنت است از آنجاکه رسول صلعم فرمود علیکم بلبس الصوف تجدون حلاوة الایمان فی قلوبکم و نیز یکی از صحابه گوید کان النبی صلی الله علیه وسلم یلبس الصوف و یرکب الحمار و نیز رسول صلعم گفت مرعائشه را رضی الله عنها لاتضیعی الثوب حتی ترقعیه گفت بر شما باد جامه پشمین تا حلاوت ایمان یابید و روایت کرده اند که پیغمبر صلعم جامه پشمین پوشید و بر خر سوار شد و نیز گفت مرعائشه را که یا عائشه جامه را دور مکن تا پیوند بران نزنی و از عمر خطاب میاید رضی الله عنه که وی مرقعه پوشیدی سی رقعه بران گذاشته بود که بعضی از ان سبکی بود و از امیر المومنین علی رضه میاید که پیراهنی داشت که آستین ان با انگشتان برابر بود و اگر وقتی

پیراهنی درازتر پوشیدی سر آستین آن فرو دریدی
و نیز رسول را صلی الله علیه و سلم فرمان آمد از خدای
عز و جل بتقصیر جامه چنانکه گفت و ثیابک فطهر ای فقصر و حسن بصری
گوید رح که هفتاد بدری را دیدم که همه را جامه پشمین بود و
صدیق اکبر اندر حال تجریدش جامه صوف پوشیده
و هم حسن بصری گوید رح که سلمان را دیدم رض گلیمی
با رقعها پوشیده و امیر المؤمنین عمر رض و علی و هرم بن
حیان رض روایت آرند که ایشان مر اویس قرنی را
رض با جامه پشمین دیدند در رقعها بران گذاشته و حسن بصری
و مالک بن دینار و سفیان ثوری رح جمله صاحب مرقعه
صوف بودند و از امام عالم ابوحنیفه کوفی رح روایت آرند
و این روایت اندر کتاب مشایخ که محمد بن علی حکیم ترمذی
تالیف کرده است مکتوبست که در ابتدا ادی صوف
پوشید قصد عزلت کرده تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
در خواب دید گفت ترا اندر میان خلق می باید بود ازانچه

سبب احیای سنت نبوی آنگاه دست از عزلت بداشت
و هرگز جامه نپوشیده که آنرا قیمتی بودی و داود طای رض لبس
صوف فرمود و او یکی از متصوفه بود ابراهیم بن ادهم نزدیک
امام ابوحنیفه اندر آمد با مرقعه صوف اصحاب وی را بچشم
تصغیر نگریستند ابوحنیفه گفت سیدنا ابراهیم بن ادهم اصحاب
گفتند بر زبان امام هزل نرود وی این سیادت بچه یافت
گفت بخدمت بر دوام که وی بخدمت خداوند تعالی
مشغول شد و ما بخدمت تنهای خود تا وی سید گشت انتهی
و شیخ فرید الدین عطار قدس سره در تذکرة الاولیا
در ذکر امام مقتدای و پیشوای صوفیان کرام می‌نویسد
آن چراغ شرع و ملت آن شمع دین و دولت وان
نعمان ثابت خلایق و آن مکان جواهر معانی و دقایق آن عارف
عالم و صوفی امام جهان امام اعظم ابوحنیفه کوفی صفت
کسیکه همه زبانها ستوده باشند و همه ملتها مقبول نتواند گفت
در ریاضات ستوده و [illegible] بدایت و [illegible] و [illegible] او [illegible]

و در اصول طریقت و فروع شریعت درجه رفیع و نظر
نافذ داشت اذ هو کان فی الدرجة القصوی والدین العلیا
و چندین از صحابه را دریافته بود چون عبدالله بن جزء و انس
ابن مالک و جابر ابن عبدالله و عبدالله ابن ابی اوفی
و واثله بن الاسقع و عایشه بنت عجرد رضی الله عنهم و بسیار
مشایخ را دیده بود و با امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشته
و استاد علم فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی
و داود طایی بود رحمهم الله و گواه بزرگی او در شاگردان بس
است و آنگاه که بسر روضه سید المرسلین صلوات الله وسلامه
علیه رفت و بگفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب
آمد و علیک السلام یا امام المسلمین و در آوان کار عزیمت
عزلت کرد که او تنبیه ذلّه حقیقی داشت و روی از
خلق بگردانید و صوفی در پوشید تا شبی بخواب دید که
استخوانهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم از لحد گرد می کرد
و بعضی را از بعضی اختیار میکرد از هیبت آن بیدار

یکی از صحابه را التعبیر آن خواب پرسیدند او گفت تو در عالم
پیغامبر علیه السلام بدرجه بزرگ رسی چنانچه در آن متبحر
شوی صحیح از سقیم جدا کنی و یکبار دیگر پیغامبر علیه السلام
بخواب دید که میگوید یا ابا حنیفه ترا السبب آن زنده گردانیده اند
تا سنت من زنده گردانی و قصد عزلت مکن انتهی کلامه
بحذف اکثره و علی هذا القیاس احوال مالک و شافعی
و احمد ابن حنبل علی نبینا و علیهم السلام بزمره قید باید
صوفیه کرام در کتب معتبرین مرقوم و مسطورست و بمعنی الصوفی
لا مذهب له از کلام قدوة المحققین شیخ عبد الحق دهلوی
که از شرح سفر السعادت نقل کرده می آید بر منکرین روشن
خواهد شد شیخ رحمة الله علیه بعد ذکر احوال ائمه مجتهدین
مینویسد **وصل** این چهار تن از امامان دین و مقتدا
ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف
و تطبیق و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان
ناسخ و منسوخ کرده و غایت بذل مجهود درینباب فرموده اند

از شرح سفر السعادة [illegible]

استنباط احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و سنت نموده اند
و غیر مجتهد آنرا جز تابع ایشان بودن چاره و سبیلی نیست و مشایخ
طریقت و بزرگان ایشان همبرین مذاهب بوده اند یا رب
بکرا ینها که از ایشان بپایه اجتهاد رسیده و موافق یا مخالف
ایشان برای خود اجتهاد می نموده باشند والله اعلم
وانکه گویند الصوفی لا مذهب له نه بان معنی است که او را
در دین مذهبی نیست و تابع ائمه مذاهب نه و هرچه خاطرش
خوش دارد و دلش با ان حکم کند هم بدان عمل کند
حاشا بلکه توضیحش چنانچه گفته اند آنست که وی در بعضی
مواضع از مذاهب انچه در آن ورع و احتیاط بیشتر باید اختیار
کند هر مذهب که باشد و با آنکه بمذهب اهل حدیث رود که هرچه
حدیث صحیح یابد بر آن عمل کند محققان گویند که این نیز علی
الاطلاق صحیح نبود و تحقیق آنست که هم از روایات مذهب خود که
آنرا اختیار کرده و وجه اقتدا ساخته ست روایتی
اختیار کند که احوط بود یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد

اگرچه ظاهر روایت مشهور از آن مذهب بود و الا تفرق
مذهب و تعدد وجهه موجب تفرق اعمال ظاهر گردد و از آنجا سرایت
متفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که قبله توجه یکی
باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت تا بنای توحید محکم و قدم
تحقیق راسخ گردد چه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت
فروع بود پس ضبط نفس باصل مرجوع الیه فقها اصولاً و تصوفاً
لازم بود کذا ذکر بعض المحققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث
آمده که استفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب هر چه
فرماید و بدانچه حکم کند بر آن رود در صورت تردد
و تذبذب یعنی آنجا که دلایل از قرآن و احادیث و اقوال
این علما مختلف آید و متعارض نماید و در دایره تحیر و تردد
افکند حاکم در این صورت تحری قلب و ترجیح اوست تا از آن
اقوال آنچه دلنشین او گردد اختیار کند و عمل نماید و این
نیز در ماده قلب مطهر زکی منور به نور ایمان و تقوی است که نور
فراست که در جوهر ایمان ایداع نموده اند آنچه نوشت باید

وآن مسلک اختیار کنند که خیر و صواب در آن بود نه آنکه
هرچه در دلش رفت همان عمل کنند بی رجوع بدلایل شرعیه
این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و بالغر جاهلان
است انتهی کلامه جعل الله فی الجنة مقامه سوال اگر کسی
گوید که آنچه حال اتصاف ائمه مجتهدین بصفت تصوف
بیان کردی از روی کتب سیر و سلوک بود اما اینچنین
ثبوت نزد فقها اعتماد را نشاید جوابش آنکه این ثابت
ابوحنیفه رضی الله عنه بنویسید از آن نیز تحلی امام اعظم رحمه الله
بحلیه تصوف و بودن اکابر صوفیه در علم ظاهر و باطن مقلدین
ولی روان آن مقتدای شرع متین و ادراک والد
ماجد امام همام صحبت امیرالمومنین علی مرتضی را علی نبینا و
علیهم السلام ثابت است اگرچه در اثبات اینحالات طوالت
است لیکن بحکم آنکه ه اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره
هو المسک ما کررته یتضوع نقل کردن عبارت در المختار
در اینجا و اجب افتاد در ... قال العلم رحمه الله و نقل

انصف الشافعی حیث قال من اراد الفقہ فلیلزم اصحاب ابی حنیفہ
فان المعانی قد تیسرت لہم واللہ ما صرت فقیہاً الا بکتب محمد
ابن الحسن قال اسمعیل ابن ابی رجاء رایت محمداً فی المنام
فقلت لہ ما فعل اللہ بک قال غفرلی ثم قال لو اردت ان
اعذبک ما جعلت ہذا العلم فیک قلت لہ فاین ابو یوسف قال
فوقنا بدرجۃ قلت فاین ابو حنیفۃ قال ہیہات ذاک فی اعلا علیین
کیف وقد صلی الفجر بوضوء العشا اربعین سنۃ وحج خمسا
وخمسین حجۃ ورای ربہ فی المنام مائۃ مرۃ ولہا قصۃ مشہورۃ
وفی حجۃ الاخیرۃ استاذن حجبۃ الکعبۃ بالدخول لیلاً فقام
بین العمودین علی رجلۃ الیمنی ووضع الیسری علی ظہرہا حتی
ختم القرآن فلما سلم بکی وناجی ربہ وقال الہی ما عبدک
ہذا العبد الضعیف حق عبادتک لکن عرفک حق معرفتک
فہب نقصان خدمتہ لکمال معرفتہ فہتف ہاتف من جانب البیت
یا ابا حنیفۃ قد عرفتنا حق المعرفۃ وقد خدمتنا فاحسنت
الخدمۃ وقد غفرنا لک ولمن اتبعک ممن کان علی

مذہبک الی یوم القیمۃ وقیل لابی حنیفۃ بم بلغت ما بلغت
قال ما بخلت بالافادۃ وما استنکفت عن الاستفادۃ
قال مسافر ابن کدام من جعل ابا حنیفۃ بینہ وبین اللہ رجوت
ان لا یخاف وقال فیہ حسبی من الخیرات ما اعدہ یوم القیمۃ فی
رضی الرحمن دین النبی محمد خیر الوری ثم اعتقادی مذہب النعمان
وعنہ علیہ السلام ان آدم افتخر بی وانا افتخر برجل من
امتی اسمہ نعمان وکنیتہ ابو حنیفۃ ہو سراج امتی وعنہ
علیہ الصلوۃ والسلام ان سائر الانبیاء یفتخرون بی
وانا افتخر بابی حنیفۃ من احبہ فقد احبنی ومن ابغضہ فقد ابغضنی
کذا فی التقدمۃ شرح مقدمۃ ابی اللیث وروی الجرجانی
فی مناقبہ بسندہ لسہل بن عبد اللہ التستری انہ قال لو کان
فی امۃ موسی وعیسی مثل ابی حنیفۃ لما تہودوا ولما تنصروا و
مناقبہ اکثر من ان تحصی وصنف فیہا سبط ابن الجوزی مجلدین
کبیرین وسماہ الانتصار لامام ائمۃ الامصار وصنف غیرہ
اکثر من ذلک والحاصل ان ابا حنیفۃ النعمان من اعظم

معجزات المصطفى بعد القران وحسبك من مناقبه اشتهاراً بانه
ما قال قولاً الا اخذ به امام من الائمة الاعلام وقد جعل الله الحكيم
لاصحابه واتباعه من زمنه الى هذه الايام الى ان يحكم بمذهبه عيسى
عليه السلام وهو كان الصديق رضى الله عنه له اجره واجر من دون
الفقه والقه وفرع احكامه على اصوله العظام الى يوم الحشر
والقيام وهذا يدل على امر عظيم اختص به من بين ساير العلماء
العظام كيف لا وقد اتبعه على مذهبه كثير من الاولياء
الكرام ممن اتصف بثبات المجاهدة وركض فى ميدان المشاهدة
كابراهيم بن ادهم وشقيق البلخى ومعروف الكرخى وابى يزيد البسطامى
وفضيل بن عياض وداود الطائى وابى حامد اللفاف وخلف
بن ايوب وعبد الله بن المبارك ووكيع بن الجراح وابى بكر
الوراق وغيرهم ممن لا يحصى لهم عدة ان يستقصى فلو وجدوا فيه
شبهة ما اتبعوه ولا اقتدوا به ولا وافقوه وقد
قال ابو القاسم القشيرى فى رسالته مع صلابته فى مذهبه
وتقدمه فى هذه الطريقة سمعت الاستاذ ابا على الدقاق يقول

[illegible]

انا اخذت هذه الطريقة من ابى القاسم النصيرابادى وقال
ابو القاسم انا اخذتها من الشبلى هو اخذها من الجنيد البغدادى
وهو اخذ من السرى السقطى وهو من المعروف الكرخى وهو من
داود الطائى وهو اخذ العلم والطريقة من ابى حنيفه وكل منهم اثنى
عليه واقر بفضله فعجبا لك يا اخى ان لم يكن لك اسوة حسنة فى
هولاء السادة الكبائر اكانوا متهمين فى هذا الاقرار والافتخار وهم ائمة
هذه الطريقة وارباب الشريعه والحقيقة ومن بعدهم فى هذا الامر فلهم
تبع وكل ما خالف ما اعتمدوه مردود ومبتدع وبالجملة فليس
ابو حنيفه فى زهده وورعه وعبادته وعلمه وفهمه بمشارك ومما قال
فيه ابن المبارك نظم لقد زان البلاد ومن عليها امام المسلمين
ابو حنيفه باحكام وآثار وفقه كآيات الزبور على صحيفه فما فى المشرقين
له نظير ولا بالمغربين ولا بكوفه يبيت مشمرا سهر الليالى
وصام نهاره لله خيفه فمن كابى حنيفه فى علاه امام للخليقة والخليفه
رايت العائبين له سفاها خلاف الحق مع حجج ضعيفه وكيف يحل
ان يؤذى فقيه له فى الارض آثار شريفه وقد قال ابن ادريس

وقد صح النقل في حكم لطيفة بان الناس في فقه عيال
على فقه الامام ابي حنيفة فلعنة ربنا اعداد رمل على من رد
قول ابي حنيفة وقد ثبت ان ثابتا والد الامام ادرك
الامام علي ابن ابي طالب رضي الله عنه فدعا له ولذريته بالبركة
وصح ان ابا حنيفة سمع الحديث من سبعة من الصحابة كما بسط
في اخر منية المفتي وادرك بالسن نحو عشرين صحابيا كما بسط
في اوائل الضياء وقد ذكر العلامة شمس الدين محمد ابو النصر بن
عرب شاه الانصاري الحنفي في منظومته الالفية المسماة بجواهر
العقائد ودرر القلائد ثمانية من الصحابة ممن روى عنهم الامام
الاعظم ابو حنيفة رحمة الله عليه وعليهم اجمعين حيث قال معتقدا
مذهب عظيم الشان ابي حنيفة الفتى النعمان التابعي سابق الائمة بالدين
والعلم سراج الامة جمعا من اصحاب النبي ادركا اثرهم فاقتفى
وسالكا طريقة واضحة المنهاج سالمة من الضلال الداجي وقد روى
عن انس وجابر وابن ابي اوفى كذا عن عامر اعني ابا الطفيل
وابن واثلة وابن انيس الفتى وواثلة عن ابن جزء

قــــ روی الامام وبعث بحر وی الهمام و رضی الله الکریم عنهما
عنهم ومن کل اصحاب العظماء و توفی ببغداد وقیل فی السجن لیتقبل
القضاء و له سبعون سنة بتاریخ خمسین ومائة وقیل فی یوم توفی
ولد الامام الشافعی فقد تم من مناقبه انتهی تنبیه و اگر کسی را
زعم ایمعنی باشد که انچه بزرگیهای امام ابوحنیفه رحمه الله منقول شده
بعد کثرت عباد تها با صحاب ظواهر هم میسر گردد پس
اوصاف مذکوره بر عرفان جبلی و فیضان اصلی دلیل
نمیتواند شد گوییم زعم مذکور فاسد است بلکه امام همام از ایام صبا
عارف وموحد بود و برای اثبات این مدعا حکایت خطیب
خوارزمی که صاحب اشباه و النظایر نقل میکند کافی است
فی الاشباه و النظایر حکی الخطیب الخوارزمی
ان کلب الروم ارسل الی الخلیفة مالا جزیلا علی ید رسوله وامره
بسال العلماء عن ثلث مسایل فان هم اجابوا ابذل لهم المال
وان لم یجیبوه فاطلب من المسلمین الخراج قال العلماء فلم یات
احد بما یقنع فیه یقنع وکان الامام اذ ذاک صبیا حاضرا مع ابیه

فاستاذ ثم في جواب الرومی فلم یاذن له بقیام واستاذن من
الخلیفة فاذن له وکان الرومی علی المنبر فقال له اسایل انت قال
نعم قال انزل مکانک الارض ومکانی المنبر فنزل الرومی
وصعد ابو حنیفة رح فقال سل فقال ای شیء کان قبل الله
قال هل تعرف العدد قال نعم قال ما قبل الواحد قال هو الاول
لیس قبله شیء قال اذا لم یکن قبل الواحد المجازی اللفظی
شیء فکیف یکون قبل الواحد الحقیقی فقال الرومی فی ای جهة وجه الله
تعالی قال اذا اوقدت السراج قال ای وجه لنوره قال
وجه نوره یستوی فیه الجهات الاربع فقال اذا کان النور المجازی
المستفاد الزایل لا وجه له الی جهة فنور خالق السموات والارض
الباقی الدایم المفیض کیف یکون له جهة قال الرومی بماذا یشتغل
الله تعالی قال اذا کان للمنبر شبه مثلک انزله واذا کان
علی الارض موحد مثلی رفعه کل یوم هو فی شان فترک الجدال
وعاد الی الروم انتهی **سوال** اگر ایمه دین وعلمای
مجتهدین همه بر طریقه تصوف بودندی رد وانکار علمای ظاهر

صوفیه موحدین و کتب ایشان متوجه نشدی و انکار اهل
شریعت بر اصحاب طریقت مشهور است چنانچه بعضی علما بسوی
شیخ محی الدین بن علی العربی قدس سره که راس الرئیس
صوفیه است نسبت کفر و الحاد کرده اند و نوشته اند که فصوص
الحکم وی خارج از شریعت است و برای اضلال خلق تصنیف
کرده است هر که مطالعه آن کند متبدع و ملحد است **جواب**
اگر در رد و انکار بر صوفیه آیتی یا حدیثی یا قول مجتهدی وارد شده
است نشان باید داد و الا رد و انکار نااهلان و نافهمان و
متعصبان دلیل بطلان حقیت نمیتواند شد چه رد و انکار علمای
یهود و نصاری در ساحت قدس جناب رسالت مآب و
سوء الظن خوارج در حق ائمه اطهار و طعن و تشنیع علمای شیعه
نسبت باصحاب کبار و جرح و قدح حکما بجال متکلمین نابدار
از قدیم شده آمده است پس اگر فقیهی متعصب یا عالمی متقشر
بمعنی تصوف نارسیده در شان صوفیه قدست اسرارهم
حرفی زند یا برای بدنامی شیخی از مشایخ بعضی کلمات خلاف

شرع را ابد منسوب نماید بعضی تی ندارد و محققین فقها بجز تصحیح
و تقدیس این کرده حق پژوه لب نگشوده از شاید این مدعا
کلام مولانا مجد الدین فیروزآبادی صاحب قاموس است که مصنف
در المختار آنرا آورده است بنا بر انتباه عبارت در المختار در خصوص
بحث نقل کرده میآید **فی در المختار** وفی المعروضات
المزبوره ما معناه ان من قال عن فصوص الحکم للشیخ محیی الدین
بن عربی انه خارج عن الشریعة وقد صنفه لإضلال خلق الله تعالی
وکل من طالعه ملحد ماذا یلزمه اجاب نعم فیه بعض کلمات تباین الشریعة
وتکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشریعة لکنا تیقنا ان
بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس الله سره فیجب الاحتیاط
بترک مطالعة تلک الکلمات وقد صدر امر سلطانی بالنهی فیجب
الاجتناب من کل وجه انتهی فلیحفظ وقد اثنی صاحب القاموس
علیه فکیف اللهم انطقنا بما فیه رضاک الذی اعتقده وادین الله
انه کان رضی الله عنه شیخ الطریقة حالا وعلما وامام الحقیقة
حقیقة ورسما ومحیی رسوم المعارف فعلا واسما اذا تغلغل

عبارت در المختار ... فی الدر المختار

فکر المرء فی طریف من علمه غرقت فیه خواطره عباب ای بحر لا تکدره
الدلاء و سحاب تتقاصا عنه الانوار کانت و عونه تخرق السبع
الطباق و ستفرق برکاته فضلاء الآفاق و الی اصفه و هو یقینا فوق
ما وصفته و ناطق بما فی کتبه و غالب ظنی الی ما الصدقه و ما علی
اذا ما قلت معتقدی دع الجهول یظن الجهل عدوانا والله والله
والله عظیم ومن اقامه حجة الله برهانا ان الذی قلت بعضا
من مناقبه ما زدت الا لعلی زدت نقصانا الی ان قال
ومن خواص کتبه انه من واظب علی مطالعتها انشرح صدره لفک
المعضلات وحل المشکلات وقد اثنی علیه العارف بالله
عبد الوهاب الشعرانی فی کتابه تنبیه الاغنیاء علی قطره من بحر
علوم الاولیاء فعلیک به و بالله التوفیق انتهی و یتلوه الباب الثالث

باب ثالث در ایات

و احادیث و روایات فقهی که مدعیان حرمت بدان استدلال می کنند و جواب ان و
این باب مشتمل است بر هدایات و ضوابط چند هدایه اولی
در آیات قرانی و آن چهار آیت اند الایة الاولی

[illegible]

ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم
و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین ۞ معنی آنکه از مردمان کسی
است که میخرد سخن بازی تا گمراه سازد مردمان را از راه خدا
بغیر دانستن و بی برهانی و میگیرد قرائت قرآن را بازی آن
گروه مر ایشان راست عذاب خوار کننده فقط اهل کفر میگویند که
این آیه کریمه در تحریم غنای مطلق نازل شده است با مزامیر
باشد یا بلا مزامیر و در وجه استدلال میارند که بعض مفسران
از عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن عباس روایت کرده اند
که مراد از لهو حدیث غنا است جوابش اینکه آیه مذکوره که در
اول سوره لقمان واقع است شان نزولش همه مفسران
مثل بیضاوی و حسینی و واحدی و غیرهم همین نوشته اند
که نضر ابن حارث مشرک به تجارت جانب فارس رفته و قصه رستم
و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بمسامع ایشان میرسانید
که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد صلعم از قصه
عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من قصه

[illegible]

مملکت وقصص ملوک عجم سخن میگویم پس هرکه در معنی و مورد آیه
کریمه تامل خواهد کرد خواهد دانست که آنرا بر حلّت وحرمت
غنا اصلا دلالت نیست و از آن تعلق ندارد و آنچه نسبت
بابن عباس میکنند آنست که در تفسیر بیضاوی و بغوی واقع
شده است بابن عباس وقیل کان یشتری المغنیات ویحملهن
علی معاشرة من اراد الاسلام ومنعه عنه یعنی وبعضی گفته‌اند
که مشرک مذکور کنیزکان مغنیه خریده بود و هرکه اراده اسلام
میکرد برای معاشرت او میفرستادی و گفتی که اسلام [illegible] زنا
ست بهتر است یا معاشرت با چنین زنان باید دانست که اولا
روایت مذکوره ضعیف است چنانچه لفظ قیل دلالت بران میکند
بر تقدیر صحت موید قول ماست زیرا که در صدر مذکور شده
غنای مقترن با منکرات بالاتفاق حرام است و آنچه مشرک
مذکور میکرد در آن تجویز زنا و شرب خمر و باز داشتن
مردم از اسلام و گمراهی از راه خدا منظور داشت اگر
بر حرمت هیچ غنا آیه را دلالت باشد همین مدعای ماست

پس کجاست آیه مذکوره را دلالت بر حرمت غنای جاریه برای
مالک و برای غیر وی در حالیکه یاد دهنده آخرت
و رهنمای راه خدا باشد چنانچه سماع آن از پیغمبر و صحابه باحادیث
گذشت و بعضی از علمای متعصبین که روایت و درایت
از کتاب و سنت ندارند و معنی ناسخ و منسوخ نفهمیده اند و از اصول
حدیث و فقه آگاه نیستند این آیه را بر حرمت غنای مطلق نص
قاطع پنداشته مبالغه باین مرتبه نموده اند که آیه مذکوره ناسخ جمله احادیث
اباحت غنا است و صرف بدست آویز آیه مذکوره در حرمت غنا
رساله تصنیف کرده و در آن نوشته اند قد ذکر فی الکتب المعتبره
من الاحادیث ان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما
قد حلفا و قالا ان هذه الآیة ما نزلت الا فی حرمة الغناء وکذا
و سعید ابن جبیر ایضا قال مثل ذلک انتهی پس برای رد زعم
اینچنین متعصب باید و مقلدان و مریدان او واجب افتاد که
آنچه مفسرین و محققین احادیث در تفسیر آیه مذکوره نوشته اند
بعبارتها نقل کرده آید قال فی تفسیر بحر الحقائق ما یشغل عن الله

ذكره وسماعه فهو لهو الحديث وفي تفسير العرائس الاشارة
في لهو الحديث الى طلب علوم الفلسفة من علم الطبيعي والرياضي
وعلم الاكسير والنيرنجات واباطيل الزنادقة وترهاتهم لان
هذه كلها مضلة للخلق يحجبون بها الناس لو عقلوا وقال في تفسير المعالم
قال الكلبي ومقاتل نزلت في النضر بن الحارث كان يتجر فياتي
فارس ويشتري فيها اخبار العجم ويحدث بها قريشا ويقول ان
محمدا يحدثكم بحديث عاد وثمود وانا احدثكم بحديث رستم واسفنديار
واخبار الاكاسرة فيستملحون حديثه ويتركون استماع القران فانزل الله
تعالى هذه الاية وقال ابن جريج هو الطبل وعن الضحاك وهو الشرك
وقال قتادة وهو كل لهو واللهو كل باطل يلهي عن الخير وعما يعني انتهى
وفي البيضاوي ما يلهي عما يعني كالاحاديث التي لا اصل لها والاساطير التي
لا اعتبار فيها والمضاحك وفضول الكلام وقيل نزلت
في النضر ابن الحارث الى اخره وايضا لم يجئ في تفسير هذه الاية
في كتب الاحاديث الصحاح رواية الا في الترمذي قال حدثنا قتيبة
قال اخبرنا بكر بن مضر عن عبيد الله بن زحر عن علي بن زيد عن القاسم

ابی عبد الرحمن عن ابی امامة رحمهم الله تعالی عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تبیعوا القینات ولا تشتروهن ولا تعلموهن ولا خیر
فی تجارة فیهن وثمنهن حرام وفی مثل هذا انزلت هذه الایة ومن
الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الی آخره
وقد قالوا هذا حدیث غریب وانما یروی من حدیث القاسم عن ابی
امامة والقاسم ثقة وعلی بن زید ضعیف فی الحدیث قال محمد بن
اسمعیل البخاری والنهی لیس لاجل الغناء بل یحتمل ان یکون لاجل
عدم انضباط هذا الوصف او لانه بیع الاشیاء التی لا تقابل
بالعوض شرعاً مثل ماء الفحل فانه لا یصح بیعه ولا اجارته مع
ان الحدیث ضعیف قال محمد جمال المحدث واما تمسکهم بان ابن
عباس وابن مسعود رضی الله عنهما حلفا ان لهو الحدیث هو الغناء
هذا افترا محض لانه لو ثبت عنهما هذا القول لخرجه اهل الحدیث فی
کتبهم لان قول الصحابی وفعله وتقریره ایضا حدیث کما هو
مقرر عند اهل الحدیث وامام سخاوی در مقاصد حسنه تصریح
نموده که نسبت حلف با بن عباس وابن مسعود کذب محض است

و بطلان زعم ابن حنفی که آیه من یشتری لهو الحدیث ناسخ احادیث اباحت است موقوف است بر دانستن ضابطه علم القرآن و قاعده اصول الحدیث **ضابطه** من الاتقان فی علم القرآن للجلال الدین السیوطی قال ابو القاسم الحسن ابن محمد ابن حبیب النیشاپوری فی کتابه التنبیه علی فضل علوم القرآن علم نزوله و جهاته و ترتیب ما نزل بمکه و المدینه و ما نزل بمکه و حکمه مدنی و ما نزل بالمدینه و حکمه مکی و ما نزل بمکه فی اهل المدینه و ما نزل بمدینه فی اهل مکه و ما یشبه نزول المکی بالمدنی و ما یشبه نزول المدنی بالمکی و ما نزل بالجحفه و ما نزل ببیت المقدس و ما نزل بالطائف و ما نزل بالحدیبیه و ما نزل لیلاً و ما نزل نهاراً و ما نزل مشیعاً و ما نزل مفرداً و الآیات المدنیات فی السور المکیه و الآیات المکیات فی السور المدنیه و ما حمل من مکه الی المدینه و ما حمل من المدینه الی ارض الحبشه و ما نزل مجملاً و ما نزل مفسراً و ما اختلفوا فیه فقال بعضهم مدنی و بعضهم مکی فهذه خمسه و عشرون وجهاً من لم یعرفها و لم یمیز بینها لم یحل له ان یتکلم فی کتاب الله تعالی انتهی **فایل**

ضابطه من الاتقان

در اصول حدیث از جامع اصول لابن اثیر حد النسخ انه الخطاب
الدال علی ارتفاع الحکم الثابت بالخطاب المتقدم علی وجه
لولاه لکان ثابتا مع تراخیه یجوز نسخ خبر الواحد بخبر الواحد
والتواتر ولا یجوز نسخ المتواتر بخبر الواحد یجوز ورود النسخ علی الامر
بفعل واحد فی وقت واحد قال الشافعی لا یجوز نسخ السنة
بالقران کما لا یجوز نسخ القران بالسنة خلافا لغیره ونسخ الحکم بقول
الصحابی نسخ حکم کذا ما لم یقل سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم فاذا قال ذلک نظر فی الحکم ان کان ثابتا بخبر الواحد
صار منسوخا بقوله وان کان قاطعا فلا یجوز نسخ النص القاطع المتواتر
بالقیاس المعلوم بالظن والاجتهاد انتهی الملخص کلامه واذا عرفت
هذا فنقول وبالله التوفیق ولا نخاف من اطناب الکلام فی
هذا المقام لانه من منزلة الاقدام بدانکه هر که در ضابطه و
قاعده مذکوره غور خواهد کرد حکم خواهد نمود که دعوی
نسخ احادیث اباحت بآیه من الناس من یشتری لهو الحدیث
باطل است بچند وجوه اول اینکه بمذهب شافعی نسخ قران

ناسخ حدیث اصلا نمیشود و بمذهب حنفی نیز قران که غیر نص است
ناسخ حدیث صحیح که از قسم نص باشد نمیتواند شد دوم از جهت
نسخ که در صدر مرقوم گشته واضح است که ناسخ غیر از نص
نمیباشد و نص در اصطلاح عبارت است از کلام ظاهر المعنی
که سوق کرده شده باشد در امر خاص مثل اعلنوا النکاح واضربوا
علیه بالدفوف و سوق آیه مذکوره هرگز در حرمت غنا نیست
تا ارتفاع حکم اباحت نماید بلکه سوق آیه مرقومه از پیمعنی
که هر که بسخنان باطل مردم را از راه خدا گمراه سازد و
دا از قرارت قران باز دارد او مستحق عذاب است سوم
اینکه الزام غایه که در لیضل عن سبیل الله واقع است
صاف ظاهر است که شراء لهو الحدیث باراده اضلال از راه
خدا ممنوع است نه مطلقا پس کجاست آیه مذکوره را
دلالت بر حرمت غنا که نه براراده اضلال باشد و هرگاه
دال بر حرمت غنای مطلق نشده ناسخ نص اباحت غنای
مطلق چگونه میتواند شد چهارم اینکه از روی کتب تفاسیر

بالاتفاق ثابت است که سوره لقمان بمکه نازل شده است پیش از
هجرت واکثر احادیث که در اباحه غنا مذکور گشته از عائشه صدیقه
مروی اند رضی الله عنها در مدینه بعد از هجرت پس آیه مکیه بمنزله
قبل از هجرت ناسخ احادیث مدنیه مرویه بعد از هجرت
چگونه میتواند شد پس کسانیکه آیه مذکوره را نص حرمت پنداشته
آنرا ناسخ احادیث گفته اند قول ایشان بوجوهات مذکوره مردود
و نامعقول است آیه ثانیه که بدان احتجاج بر حرمت میکنند
آنست که در آخر والنجم واقع شده افمن هذا الحدیث تعجبون
وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون یعنی اینکه ای مشرکان
از اینکه قرآنست شگفت می آرید وخنده میکنید با استهزا و نمیگیرید
از خوف وعیدیکه در دست وشما بازی کنندگانید یا غافل ووجه
استدلال ذکر میکنند که سامدون مشتق از سمود است
وآن بمعنی غنا آمده است نزد بعضی ومیگویند که در شان
نزول این آیه مروی است که بوقت خوانده شدن قران کفار
سرود وشور میکردند تا مردم را از استماع قران باز دارند

[illegible]

پس آیه را بر تحریم مطلق غنا دلالت است جوابش اینکه صاحب
بیضاوی سامدون را بمعنی لاهون و مستکبرون گفته
و نوشته است که آن مشتق از سمود است من سمد البعیر فی مسیره
اذا رفع راسه انتهی و این را از غنا مناسبتی نیست و
بر تقدیر صحت اشتقاق آن از سمود آمدن سمود بمعنی غنا در
آیه اشاره بر این معنی خواهد کرد که سرود به نیت باز داشتن از
استماع قران ممنوع یا مکروه باشد و این مخالف ما نیست زیرا که
این هم سببی است از اسباب منکره که بدان غنا بالاتفاق حرام
میگردد پس کجاست این آیه را دلالت بر حرمت غنای مطلق
مخصوص بر غنائیکه مذکر آخرت و مشوق یاد الهی باشد
و اگر آیه کریمه مذ[کور]ه دال بر حرمت سمود باشد بمعنی که مراد
گیرند باید که ضحک و عدم بکا نیز مطلقا حرام گردد و از
که بالاتفاق ضحک مخصوص مراد است که با انکار و استهزا
قران باشد پس از غنا نیز غنای مخصوص حرام باشد نه مطلق
آن طرفه اینکه اگر در آیه مذکوره سامدون را بمعنی مغنون

گیرند بر شرعیه غنا و بر مذمت ترک بکاء وقت تغنی دلالت میکند
زیراکه و انتم سامدون حالست از لا تبکون بمعنی آنکه نمیگریید
شما در حالیکه غنا کنندگانید پس دلالت کرد بر آنکه ترک بکاء
در حال غنا مذموم است و بر صحت این ترکیب گواهست تفسیر احمدی
و عبارته هذا قوله تعالی افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون
و انتم سامدون معناه افمن هذا الحدیث ای القران تعجبون و تضحکون
بالاستهزاء و لا تبکون خوفا من الوعید الذی فیه و انتم سامدون
ای غافلون و لاعبون بالتغنی فالمراد من سامدون مغنون
علی ما ذکر فی البیضاوی و کانوا اذا سمعوا القران عرضوه بالتغنی
لیشغلوا الناس عن استماعه فمنعهم الله تعالی عن ذلک و المعنی
لا یجوز لکم ان تسمدوا ای تغنوا و قد قیل ان قوله و انتم
سامدون تدل علی شرعیة الغناء لان اوله و لا تبکون فیجوز ان
یکون حالا منه ای لا تبکون حال کونکم مغنیین فقد ذم علی
ترک البکاء حین التغنی و هو تدل علی مشروعیته انتهی کلامه بلفظه
الآیه الثالثه و آیه ثالثه که بدان احتجاج بر حرمت غنا

سیمین آنست که در سوره بنی اسرائیل واقع شده و استفزز
من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان
الا غرورا یعنی انگیختان هر کرا توانی از ایشان بآواز خود
و برانگیزان بر اهلاک ایشان سواران خود را و پیادگان
خود را و شریک شو با ایشان در اموال و فرزندان و وعده ده
ایشانرا و وعده نمیدهد آنها را شیطان مگر بفریب وجه
استدلال میگویند که مرویست در تفاسیر که مراد از
صوت غنا و مزامیر است جوابش اینکه در تمام کتب تفاسیر
صوت آواز و شمول آن بوسوسه و غنا گرفته شده است
اگر کسی از صوت غنا اراده کرده باشد مراد از آن قطعا
غنای محرم خواهد بود بمقتضای مقام که بیان طرق گمراهی شیطان
است پس مجرای این آیه با آیه لیضل عن سبیل الله موافق
خواهد بود یعنی اگر از آیه مذکوره حرمت غنای مخصوص مفهوم
شود بر حرمت غنای مطلق دلیل نمیتواند شد کما لا یخفی علی المتدبر

الآیة الرابعه وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة
یعنی آنکه نیست نماز مشرکان نزد خانهٔ کعبه مگر صفیر و دستک زدنی
در وجه استدلال میگویند که هرگاه صفیر و دستک زدنی
ممنوع شد پس غنا که خالی از آن نمیباشد بطریق اولی جوابش
اینکه از منع شدن دستک زدنی و صفیر بمقام مخصوص ضرور
نیست که همه زمان و مکان ممنوع باشد چنانچه دستک زدنی زن
خارج نماز درست نیست و در عین نماز اگر او را ضرورت افتد
جایز است که دستک زند بدینطور که بزند کف دست بر پشت دست دیگر
این جواب مطابق آنست که شیخ احمد غزالی رحمة الله در جواب این
آیه در رسالهٔ خود نوشته اند که ذا والاستدلال ان التصدیة
ممنوع والغناء لا یخلو عن التصدیة فاسد فان من منع شیء فی
حالة مخصوصة لا یلزم منعه فی سایر الاوقات والمقامات تباین
ذلک ولهذا یجوز للمرأة فی الصلوة ضرب الراحة علی ظهر کفها
اذا نابها شیء ولا یجوز فی غیرها ولما کان البیت معظما والطواف
نفسه صلوة نهاهم عن ذلک وایضاً قال وما کان صلوتهم ولم

یقول و ما کان سماعهم فاذن لا یجوز من منع التغنیة بقول البیت
منعه فی سایر الاوقات والمواضع مخفی مباد بر مدعی واجب است
که بر اثبات حرمت آیتی از قسم نص بیارد که سوق کلام در حرمت
غنای مطلق باشد و اگر با چنین آیات و ادله معنی غیر ظاهر و
خفی استدلال جایز باشد پس آنچه در مقدمه کتاب ذکر کرده ایم
که علما تصریح نموده اند که از قوله تعالی الذین یستمعون القرآن
فیتبعون احسنه و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم
تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و از دیگر آیات سیاق الذکر
سماع غنا مراد است آن آیات بطریق اولی برای ابطال
حرمت جز آن قاطع شدن میتوانند هدایه ثانیه در ذکر احادیثی که
اهل تحریم بدان احتجاج میکنند باید دانست که این بابی است
پس عظیم الشان واجب الحفظ و الاستعمال زیرا که اصل اصول
جمیع احکام شرعی حدیث است و اقسام آن بسیار و مختلف
و مراتب رواة حدیث بی شمار و متفاوت و هر کدام مفتقر
علم حدیث و اصول آن محتاج شد و همین سبب [illegible]

[illegible]

احکام در کتب فقهیه یافته میشود چنانچه اهل تحلیل و تحریم هر دو باحادیث
استدلال میکنند اما تصحیح احادیث طرفین و ترجیح یکی بر دیگری
واینکه از کدام احتجاج جایز است و از کدام جایز نیست موقوف
است بر معرفت قواعد اصول و معرفت اقسام حدیث اگرچه
این مختصر گنجایش تشریح آن ندارد لیکن آنچه موقوف علیه
جواب احادیث محرمین است بالاجمال مذکور میگردد ضابطه
اینست که حدیث باعتبار رواة بر سه قسم است صحیح
و حسن و ضعیف صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند
ثابت شده باشد و آنرا صحیح لذاته گویند و حسن آنست که در آن
صفات مذکوره بر وجه کمال نباشند بلکه نوعی از قصور و نقصان
در آن راه دارد و آنرا حسن لذاته خوانند و اگر کثرت
طرق جبران نقصان کرده باشد آنرا صحیح لغیره خوانند و ضعیف
آنست که یکی ازین شروط معتبره در صحت و حسن یا در هر دو مطلقاً
مفقود گردد یا راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط او [illegible] و
اسناد بانقطاع متهم گردد یا بشذوذ و نکارت و علت موسوم گردد و یا اینکه

[illegible]

و اعتبار اقسام ثلثه حدیث مذکور متکثر میگردد و افراد آن در کتب اکثر
در حدیث ضعیف باشد و طرق جبر نقصان وی کرده باشد آنرا حسن لغیره
گویند کذا ذکر الشیخ عبد الحق رح فی ترجمة المشکوة و علامه مجد الدین
ابن اثیر رضی الله عنه که جامع صحاح ستة است در جامع الاصول
فصل رابع در بیان اقسام حدیث و فروع آن باب الشرح
و بسیط نوشته است از آنجمله ایراد سطری چند بر سبیل نظام ضرور است
قال رحمة الله علیه فی الفرع الاول اعلم انه لیس کل خبر مقبولا
و لا کل خبر مردود و لسنا نعنی بالقبول التصدیق و لا بالرد التکذیب
بل یجب علینا قبول قول العدل و ربما کان کاذبا او غلطا و لا
یجوز قبول قول الفاسق و ربما یکون صادقا و انما نعنی
بالمقبول ما یجب العمل به و بالمردود ما لا تکلیف علینا فی العمل به
و الاحادیث المخرجة فی کتب الائمة منها ما هو صحیح و منها ما هو
سقیم و الفائدة فی تخریج الاحادیث باسناده و الاتصال بروایة
ان الجرح و التعدیل یختلف فیهما فی العمل من الائمة من رای
الاحتجاج بالاحادیث المتکلم فیها و منهم من ابطلها و الاصل فیه

[illegible]

اقتداء بالائمة الماضيين فانهم كانوا يحدثون عن الثقات وغيرهم
فاذا سئلوا عنهم بينوا ثم قال في الفرع الثاني والخبر ينقسم الى ما
يجب تصديقه والى ما يجب تكذيبه والى ما يجب التوقف فيه فالاول
يتنوع انواعا اولها ما اخبر عنه عدد التواتر فيجب تصديقه ضرورة
وان لم يدل عليه دليل آخر وثانيها ما اخبر الله عنه فهو صدق
بدليل استحالة الكذب عليه وثالثها خبر الرسول صلوات الله
عليه بدليل المعجزة على صدقه ورابعها ما اخبرت عنه الامة اذ ثبت
عصمتها بقول الرسول وخامسها كل خبر يوافق ما اخبر الله عنه
او رسوله او الامة وسادسها كل خبر صح انه ذكره المخبر بين يدي
رسول الله صلى الله عليه وسلم وسمع منه ولم يكن غافلا عنه
فسكت عليه وسابعها كل خبر ذكر بين يدي جماعة امسكوا عن تكذيبه
والعادة تقتضي في مثل ذلك بالتكذيب والامتناع من السكوت
القسم الثاني ما يجب تكذيبه ويتنوع انواعا اولها العلم خلافه
بضرورة العقل او الفطرة او الحس او اخبار التواتر لمن اخبر
عن الجمع بين الضدين ونحو ذلك وثانيها ما يخالف النص القاطع

من الكتاب والسنة والاجماع وثالثها ما صرح بتكذيبه جمع كثير
يستحيل في العادة ان يتواطؤا على الكذب ورابعها ما سكت
الجمع الكثير عن نقله والتحدث به مع جريان الواقعة بمشهد منهم
ومع احالة العادة السكوت عن ذكره لتوافر الدواعي على
نقله كما اخبر مخبر ان امير البلدة قتل في السوق على ملاء من الناس
ولم يتحدث اهل السوق به فيقطع بكذبه انتهى كلامه بحذف اكثره
چون اقسام حدیث وضابطه احکام آن دانستی بدانکه جمیع احادیث
اباحت غنا که در باب اول ترقیم یافته از قسم صحاح اند یا از قسم
حسان که تمام محققه د احتجاج بهر دو قسم نزد جمهور محدثین وفقها
صحیح است پس معارض یا ناسخ احادیث مذکوره نخواهد شد مگر حدیثی که
اقوی یا مساوی آن بدرجه صحت ومقبولیت باشد موافق هر دو
صدر و در فصل ثانی وثالث بثبوت رسیده است که نزد جمهور
محدثین محققین حدیث صحیح در تحریم غنا در رود نیافته است
هرگاه این مقدمه تمهید یافت پس باید دانست که احادیثی
که اهل تحریم بهم رسانیده اند از چهار قسم بیرون نیست

قسمی آنست که در کتب اهل حدیث بضعف یا بعدم صحت یا بموضوعیت
آن تصریح آمده است و قسمی آنست که در کتب معتبره صحاح آن حدیث
یافته نمیشود بلکه در کتابهای مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر
نیست یا در رواة آن حفاظ حدیث طعن کرده اند و قسمی آنست
که نشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمیشود و منکرین تعصبا
اختراع و افترا کرده شهرت داده اند و قسمی آنست که در کتب
صحاح یافته میشود مگر مورد آن خاص است یعنی در مذمت یا حرمت
غنای مقترن بمنکرات یا غنای که بنیت فاسد باشد وارد
یافته است و نافهمان آنرا در مورد عام برده حرمت علی الاطلاق
فهمیده اند لهذا احادیث هر چهار را در هدایات جداگانه ذکر
کرده جواب آن می نگارم و الله الهادی للرشاد و علیه التوکل
والاعتماد **هدایه ثالثه** در احادیثی که حفاظ آن حدیث
یا بعدم صحت و یا بموضوعیت آن تصریح نموده اند **الحدیث**
الاول ما روی ابن الدنیا عن ابن مسعود رضی الله عنهما
یکی از آنست که ابن ابی الدنیا از ابن مسعود رضی الله عنهما

[illegible]

روایت کرده الغنا ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء
العشب والذی نفسی بیده ان القرآن والذکر لینبتان الایمان
فی القلب کما ینبت الماء العشب و روی الدیلمی فی مسند الفردوس
الغنا واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب وصاحب
از بیهقی فی شعب الایمان از جابر آورده الغنا ینبت النفاق
فی القلب کما ینبت الماء الزرع این حدیث باختلاف الفاظ چندجا
مروی گشته و نقاد و ائمه حدیث بعدم صحت آن تصریح نموده اند
چنانچه مولانا محمد بن طاهر پٹنی رح در تذکرة الموضوعات
بعد ذکر حدیث مذکور می نویسد لا یصح کما قاله النووی و امام سخاوی
در مقاصد حسنه این حدیث را لا یصح گفته و شیخ عبدالحق دهلوی
در شرح سفر السعادت با وجود شمردن وی رضی الله عنه ابن مسعود
را در اسناد تخریجهم می نویسد که ضعیف است و بر تقدیر
فرض صحت جواب آن اولاً اینکه علما تصریح نموده اند که این
حدیث در حق مغنی است چنانچه مضمونش نیز دلالت بر آن
میکند زیرا که غرض بیشتر آن میباشد که خود را بر سامعین

بصورت محبانه وانماید و در حقیقت حب احدی در دلش نباشد
پس معنی نفاق در معنی یافته میشود نه در غیراو و اگر بر معنی حمل نکنند
معنی حدیث راست نمیآید زیراکه در شنیدن غنا و اصوات حسنه
رقت و رفعت قلب پیدا میشود نه نفاق کما لا یخفی علی العاقل المنصف ا
و ثانیا اینکه اگر بالفرض غنا منبت نفاق هم باشد در حدیث
مذکور لفظی نیست که دلالت بر تحریم کند و ضرور نیست که هرچه
موجب نفاق باشد از محرمات بود زیراکه پوشیدن لباس
جمیله و رکوب مراکب نفیسه و سایر انواع زینت و تفاخر
و کثرت مال منبت نفاق در قلب است چنانچه در حدیث وارد
شده و چیزی از آن حرام و معصیت نیست بل بر تحریم آن در
قران وعید آمده لقوله تعالی قل من حرم زینة الله التی اخرج
لعباده و الطیبات الخ کما طرح پس معلوم شد که بعض مباحات
منبت نفاق میباشد ثالثا اینکه اگر موجب نفاق و غیره هم باشد
پس محمول خواهد بود بر غنای منکر که مقترن بمحرمات باشد
و قرینه حمل آن بر منکر آنست که ابن سیرین از عبد الله

بن مسعود ذراً مامی آورده ایاکم والمعارف والغناء فانهما
ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل پس معلوم شد
که مذمت غناء لیست با معارف که آله ملاهی است پس تجاوز
نخواهد کرد مذمت بطرف غنای مطلق کما هو المطلوب
حدیث دوم آنست که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده
من استمع الی صوت غناء لم یؤذن له ان یسمع صوت الروحانیین
فی الجنة قیل وما الروحانیون قال قراء اهل الجنة
حدیث سیوم آنست که حاکم در تاریخ دیلمی از علی مرتضی
رضی الله عنه آورده من مات وله قینة فلا تصلوا علیه
شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادت بعد ذکر این هر دو حدیث
مینویسد که ضعیف است جداً بلکه خود روایت کننده آن
ضعیف گفته است حدیث چهارم آنکه لعن الله المغنی
والمغنی له مولانا محمد ابن طاهر رحمه در تذکرة الموضوعات بعد
ذکر این حدیث مینویسد قال النووی انه لا یصح حدیث پنجم
آنست که روی رجل من الصحابة عن النبی صلی الله علیه وسلم

انه قال استماع صوت الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق
والتلذذ بها من الکفر حدیث ششم آنکه من قال سمع الملاهی
الا بعث الله علی ترکیه شیطانان من الشیاطین یضربان بارجلهما واعقابهما
بهما علی صدره حتی یسکت ولیمکن عن الرقص قال النووی
لا یصح فی باب حرمة الغناء شیء منها بر تقدیر فرض صحت بوده
حدیث غنائیست که بسبب اجتماع اسباب منکرات تحریک هوا
و هوس و شهوت و عشق مخلوق و فسق باشد اما آنچه محرک
شوق الی الله و خوف الآخرة یا سرور و نشاط طبعی و تقریبات مباحه
باشد آن غنا خارج از مورد حدیث مذکور و داخل در تحت
احادیث صحاح که سابقا مذکور شد خواهد بود و نظایر آن در شرع
بسیار اند که فعل واحد مباح باشد و بعوارض همان فعل حرام
و مذموم گردد کما مر تفصیله حدیث هفتم آنکه عقبه بن عامر
از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده است کل شیء
یلهو به الرجل فهو باطل الا ثلاثة تادیبه فرسه و رمیه بقوسه و ملاعبته
بامرأته ظاهرا وجه احتجاج محرمین بحدیث مذکور آنست

که بر غنا اطلاق لهو آمده است و جمله ملاهی باطل و هر باطل بزعم باطل آنها حرام میشود جوابش بچند وجوه است اولاً اینکه هرجاکه بر غنا اطلاق لهو آمده باشد مراد ازان غنا نیست که بقصد تعیش حرام بالقصد بازداشتن ذکر خدا و رسول و استماع قران باشد چنانچه در حال مغیرة بن حارث وغیره کفار در تفسیر من یشتری لهو الحدیث گذشته و ثانیاً اینکه لفظ باطل را بر تحریم دلالت نیست بلکه بر غیر مفید دلالت میتوان کرد و ثالثاً اینکه تماشا بینی حراب و تلهی بالنظر بسوی حبشیان چنانکه فعل آنحضرت صلعم باتفاق عائشه صدیقه رضی الله عنها در کتب صحاح ثابت گشته از سه قسم لعب که در حدیث مذکور مستثنی شده خارج است پس کجا ماند حکم کلی باینکه هر لهو باطل است و هر باطل حرام و رابعاً اینکه تفرج بساتین و استماع اصوات طیور و دیگر ملاعبات که داخل ملاهی اند بالاتفاق حلال اند خامساً اینکه اطلاق لهو و لعب و باطل در کلام الله بر افعال و اشیای مباحه آمده و آنرا بالاتفاق حرام نمیگویند مثلاً قوله تعالی

انما الحيوة الدنيا لهو ولعب ربنا ما خلقت هذا باطلا وقوله صلعم
اصدق كلمة قالها الشاعر كلمة لبيد الا كل شيء ما خلا الله باطل
حديث ششم عن النبي صلى الله عليه وسلم الغناء رقية الزنا
نسبت کننده این قول بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفتری
است بازگشت او بموجب حدیث صحیح آتش دوزخ است در جمیع
کتب معتبره مثل شرح سفر السعادت وتفسیر احمدی منقول است
که این قول فضیل ابن عیاض است رضی الله عنه حدیث نیست
قال ملا علی قاری فی رسالة الموضوعات الغناء رقية الزنا ليس بحديث
انما هو من كلام فضيل ابن عياض رحمه اما قول مذکور نیز برای
اثبات حرمت شرعی نیست بلکه در حالت احرام گفته پس معنیش اینست
که در حق محرم یعنی کسیکه بنیت حج کعبه احرام بسته غناء ممنوع
است چنانکه زنان وازین قول حرمت شرعی عموما نمیتواند شد
زیراکه در حق محرم استعمال خوشبو وتراشیدن مو وناخن
ولبس جامه دوخته وپوشیدن سر وپا هم حرام است ودر حق
غیر محرم چیزی ازان حرام نیست حدیث هفتم ایاکم والغناء

فانه یزید الشهوة ویهدم المروة وانه ینوب عن الخمر ویفعل السکر
حدیثی باین الفاظ در کتب صحاح اصلا موجود نیست نسبت آن
بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم دروغ محض است نیست این
مگر قول بعض زنادقه چه همه اجزاء دلیل در بعضی مباحات
نیز یافته میشود و بعکس بحرمت آن چیزها نرفته وازان منع نکرده
مثلا اگر شخصی از مشک و عنبر و زعفران و جوز و قرنفل ولوز
و مویز و مروارید وغیره ادویه مباحه معجون مقوی و مهیج
و مشتهی تیار کند بران صادق است انه یزید الشهوة ویقوی
الهمة ویهدم المروة وینوب عن الخمر فی القوة والمنافع والسکر ولو
قلیلا حدیث دیگر عن النبی صلعم الغناء مفسد للقلب مسخط
للرب نسبت این قول بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تهمتی است مفسد للقلب ومسخط للرب نعوذ بالله منها قول مذکور
از ضحاک مرویست محدثین و علمای معتبرین آنرا مسلم نداشته اند
چنانچه صاحب تفسیر احمدی [illegible] میگوید وما روی عن الضحاک ان
الغناء مفسد للقلب مسخط للرب ممنوع لان [illegible] کرامتا

ظاهرة وخوارق عادات باهره یستکثرون السماع لاغنائهم ویتشوقون
بها الی تجلیات الحق سبحانه وتعالی وکانوا یحسبون ذلک عبادة
اعظم وجهاد اکبر فکیف یصح ان یفسد قلوبهم به ویسخط علیهم

حدیث یازدهم سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم
رجلا یتغنی من اللیل فقال لا صلوة له حتی مات مثلها ثلث
مرات ذکر فی تذکرة الموضوعات مولانا محمد ابن طاهر فتنی بعد ذکر
حدیث المذکور فی اللالی انه لا یصح هدایه رابعه در ذکر احادیث
که در کتب معتبره صحاح ان حدیث یافته نمیشود بلکه در کتابهای
مردودی اندکه آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در رواة
آن حفاظ حدیث طعن کرده اند حدیث اول عن رجل
من الصحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال اذا رقص الرقاص جاء الشیطان ینفخ فی استه
رواه الشیخ الحجه فی زبده الصالحین لا اصل له فی الصحاح
حدیث دوم اذا رقص الصوفی جاء الشیطان یفقد ا
صبعه فی دبره حتی وثب یمینا وشمالا لا اصل له فی الصحاح

۱۳۲ هدایه رابعه در ذکر احادیث موضوعه در باب رقص

حدیث سیوم عن رجل من الصحابه عن النبی صلعم انه قال
ان الله یغفر لکل ذنب الا عزطانه اد کوبۃ و غناء لا اصل له
حدیث چهارم عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یاتی
اخر الزمان قوم یعدون قرءة الشعر ویغنون ویضربون ضرب الله
ویتخذون المغنیات والدفوف اولیک لهم لعنة الله والملائکه والناس
اجمعین حدیث باین الفاظ در کتب صحاح مروی نیست حدیث
پنجم عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال التغنی والتصفیق
و استماعهما کل ذلک حرام مستحلها کافر لا اصل له فی الصحاح
حدیث ششم عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من اعطی
للمغنی درهما خلق الله تعالی حیة من النیران خمسون ذراعا
ولها الف فم فی کل فم السیف والسنان باکل لحمه وعظامه
الی یوم القیامه لا اصل له فی الصحاح حدیث هفتم
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الرقص اثم کبیر لا اکبر من
اثم لا اصل له فی الصحاح حدیث هشتم عن جابر رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الشیطان اول من تغنی

وکل من تغنی فهو الشیطان لا اصل له فی الصحاح حدیث
نهم عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی قال الکوبة حرام
والدف حرام والمعازف حرام والمزامیر حرام رواه البیهقی
فی السنن راوی این حدیث بیهقی هم اقرار نموده بیهقی رضی الله عنه
حدیثی مرفوع باین الفاظ هرگز نقل نکرده ومن یدعی فعلیه الاثبات
حدیث دهم عن علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم نهی عن ضرب الدفوف ولعب الصنج وضرب
الزمارة رواه خطابی لا اصل له حدیث مذکور بالفاظ مذکوره در کتب
صحاح یافته نمیشود **هدایت خامسه** در ذکر احادیثی که رواة
آن نزد محققین حدیث مطعون اند و روایت آنها قابل استناد
نیست خصوصا در مقابله احادیث صحاح که بجای نصوص و محکمات
شمرده اند **حدیث اول** عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نهیت عن صوتین
احمقین فاجرین صوت عند نغمة لهو ولعب ومزامیر شیطان
وصوت عند مصیبة خمش وجوه وشق جیوب ورنة شیطان رواه

ابن ابی الدنیا فی ذم الملاہی حدیث دوم عن ابی امامہ
رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما رفع احد
صوتہ بغناء الا بعث اللہ الیہ شیطانین یجلسان علی منکبیہ ویضربان
باعقابہما علی صدرہ حتی یمسک رواہ ابن ابی الدنیا حدیث
سیوم عن ابی امامہ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
انہ قال ابلیس لما نزل الی الارض فقال یا رب انزلتنی الی الارض
وجعلتنی رجیما فاجعل لی بیتاً قال الحمام قال اجعل لی مجلساً قال
الاسواق ومجامع الطرق قال اجعل لی طعاماً قال ما لم یذکر علیہ
اسم اللہ تعالیٰ قال اجعل لی شراباً قال کل مسکر قال اجعل
لی مؤذناً قال المزامیر قال اجعل لی قرآناً قال الشعر قال اجعل
لی حدیثاً قال الکذب قال اجعل لی رسلاً قال الکہان
قال اجعل لی مصاید قال النساء رواہ ابن ابی الدنیا فی
مکاید الشیطان حدیث چہارم عن عبد اللہ ابن دینار
رضی اللہ عنہ لجاریہ صغیرۃ تغنی فقال لو ترک الشیطان احداً لترک
ہذہ رواہ ابن ابی الدنیا فی مکاید الشیطان حدیث پنجم

عن الشعبی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لعن الله
المغنی والمغنیات والمغنی له رواه ابن ابی الدنیا کما مر فی هدایة الثالثة
این هیچ احادیث مذکوره بروایت ابن ابی الدنیا درکتب
منقول شده ودرعالم رواج یافته وراوی مذکور نزد محققین حدیث
بعدم اعتماد معروف ومشهورست درروایت وی بوضع وعدم
صحت متفق علیه جمهور چنانچه ملا علی قاری رحمه الله دررساله
موضوعات مینولیسد ومن الاحادیث الموضوعة باسناد احادیث
الشیخ المعروف بابن ابی الدنیا وهو الذی تزعمون انه ادرک
علیاً وعمّر طویلا واخذ برکابه فرکب واصابه رکابه وشجه فقال
مد الله فی عمرک مدّا واحادیث ابن نسطور الرومی واحادیث
بشر ونعیم ابن سالم وخراش عن انس واحادیث دینار عنه
واحادیث ابی هدبه ابراهیم بن هدبه القیسی وچنانکه بعد رواه
حدیث بعدم اعتماد معروف اند بعض کتب انها نیز بسقوط
اعتبار اشتهار دارد چنانچه ملا علی قاری رحمه الله دررساله
موضوعات مینولیسد وقال الذهبی اسانید کتاب الفردوس

[illegible]

لابی الفضل جعفر ابن محمد ابن علی الحسینی واهیة لا یعتمد علیها
واحادیثه منکرة هذا انتهى پس بر حدیث مجهول الراوی که مخالف
احادیث صحاح در باب حرمت غنا در کتب منقول شده باشد
عند التحقیق راوی آن یکی از رواة مذکورین خواهد بود واگر [illegible]
اطناب نبودی مرویات این همه مخترعان حدیث مشروحاً
نقل کرده می در اینجا ضابطه بیان کردن واجب افتاد
تا از آن واضح گردد که اغراض اهل وضع در وضع کردن
حدیث مختلف میشود **ضابطه** قد حکی السیوطی عن ابن الجوزی
ان من وقع فی حدیثه الموضوع والکذب والقلب انواع
منهم من غلب علیهم الزهد فغفلوا عن الحفظ او ضاعت کتبه فحدث من
حفظه فغلط ومنهم قوم ثقات لکن اختلطت عقولهم فی اواخر
اعمارهم ومنهم من روی الخطاء سهوا فلما رای الصواب
وایقن لم یرجع انفة ان ینسبوا الی الغلط ومنهم زنادقة
وضعوا قصداً الی افساد الشریعة وایقاع الشک والتلاعب
بالدین وقد کان لبعض الزنادقة فینقل الشیخ فیه شیئاً فی کتابه

ماليس من حديثه ومنهم من يضع لنصرة مذهبه ومنهم من يضع

حسبه ترغيباً وترهيباً ومنهم من اجاز وضع الاسانيد لكلام حسن

ومنهم من قصد التقرب الى السلطان ومنهم القصاص لانهم يريدون

احاديث يرقق وتنفق انتهى **بدايه سادسه** در ذكر احاديثيكه

در كتب معتبره مروى اند وآنرا بر حرمت يا مذمت غنا ومزامير

خاص دلالت است ونافهمان از آن حرمت غناے مطلق ميفهمند

حديث اول عن عائشه رضى الله عنها ان النبى صلى الله عليه وسلم

قال صوتان ملعونان فى الدنيا والاخرة مزمار عند نغمة ورنه

عند مصيبة رواه بزار وابن مردويه والبيهقى سور وابن حديث

همين است كه از قديم معمول در رسوم كفار است كه بوقت خوردن

طعام وشراب مزامير مى نوازند چنانچه پيش ملوك وامرائے عجم

نواختن نوبت وروشن چوكى بوقت طعام تاحال رواج

دارد وهمچنين لوحه گرى بوقت مرگ از ايام جاهليت تاحال

شائع است وحديث مذكور بر حرمت مزمار درين حالت مخصوص

بجهت مشابهت با كفار دلالت مى كند پس لعن ومذمت

[illegible]

بمطلق مزامیر که در این چنین حالت نباشد تجاوز نخواهد کرد
و در همین معنی چند احادیث بعبارات و روایات مختلفه وارد اند
اکثر آن نقل کرده میآید و عادت تاویل و بیان مورد ضرور نمینماید
حدیث دوم عن ابی امامه رضی الله عنه قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل بعثنی هدی و رحمة للعالمین
و امرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان والصلیب و امر الجاهلیة
وحلف ربی بعزته وجلاله لا یشرب عبد من عبادی جرعة من
خمر متعمدا فی الدنیا الا سقیت مکانها من الصدید یوم القیامه
مغفورا له او معذباً و لا ترکها من مخافتی الا سقیت ایاه من حظیرة
القدس رواه ابوداؤد والطیالسی **حدیث** سیوم عن ابن
عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله
حرم علی امتی الخمر والمیسر والکوبة رواه احمد ابن حنبل وابوداود
و رواه البیهقی **حدیث** چهارم عن ابی هریره رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یمسخ قوم من امتی
فی آخر الزمان قردة وخنازیر قالوا یا رسول الله من مسلمین

قال نعم يشهدون ان لا اله الا الله واني رسول الله ويصومون ويصلون قالوا فما بالهم يا رسول الله قال اتخذوا المعازف والقينات والدفوف وشربوا هذه الاشربة فباتوا على شرابهم ولهوهم فاصبحوا قردة وخنازير رواه ابن مسعود وابن حبان وغيره وابي عن سهل ابن سعد رضي الله عنهما قال رسول الله صلعم يكون في هذه الامة خسف ومسخ وقذف قيل متى يا رسول الله قال اذا ظهرت القينات والمعازف واستحلت الخمر رواه عبد ابن حميد في مسنده عن عبد الرحمن ابن يزيد واحمد ابن ابي داود وابن ماجة والبيهقي

حديث پنجم عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله حرم القينة وبيعها وثمنها وتعليمها والاستماع اليها ثم قرأ ومن الناس من يشتري لهو الحديث رواه ابن ابي الدنيا في ذم الملاهي وابن مردويه

حديث ششم عن ابي امامة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تبيعوا القينات ولا تشتروهن ولا تعلموهن ولا خير في تجارتهن وثمنهن حرام وفي هذا نزلت هذه الآية ومن الناس

من يشتري لهو الحديث رواه سعيد ابن منصور واحمد وترمذي

وابن ماجة رضي الله تعالى عنهم حديث ہفتم عن ابي سعيد الخدري رضه

انه قال جاء رجل الى رسول الله صلعم فقال يا رسول الله اني

اشتري الجواري فاعلمهن الغناء واسمعهن فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم ويلك بالغناء امرت اما علمت ان الله

قد لعن من فوق عرشه مشتري الجواري ومعلمهن الغناء رواه

صاحب الحمادي حديث ہشتم عن ابي عامر رضه قال سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن من امتي اقوام

يستحلون الحر والحرير والخمر والمعازف ولينزلن اقوام الى

جنب علم يروح عليهم بسارحة لهم يأتيهم رجل لحاجة فيقولون

ارجع الينا غدا فيبيتهم الله ويضع العلم ويمسخ اخرين قردة وخنازير

الى يوم القيمة رواه صاحب المشكوة في باب البكاء والخوف

عن البخاري حديث نہم عن ابي هريره رضه انه قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتخذ الفيء دولا والامانة

مغنما والزكوة مغرما وتعلم لغير الدين واطاع الرجل امرته

یحبق امہ وادنی صدیقہ واعصی اباہ وظہرت الاصوات فی المساجد وساد القبیلۃ فاسقہم وکان زعیم القوم ارذلہم واکرم الرجل مخافۃ شرہ وظہرت القینات والمعازف وشربت الخمور ولعنت ہذہ الامۃ اولہم فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء وزلزلۃ وخسفا ومسخا وقذفا وآیات تتابع کنظام قطع سلکہ فتتابع رواہ صاحب المشکوۃ فی باب اشراط الساعۃ عن الترمذی **حدیث** دہم عن حذیفۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرؤا القران بلحون العرب واصواتہا وایاکم ولحون اہل الفسق ولحون اہل الکتابین وسیجی بعدی قوم یرجعون بالقران ترجیع الغناء والنوح لا یجاوز حناجرہم مفتونۃ قلوبہم وقلوب الذین یعجبہم شانہم رواہ صاحب المشکوۃ عن البیہقی فی شعب الایمان **توضیح**

ہرکہ درین احادیث عشرہ غور و تامل خواہد کرد خواہد دانست کہ حدیثی ازآن مخالف مطلب مولف نیست بلکہ ہمہ بر صدق دعوی او گواہ عادل اند چہ کرات و مرات ترقیم یافتہ کہ در تحریم و تذمیم غنای منکر احادیث صحیحہ البتہ ورود یافتہ اند

۱۳۴۹ جواب احادیث عشرہ مذکورہ

الطف از انہمہ جزاہ اللہ خیرا

و تفصیل غنای منکر هم جابجا تشریح یافته و بحکم اذا تکرر تقرر
باز مشرح میگردد که غنای منکر همانست که بوضع مخصوص
کفار در رسم جاهلیت و یا مقرون بآلات ملاهی و معارف در صحبت
عیش شراب خواری باشد یا بنیت باز داشتن از استماع
قران یا استهزا بر کلام نبی آخر الزمان یا اهانت دین باشد
یا باراده اکتساب مال آنرا پیشه خود گردانند و سرایند بدون
آنکه پیشتر اجرت بگیرد یا بسبب مشغولی آن ترک فرایض و واجبات
بحالت صحت و ثبات هوش نماید چنانچه تفصیل شرایط بطور
اهل شریعت گذشته است و شرایط ملزومه اهل طریقت خواهد آمد
ان شاء الله تعالی هرچند احتمال همین معنی باقیست که تحریم غنا حدیثی
دیگر سوای احادیث مذکوره بهم رسانند لیکن نزد خرد صواب اندیش
مرجع آن حدیث بجز طرق اربعه مذکوره دیگر نخواهد بود یعنی
اگر حدیث مذکوره مشتمل یکی از اسباب منکره مذکوره خواهد بود
در مورد خاص دلیل حرمت شدن میتواند چنانچه احادیث
عشره گذشتند و اگر مشتمل بر مذمت مطلق غنا باشد که در آن

ذکر منکری نیست بموجب قاعده اصول آن مطلق محمول خواهد بود
بر مقید منکر کالامر و الاحادیث مذکور غیر صحیح و موضوع و بی اصل
خواهد بود که احتجاج را نشاید **سؤال** اگر کسی گوید که حدیث
نافع مولی عبد الله ابن عمر که نزد فقها دلیل حرمت مزامیر است در کتب
صحاح موجود است و مشتمل بر خصوصیت منکری نیست حدیث مذکور
از هر چهار طرق محصوره بیرون است **جواب** اینکه اگرچه ترجمه
حدیث مذکور مع جواب شافی آن در نغمهٔ ثالث قانون سوم نموده
است لیکن برای تسلی سائل حدیث مذکور بعبارته نقل کرده میآید
فی جامع الاصول عن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق
فسمع مزمارا فوضع اصبعیه علی اذنیه ونأی عن الطریق الی الجانب
الآخر ثم قال لی یا نافع هل تسمع شیئا قلت لا فرفع اصبعیه قال
کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمع صوت یراع
فصنع مثل ما صنعت قال نافع وکنت اذ ذاک صغیرا **انتهی**
قطع نظر از انکه محدثین در صحت این حدیث کلام کرده اند و اگر صحیح باشد
تاهم قول رسول نیست بلکه قول صحابی متضمن نقل فعل رسول است

۱۲۹ [illegible]
[illegible]

پس احادیث صحیح مرفوع اباحت را معارض شدن نمیتوانند
معهذا از مدعی باید پرسید که درین حدیث کدام لفظ بر حرمت
مزمار خصوصاً و بحرمت غنا و دیگر آلاتش عموماً دلالت میکند
موافق قاعده اصول بیانش واجبست و لوجوبا شیکه در نغمه
ثالثه قانون سیوم ترقیم یافته حدیث مذکور دلیل اباحت مزمار
از روی عبارت و دلیل اباحت دیگر آلات غناست از روی
دلالت زیرا که اگر شنیدن مزمار حرام بودی جناب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ابو ازینده آنرا زجر فرمودی و عبد الله ابن عمر را که
نابالغ و قلیل القدر بوده اند برای شنیدن آن اذن نکردی
بلکه ایشانرا میفرمودی که تو نیز گوش خود بند کن پس ازین معلوم
شد که آنچه علمای محققین در وجه بند کردن آنحضرت گوش
خود را نوشته اند که سماع آن مخل امور باطنی بود یا جناب
رسالت مآب بسبب رقت قلب متحمل صدای خوش مزمار نشدند
بنفسه نفس الامری است و اگر این وجه نباشد ترک معروف
بر جناب پیغمبر لازم میاید نعوذ بالله منها باب ثالث در جواز

مورد آیات قرآنیه که مخالفین بدان تمسک میکنند هرچند بعد اثبات اباحت
مطلق غنا و مطلق مزامیر بر وفق اصول و فروع مذاهب اربعه [illegible]
ضرورت ابطال قول مخالف نمانده [illegible] لیکن در [illegible] مقام [illegible]
با شبهه که رفع آن بنا بر خصوصیات [illegible] خواهی دین واجب
افتاده و آن اینست **سؤال** اگر کسی گوید که هرگاه اباحت غنا
موافق اقوال مجتهدین اربعه بل باتفاق علمای اهل سنت و جماعه
باثبات رسید پس در کتب فریقین روایات حرمت غنا
مع دلایل و براهین بچه سبب یافته میشود اگر در مطلق غنا فیما بین
المجتهدین اختلاف بودی تخالف علمای یک مذهب با مذهب
دیگر گنجایش داشت هرگاه اصولا همه باتفاق [illegible] باشی که هیچ
تناقض و تخالف از بنیاد مستاصل شدی **جوابش** اینکه
علمای مذکور ناهی نشده است مگر بسبب عدم اطلاع بر کلیات
دین و گمراهی منکرین از سلوک راه یقین و [illegible]
از باب غنا [illegible]
[illegible] احکام [illegible]

[illegible]

مذکور پیدا است و رفع همچون خیالات موقوف است بر پیدا شدن
چند و معالجه به فکر صحیح و رای صایب و ذالک فضل الله یؤتیه
من یشاء **تنبیه اول** در شناخت میزان شرعی
از اینکه شارع را تکلیف مکلفین با احکام چه قسم منظور است
در کتاب و سنت حاکم به عزیمت اند فقط یا در بعضی رخصت هم [illegible]
رخصت هر دو **تنبیه ثانی** در شناخت مراد و سوا [illegible]
که آنچه از شارع دریافته حسب و سعت آن [illegible]
یا نه و هر مجتهد را در حق مجتهد دیگر چه اعتقاد باید و [illegible]
ایشان اختلاف است یا توسیع و همه بر صواب اند یا بعضی
بر صواب بعضی بر خطا **تنبیه ثالث** در شناخت [illegible]
والاعتقاد هر مقلد و اینکه مقلد یک مذهب را با [illegible]
دیگر چه اعتقادی باید و مقلدین هر یک مذهب را با هم [illegible] سلوک
می شاید **تنبیه رابع** در امور یکه منشاء اختلاف فقها بین
مجتهدین میشوند و سبل رفع اختلاف و توافق آراء [illegible]
تنبیه خامس در اغراض که مبناء اختلاف [illegible]

علمای تابعین یک مذہب بباشد مسن قطع تنازع مشاجرہ
مہد توفیق و تطبیق اقوال مختلفہ متاخرین حتی الوسع والامکان
و تزییف قول مرجوح و تفنید و تائید قول راجح بکلیات شرعیہ

تنبیہ اول قال اللہ تعالی شرع لکم من الدین ما وصی بہ
نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا بہ ابراہیم و موسی و عیسی
ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیہ وکذا قولہ تعالی ان ہذا صراطی
مستقیما فاتبعوہ ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ وقولہ تعالی
یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وقولہ سبحانہ ما جعل علیکم
فی الدین من حرج وقولہ تعالی فاتقوا اللہ ما استطعتم وقولہ
تعالی لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا وقولہ تعالی ان اللہ
بالناس لرؤف الرحیم وکذا الاحادیث فی
ذلک المعنی کثیرۃ منہا قولہ صلی اللہ علیہ
وسلم الدین یسر ولا یشاد ہذا الدین احد الا غلبہ
ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لمن بایعہ
علی السمع والطاعۃ فی المنشط والمکرہ فیما استطعتم ومنہا

[illegible]

قوله صلى الله عليه وسلم اذا امرتكم بامر فأتوا منه ما استطعتم ومنها
قوله صلى الله عليه وسلم يسروا ولا تعسروا وبشروا ولا تنفروا
ومنها قوله صلى الله عليه وسلم اختلاف امتي رحمة ومثل ذلك
کثیر ازین همه اقوال خدا ورسول او صلى الله عليه وسلم واضح
گردید که اصل شریعت بحریست با صفا که دران کدورت
اختلاف وغبار حرج واختلاف اصلا راه ندارد ومقصود
شارع تکالیف مکلفین بقدر تحمل نفس ووسعت امکان ایشان است واز
چشمه واحد اگر صد هزار نهر جاری نمایند مبدا و معاد آن
سوا آن بحر مذکور نخواهد بود و امواج دریای شریعت امر ونهی
است من حیث التخفیف والتشدید یعنی باعتبار رخصت
وعزیمت بلحاظ تفاوت طاقت مکلفین ویشهد علی ما قلنا
کلام العارف الربانی الشیخ عبد الوهاب الشعرانی حیث قال رض
اذا علمت ذلک واردت ان تعلم ما ادعیناه من دخول
جمیع اقوال الائمة المجتهدین ومقلدیهم الى یوم الدین فی شعائر
نور الشریعة المطهرة بحیث لا یری قولا واحدا منها خارجا

[illegible]

[illegible] المعتاد [illegible] وقال يا أخي فيما أرشدك الله إليه فذلك
الذي [illegible] أن الشريعة المطهرة جارية من حيث
الأمر والنهي [illegible] تخفيف وتشديد لا على مرتبة واحدة كما يظنه
بعض المقلدين [illegible] ولذلك وقع بينهم الخلاف وشبه التناقض ولا
تناقض في [illegible] في نفس الأمر كما سيأتي إيضاحه في الفصول
الآتية إن شاء الله تعالى فإن مجموع الشريعة يرجع إلى أمر ونهي
وكل منهما ينقسم عند العلماء إلى مرتبتين تخفيف وتشديد وأما الحكم
الخامس الذي هو المباح فهو مستوي الطرفين وقد يرجع
بالنية الصالحة إلى قسم الأمر وبالنية الفاسدة إلى قسم المكروه وبيان
مجموع أحكام الشريعة وإيضاح ذلك أن من الأئمة من حمل
مطلق الأمر على الوجوب الجازم ومنهم من حمله على الندب ومنهم
من حمل مطلق النهي على التحريم ومنهم من حمله على الكراهة ثم إن
لكل من المرتبتين رجالا في حال مباشرتهم التكاليف فمن قوي
منهم من حيث إيمانه ومن حيث جسمه خوطب بالعزيمة والتشديد
الوارد في الشريعة صريحا أو المستنبط منها في مذهب ذلك المكلف

وغيره ممن ضعف منهم من حيث مرتبة [illegible]
بالرخصة والتخفيف الوارد في الشريعة لان ذلك [illegible]
سيما في مذهب ذلك المكلف او مذهب غيره كما اشار اليه
قوله تعالى فاتقوا الله ما استطعتم [illegible] وقوله صلى
الله عليه وسلم اذا امرتكم بامر فأتوا منه ما استطعتم [illegible]
المذكور بالنزول الى مرتبة الرخصة [illegible] مع القدرة على العمل
بالعزيمة والتشديد لان ذلك كالتلاعب بالدين كما سيأتي
ايضاحه في الفصول الآتية ان شاء الله تعالى وكذلك لا يكلف
الضعيف المذكور بالصعود الى مرتبة العزيمة والتشديد العمل
بذلك كما [illegible] لو تكلف [illegible]
[illegible] بالضعيف [illegible]
[illegible]
[illegible] في مقام [illegible]
ومن كلامه [illegible] قال [illegible]
الى الاطلاع على عين الشريعة المطهرة التي [illegible] الانسان

اعتراف جميع المجتهدين بمذاهبهم منها لتشهد بتساويها كلها في
الصحة كشفا ويقينا لا ايمانا وتسليما ولا ظنا وتخمينا فالجواب طريق الوصول
الى ذلك السلوك على يد شيخ عارف بالميزان كل حركة وسكون بشرط
ان يسلم نفسه يتصرف فيها كيف شاء في اموالها وعيالها كيف
شاء مع انشراح قلب المريد لذلك كل الانشراح واما من
يقول له الشيخ طلق امرأتك او اسقط حقك من مالك او وظيفتك
مثلا فيتوقف فلا يشم من علم الشريعة طريق الوصول الى عين الشريعة
المذكورة رائحة ولو عبد الله بعمل الف عام فان قال قائل
فهل ثم شروط اخر في حال السلوك فالجواب نعم من الشروط
ان لا يمكث لحظة على حدث في ليل او نهار ولا يفطر مدة
سلوكه ولا ياكل شيئا فيه روح من حيوان ولا يفطر اذا صام
الا عند حصول الاضطرار ولا ياكل من طعام احد لا يتورع
في كسبه كمن يطعم الناس لاجل صلاحه وزهده وكمن يبيع
على من لم يتورع من الفلاحين واعوان الولاة والقضاة
وان لا يغفل عن الله تعالى لحظة ثم يديم مراقبته ليلا

ونهارًا فتارة يشهد نفسه في مقام الاحسان كانه يرى ربه وتارة
يشهد نفسه في مقام الايقان بعد الاحسان فيرى ربه ينظر اليه
على الدوام ايمانًا بذلك لا شهودا اوذلك لان هذا اكمل
في مقام التنزيه لله عز وجل من شهود العبد كانه يرى ربه لانه
لا يشهد الا ما قام في مخيلته وتعالى الله تعالى عن كل شئ خطر
بالبال فافهم **تنبيه ثاني** در شناخت مدار ومعيار مجتهدين
ومعنى اختلاف مذاهب واعتقاد مجتهدين با یکدیگر وطریق سلوک
هر مقلد نسبت امام خود وامام دیگر قال العالم الرباني الشيخ
عبد الوهاب الشعراني قوله صلى الله عليه وسلم اختلاف
امتي رحمة اي توسعة عليهم وعلى اتباعهم في وقايع الاحوال
المتعلقة بفروع الشريعة وليس المراد اختلافهم في الاصول
كالتوحيد وقواعده وقال بعضهم المراد به اختلافهم في الحرف والصناعات
وسياتي ان السلف كانوا يكرهون لفظ الاختلاف ويقولون
رحمة ذلك توسعة خوفا ان يفهم احد من العوام من الاختلاف
خلاف المراد وقد كان سفيان الثوري رحمه الله يقول لا تقولوا

اختلف العلماء في كذا وقد لو اتفق جميع العلماء على الامة

كذا ومن الدليل على صحة مرتبتي الميزان ايضا من قول الائمة

قول امامنا الشافعي وغيره رضي الله عنهم اعمال الحديثين ان امكن والقول

بحملهما على حالين اولى من الغاء احدهما فعلم ان من طعن في

صحة هذه الميزان لا يخلو اما ان يطعن فيما شددت فيه او خففت

فيه لكون امامه قال بضده فنقول له ان كلا من هذين الامرين

جاءت به الشريعة وامامك لا يجهل مثل ذلك فاذا اخذ

امامك بتشديد او تخفيف فهو مسلم لكن اخلى المرتبة الاخرى

ضرورة فيجب على كل من مقلديه اعتقاد ان امامه لو عرض عليه

حال من عجز عن فعل العزيمة التي قال هو بها لافتاه بالرخصة

قال بها غيره اجتهادا منه لهذا العاجز لا تقليدا لذلك

الامام الذي قال بها او كان يقر ذلك المجتهد على الفتوى بها وكل

من امعن في النظر في كلام الائمة المجتهدين رضي الله عنهم اجمعين

وجد كل مجتهد يخفف تارة ويشدد اخرى بحسب ما ظهر له من

ادلة الشريعة فان لم يجتهد لم يتبع الا ما وجد من كلام الشارع

لا يجرح في استنباطه عنه ابداً وغاية كلام المجتهد انه اوضح كلام الشارع
للعامة بلسان يفهمونه لما عندهم من الحجاب ولو ان حجابهم رفع لفهموا
كلام الشارع كما فهمه المجتهدون ولم يحتاجوا الى من يشرح لهم وقد قدمنا
آنفاً ان احداً من المجتهدين لم يشدد في امر او يخفف فيه الا تبعاً
للشارع فما راى الشارع شدد فيه شدد وما راه خفف فيه خفف
فيا ما لو احب شعار الدين سواء واقع التشديد في فعل الاعراف أو
النهي وجميع المجتهدين على ذلك كما يعرف من سبر مذاهبهم

تنبيه ثالث در شناخت دستور العمل و الاعتقاد بر مقلد

ومن كلامه رحمه الله عليه فالحق الذي يجب اعتقاده في سائر
الائمة رضي الله عنهم انهم انما كانوا يفتون كل احد بما يناسب
حاله من تخفيف او تشديد في سائر ابواب العبادات والمعاملات
ومن نازعنا في ذلك من المقلدين فليأتنا بنقل صحيح السند
عنهم بانهم كانوا يعممون الحكم الذي يفتون به الناس في حق
كل قوي وضعيف ونحن نوافقه على زعمه ولعله لا يجد
في ذلك نقلاً عنهم متصل السند منهم اليه ابداً على هذا الوجه

فان من المعلوم ان اقوال جميع المجتهدين بالنسبة لادلة الشريعة من
تخفيف او تشديد كما مر اتفا بحكم المطابقة فما صرحت الشريعة بحكمه
لا يمكن لاحد منهم الخروج عنه ابدا وما اجملته فان المجتهدين يرجعون فيه
الى قسمين قسم تخفيف وقسم تشديد بحسب ما ظهر له من المدارك
او لغة العرب كما يعرف ذلك من سبر مذاهب الائمة وذلك
نحو حديث انما الاعمال بالنيات او حديث لا وضوء لمن لم
يذكر اسم الله عليه او لا صلوة الا بفاتحة الكتاب او لا صلوة
لجار المسجد الا في المسجد فان من المجتهدين من قال لا صلوة ولا
وضوء لمن ذكر يصح اصلا ومنهم من قال لا صلوة كاملة ولا وضوء
كاملا ولفظ الاحاديث المذكورة يشهد على ان لكل واحد لا سبيل
الا حدهما ان يهدم قول الاخر جملة **تنبيه رابع** وايضا من
كلامه رحمه الله عليه فان قلت ان الائمة المجتهدين قد كانوا
من الكمل متفقين لاطلاعهم على عين الشريعة كما تقدم فكيف
كانوا يعقدون المناظرة مع بعضهم بعضا مع ان ذلك
ينافي مقام من اشرف على عين الشريعة الاولى ورأى اتصال

[illegible]

المذاهب المجتهدين كلها بعين الشريعة فالجواب قد يكون مجلس
الائمة بالمناظرة بين الائمة انما وقع منهم قبل بلوغ المقام الكشفي
واطلاعهم على اتصال جميع مذاهب المجتهدين بعين الشريعة
الكبرى فان من لازم المناظرة ادحاض حجة الخصم والا كانت المناظرة
عبثا ويحتمل ان مجلس المناظرة كان من مجتهد وغير مجتهد فطلب المجتهد
بالمناظرة ترقية ذلك الناقص الى مقام الكمال لا ادحاض حجته
من كل وجه ويحتمل ايضا ان يكون مجلس المناظرة انما كان
لبيان الاكمل والافضل ليعمل احدهم به ويرشد اصحابه الى
العمل به من حيث انه ارقى في مقام الاسلام او الايمان او
الاحسان او الايقان وايضاح ذلك ان كل مجتهد يشهد صحة
قول صاحبه ولذلك قالوا من شان المجتهد لا ينكر على مجتهد
لانه يرى قول خصمه لا يخرج عن احدى مرتبتي الشريعة وان
خصمه على هدى من ربه في قوله ونعم مقام رفيع ومقام
ارفع منتهى فان قلت فما الحكم فيما اذا وجد الطالب
حديثين او قولين او اقوالا لا يعرف الناسخ

من الحدیثین ولا المتاخرین القولین او الاقوال فما ذا یفعل فالجواب
سبیله ان یعمل بهذا الحدیث او بالقول تارة وبالقول الآخر
تارة ویقدم الاحوط منهما علی غیره فی الامر والنهی وان کان
احدهما منسوخا او رجع عنه المجتهد فی نفس الامر فذلک لا یقدح
فی العمل **تنبیه خامس** در اسباب واغراضیکه
منشای مزید اختلاف فیما بین علمای متاخرین بوده آ
در سبیل رفع خلاف وقطع نزاع بدانکه بواعث اختلاف
علما در جمیع مسایل مختلفه عموما ودر مسئلهٔ ما خصوصا مانند
موجبات است که در وضع حدیث گذشته بیانش آنکه گاهی
خود تحریم یافت که در حق متقی عملا ترک سماع ترجیح دارد
بفعل آن والتزام بر ترک چیزی نمیشود یا داسته که متقی
آن چیز را بر خود حرام نکرده اند که در حق دیگران حلال و طیب
باشد چنانچه آیه کریمه یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک از آن خبر میدهد
پس در قرنهای بعضی از علمای اتقیا ان بودند که ایشان
نظر باولویت عمل ترک سماع کرده التزام به تقوی خود حرام [illegible]

از اتباع این گروه حق پژوه کسانی که محققین و محتاط بودند از
اساتذه خود تحقیق نموده حکم تفصیلی در جانب عمل و اعتقاد و اقران
بمنکر و عدم اقران بآن دریافتند و در کتب مصنفه خود ها
تفصیل وار نوشتند مثل قدوة الموحدین زبدة المحققین شیخ محمد
ابن علی العربی و صاحب قوت القلوب و امام محمد الغزالی و امام احمد
غزالی و شارح البزدوی و شارح الکافی و صاحب البدایع الحنفیه
و مصنف المحیط و شارح الکبیر و صاحب فتح القدیر و شارح در المختار
و مصنف الزیلعی و الوسیط و الوجیز الکردری و مصنف الاوراد
و صاحب التذکرة الحمدونیة و صاحب القواعد و صاحب البیان
و صاحب البستان و کسانیکه وقت پسند نمودند در کتب مصنفه
خود ها مجمل نوشتند که فلان فلان مقتدای ما ترک نموده
و می گفتند که نزد ما حرام است مگر در فلان فلان مقام
مثل صاحب الهدایه و شارح الوقایه و مصنف الکنز و قاضی خان
و صاحب الذخیره و غیرهم و طائفه که بعد ازین گروه در این ملک
تصنیف ها کردند اختصار و احتیاط تنها مختلف بود بعضی

آن بوده‌اند که زهد و تقوی بر آنها غالب بوده و در حفظشان قصوری
راه یافت و بر کتب حدیث و اصول عند التصنیف رجوع نکردند
حرمت اتفاقی را که در ذهن راسخ داشتند حرمت مطلقه نوشتند
و بعضی آن بوده‌اند که ابتدا از غلط کرده در آخر عمر خود دانا
متنبه و آگاه شدند مگر دست نداشتند که غلطی با اینها منسوب شود یا خود
اعتراف بان نمایند و بعضی مخالفین مذهب بنابر نصرت دین خود
در کتب حنفی و شافعی بعض مسایل برخلاف مذهب آنها داخل
کرده‌اند و نسخ محرفات را شهرت داده چنانچه تفصیل این تصرفات
در تحفه اثنا عشریه درکیدهای ودوم مسطور است و بعضی بقصد
تقرب سلاطین تصنیفها کرده‌اند در آن حسب خواهش سلطان وقت
افراط و تفریط ها نموده پروای آن‌معنی نکردند که کلام ما موافق اصول
و کلیات دین باشد یا نباشد این بود منشای اختلاف در کتب
فقها اکنون سبیل رفع اختلاف و قطع تناقض باید شنید چون
در علمای متاخرین نیز اکثر صاحب ورع و تقوی بوده‌اند
و به نیت ایشان علام القلوب آگاه است لهذا اظنوا بالمؤمنین

بعضی مسائل برخلاف مذهب آنها داخل کرده‌اند

بعضی مخالفین بنابر نصرت [illegible] در کتب [illegible]

خبر الکلام همه راجع الی الامکان بر محمل نیک حمل باید نمود و باز گفت
کسانیکه بالتفصیل حکم حرمت نوشته اند مراد انها از غنا غنای خاص
است که مقترن بملاهی و معازف و مشارب محرمه باشد و اصل
مطلب و مراد انها همان است که از روی احادیث صحیح ثابت گشته و متقدمین
پیروی ان کرده اند و کسانیکه تفصیل اباحت در ضمن نسخه
نوشته اند و در ماورای آن نهی نموده اند نظر انها بهمین است
که مردم آخر الزمان بسبب سستی دین و ضعف ایمان از مباحات
بشبهات و از شبهات بمحرمات قدم می نهند لهذا از جهت زجر و توبیخ
سوای مواضع مستثنات حکم بعدم جواز نوشته آمده اند چنانچه
همین از شرایط و قیود انها صاف مستنبط میگردد مثل لا یملها حلال
ولغیرها حرام و مثل ذلک آمدیم بر کلام کسانیکه در جانب تحریم
افراط نموده من کل الوجوه حرام گفته هیچ جای برای اباحت باقی
نگذاشته اند و سامع و مستحل آنرا کافر و نامقبول الشهاده و جریمه
باین الزوجه نوشته اند مثل صاحب جامع تاتارخانیه و غیرهم
من المفرطین که اصل مستند شان همین سابق الذکر مستند لیس

در کلام اینچنین بزرگان غور باید کرد اگر موافق اصول و
کلیات دین تاویل پذیر باشد البته بعد تاویل معقول باید
و اگر مخالف قوانین اصول و فروع باشد مطروح و مردود باید
هرگاه سبیل رفع اختلاف و قطع نزاع قرار یافته
بنقل همه روایات حرمت احتیاج نمانده صرف همان
روایت شدید و غلیظ که نزد مدعی حلوای لب دوده
است مشتی نمونه خرواری نقل میکنم و در توفیق و تطبیق
با کلیات دین از علما و عقلا اهل اسلام محاکمه میخواهم
الا بالله و لا حول و لا قوت الا بالله محاکمه فی القنادی
من کتاب الاستحسان و الکراهیة من سمع الغنا من المغنی
و غیره فتحسن ذلک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال
بناء علی انه ابطل حکم الشریعة فلا یکون مومنا عند کل مجتهد
و لا یقبل الله طاعته و احبط الله کل حسناته و بانت
منه امراته فان تاب لا یقبل لقول و بالله التوفیق کلام
من اوله الی اخره مخالف الکتاب و السنة بل خلاف

زیرا که سماع غنا هیچ امام از علمای موافق و مخالف شرک نگفته
است و نه کسی در اقسام کفر شمرده غایت الامر آنچه اهل تحریم نوشته اند
انه معصیة او کبیرة پس مخالفت قران لقوله تعالی اذا جاءک الذین
یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه
من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح
فانه غفور الرحیم ولقوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ولقوله تعالی
ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
ولقوله تعالی رحمتی وسعت کل شیء پس بجز شرک هیچ معصیت
و گناه کبیره و صغیره نیست که توبه بر آن مقبول نباشد و مرتکب
آن فی الحال کافر و مرتد گردد محبوط الحسنات بل توبه از
کفر و شرک هم قبل از موت بالاتفاق مقبول است
و هیچ جا در قران مجید نیامده که غنا یا فلان گناه
سبب بینونت زوجه میگردد اما مخالفت سنت پس ازین
راه هست که در حدیث صحیح آمده من قال لا اله الا الله

دخل الجنة وان زنی وان سرق ثلاثا وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ثلاث من اصل الایمان الکف
عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب ولا تخرجه من الاسلام بعمل وعن النبی
صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب له از روی اصول
مذکوره بنظر کلیات مندرجه بتنبیهات اربعه کتاب وسنت مکذب
کلام مذکور است اما مخالف جمهور علمای است پس بدین جهت است آ
که قدوة المحققین شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه حدیث ثانی
مذکور در شرح مشکوة مینویسد سه خصلت است از جمله اصول
ایمان وقواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پا در افتد
و از بیخ بر کنده شود یکی از آن سه خصلت باز ایستادن از
کسیکه گفت لا اله الا الله لا تکفره بذنب بیان کرده است یعنی کافر
مدان و مگو آنرا که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد از وی
اگرچه کبیره باشد در این رد است بر قول خوارج را که گویند مومن
بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد ولا تخرجه من الاسلام
بعمل و بیرون میاور و حکم مکن به برآمدن او از مسلمانی بعمل

عملی بد که بکند و درین رد است بر قول معتزله را که گویند بنده
بارتکاب کبیره بیرون میآید از اسلام اگرچه در نمیآید در کفر
و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب
کبیره نه مؤمن است و نه کافر و فاسق را قسم ثالث دارند غیر مؤمن
و کافر و نیز شیخ رحمه الله علیه در ترجمه حدیث صنفان امتی
لیس فی الاسلام نصیب المرجیه والقدریه می نویسد بدانکه این حدیث
و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه است لیکن صواب
آنست که مسارعت نباید کرد در تکفیر اهل هوا که براه تاویل روند
زیرا که ایشان اختیار کفر نمی کنند و راضی نیستند بدان
بلکه بتاویل می گریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت
و بذل مجهود می نمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند
و نیافتند آنرا و فرق است میان لزوم کفر و التزام آن
و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط هم درین
است و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هرچه در زبان
ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر ایشان باید زجر و

تشدید و مبالغه در تضلیل ست و در صحت این احادیث نیز نزد

بعضی از علمای محدثین سخن ست والله اعلم انتهی و صاحب الدر المختار

در شرح تنویر الابصار مینویسد والکفر لغة الستر وشرعا تکذیبه

صلی الله علیه وسلم فی شیء مما جاء به من الدین ضرورة

والفاظه تعرف فی الفتاوی بل افردت بالتالیف مع انه لا یفتی

بالکفر بشیء منها الا فیما اتفق المشایخ علیه کما سیجیء قال فی البحر وقد

الزمت نفسی ان لا افتی بشیء منها انتهی و بجای دیگر ست در

در المختار الکفار اصناف خمسة من ینکر الصانع کالدهریة ومن ینکر

الوحدانیة کالثنویة ومن یقر بها ولکن ینکر بعثة الرسل کالفلاسفة

ومن ینکر الکل کالوثنیة ومن یقر بالکل لکن ینکر عموم رسالة المصطفی

علیه السلام کالعیسویة فیکتفی فی الاولین بقول لا اله الا الله وفی

الثالث بقول محمد رسول الله وفی الرابع باحدهما وفی

الخامس بهما مع التبری عن کل دین یخالف دین الاسلام

بدایع و اخر کراهیة الدرر وصنف فیه مستفسر من جهل حاله بل

ثم فی الدرر اشتراط التبری فی کل یهودی و نصرانی

اصناف کفار ۵ عبارت در المختار در بیان

وسئل في فتاوى المصنف وابن نجيم وغيرهما في رجل العادي
الهداية كذا أفتى علماؤنا والذي أفتى بصحته بالشهادتين بلا تبري
لأن التلفظ بهما صار علامة الإسلام فيقبل إن رجع ما لم يعد واعلم
أنه لا يفتى بتكفير مسلم أمكن حمل كلامه على محمل حسن أو كان في كفره
خلاف ولو كان ذلك رواية ضعيفة كما حرره في البحر وعزاه
في الأشباه إلى الصغرى وفي الدرر وغيرها إذا كان في المسئلة
وجوه توجب الكفر وواحد يمنعه فعلى المفتي الميل بما يمنعه ثم لو نيته
ذلك فمسلم وإلا لم ينفعه حمل المفتي خلافه وينبغي التعوذ بهذا الدعاء
صباحا ومساء فإنه سبب العصمة من الكفر بوعد الصادق الأمين
صلعم اللهم إني أعوذ بك من أن أشرك بك شيئا وأنا أعلم
وأستغفرك لما لا أعلم إنك أنت علام الغيوب وتوبة اليأس
مقبولة دون إيمان اليأس انتهى من باب الارتداد
وفيه أيضا في باب الإمامة وكل من كان من أهل قبلتنا
لا نكفره حتى الخوارج الذين يستحلون دماءنا وأموالنا
وسب أصحاب الرسول وينكرون صفاته تعالى وجواز رؤيته

١٥٥ لكونه عن تاويل وشبهة انتهى ددرفتاوی سراجیه نوشته است
قال حسام الدين رحمه الله عن ابی جعفر الطحاوی رحمة الله عليه قال انه
لايخرج الرجل من الايمان الاجحود ما ادخله فيه كان السيد
الامام الاجل الاستاد ناصر الدين رح يقول ما يتيقن انه
ردة حكم بها وما يشك في انه ردة لايحكم بها لان الثابت لايزول
بالشك مع ان الاسلام يعلو ولا يعلى فينبغي للعالم اذا رفع اليه
هذا ان لايبادر بتكفير اهل الاسلام مع انه يقضي بصحة الاسلام
تحت ظلال السيوف انتهى من باب الفاظ الكفر **روايت**
١٥٦ **دوم** که آنرا بر کفر مستمعین غنا دليل ميگردانند وآنرا
اكثر فقها در فتاوی خود می آرند اینست که در فتاوی تاتارخانیه
واقع شده استماع صوت الملاهی كالضرب بالقصب وغيره ذلك
حرام لانه من الملاهی وقد قال عليه الصلوة والسلام
استماع الملاهی معصية والجلوس عليها فسق والتلذذ بها
من الكفر وجه استدلال اینکه غنا داخل ملاهی است بمزامير باشد
یا بلا مزامیر ومستمعان ازان متلذذ می شوند ويقول بعضهم تلذذ بكلا

کراهت ازین سبب مستمع غنا کافر میشود قطع نظر از ضعف وعدم
صحت حدیث مذکور این کج فهمان معنی قول منقول خود را نمی فهمند
ونه در کلام فقهاء محققین نظر میکنند که اینها از کفر چه معنی مراد داشته اند
بعد نقل کردن کلام صاحب در المختار در اینجا ضرور افتاد قال
رحمه الله علیه وفی السراج ودلت المسئلة علی ان الملاهی کلها
حرام ویدخل علیهم بلا اذنهم لانکار المنکر قال ابن مسعود
صوت اللهو والغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء النبات
قلت وفی البزازیة استماع صوت الملاهی کضرب قصب ونحوه
حرام لقوله علیه الصلوة والسلام استماع الملاهی معصیة والجلوس
علیها فسق والتلذذ بها کفر ای بالنعمة فصرف الجوارح الی غیر ما
خلق لاجله کفر بالنعمة لا شکر فالواجب کل الواجب ان یجتنب
کیلا یسمع لما روی انه علیه الصلوة والسلام ادخل اصبعه فی اذنه
عند سماعه واشعار العرب لو فیها ذکر الفسق تکره انتهی او لتغلیظ
الذنب کما فی الاختیار او للاستحلال کما فی النهایة
فائدة ومن ذلک ضرب النوبة للتفاخر فلو للتنبیه فلا باس به

[illegible]

اذا اضطجعت فی ثلثة اوقات لیتذکر ثلاث نفخات من الصور لمناسبة
بینها فبعد العصر الاشارة الی نفخة الفزع وبعد العشاء الی نفخة الموت
وبعد نصف اللیل الی نفخة البعث وتمامه فیما علقه علی المغنی انتهی
در المغنا بین باب الحذر والاباحة صاحب فتاوی برهنه با وجودیکه
در تحریم غنا مفرط است از امام قریشی نقل میکنند بعد نقل
این حدیث روایت میکنند که ذکره التلذذ بها من الکفر یا از جهت
تغلیظ گناه دیا از برای استحلال و علی هذا القیاس کتب دیگر
علما مشحون است که اطلاق کفر هر جا که در حق اهل قبله وارد یافته
مراد از آن کفر حقیقی هرگز نیست بلکه جای بمعنی کفران نعمت
است چنانچه در حدیث تصریح یافته وجای بمعنی نافرمانی
است وجای بمعنی معصیت تشدیدا وتغلیظا واقع شده
اکنون تحیر ازین دارم که کسیکه با این حدیث بر تکفیر مسلمانان جرأت
میکند … اگر دیده چه اول محدثین در صحت این حدیث
سخن … بر تقدیر … صحت بود و آن خاص است
یعنی ملاهی … که بار با تفصیل آن در صدد گذشته سیوم

در باداش استماع و لواز ملاهی محرمه نزد عسکر تکفیر نیست
چهارم بجمله علمای محققین مذکورین احدی تصریح نکرده که مراد
از ملاهی در بین حدیث غناست پس بدون تحقیق حقیقت حال
و محاوره و موارد استعمال مثل الفاظ ظاهره از ملاهی محرمه
غنا مراد گرفتن و مستمع غنا را علی الاطلاق کافر گفتن غیر از
کجرائی و نافهمی چه می تواند سند داشت بعد ملاحظه روایات
مذکوره هویدا گردید که ارتداد و کفر مستمع الغنا چنانکه مطلب
روایت متقدمه بود نه بطور خوارج و معتزلی به ثبوت میرسد
و نه بطور اهل سنت و جماعت کما لا یخفی علی المتامل وقدم آنکه
از روی همین کلیات اصول و فروع که در رد روایت مذکوره
ترقیم یافته کفر شخصی که بتمسک روایت مردوده مذکوره تکفیر
مستمع غنا موافق مضمون روایت مرقومه مضر باشد ثابت میشود
یا نه قیاس میخواهد که ثابت گردد زیرا که سماع غنای مطلق
بعموم اینکه از معنی باشد یا غیر معنی از آنحضرت صلعم
بالاجماع ثابت است که هیچ فرد از اهل اسلام منکر آن نمی باشد

باشیعی خارجی باشد یا معتزلی منکر آن نیست پس به شهود حکم
روایت مذکوره آنحضرت صلعم قطعاً داخل می شوند و نسبت ارتداد
و کفر بجناب مقدس رسالت صلعم بالاتفاق موجب کفر است
پس در حق مدعی صادق آمد من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه

روایت سوم که به تقلید آن همه اهل فساد می باشد
تحریم غنا می نمایند بسبب عدم قوت اجتهاد و صراط مستقیم
تحقیق کم کرده بر راه خطای پویند آنست که در باب الکراهیة
کتاب هدایه واقع شده قال ومن دعی الی ولیمة او طعام
فوجد ثمه لعباً او غناء فلا بأس بان یقعد و یأکل قال
ابو حنیفه رحمه الله ابتلیت بهذا مرة فصبرت وهذا لان اجابة الدعوة
سنة قال علیه السلام من لم یجب الدعوة فقد عصی ابا القاسم
فلا یترکها لما اقترنت به من البدعة من غیره کصلوة الجنازة
واجبة الاقامة وان حضرتها نیاحة فان قدر علی المنع
منعهم وان لم یقدر یصبر وهذا اذا لم یکن مقتدی فان
کان مقتدی ولم یقدر علی منعهم یخرج ولا یقعد لان

جواب روایت سوم

فی ذلک شین الدین وفتح باب المعصیة علی المسلمین والمحکی
عن ابی حنیفة رح فی الکتاب کان قبل ان یصیر مقتدی
ولو کان ذلک علی المائدة لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن
مقتدی لقوله تعالی فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین
هذا کله بعد الحضور وان علم قبل الحضور لا یحضر لانه
لم یلزمه حق الدعوة بخلاف ما اذا هجم علیه لانه قد لزمه
ودلت المسئلة علی ان الملاهی کلها حرام حتی التغنی بضرب القصب
وکذا قول ابی حنیفة رح ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون
انتهی جواب اینکه ازین روایت هیچ معنی ونکی نخواهد فهمید
که مذهب صاحب هدایه حرمت غنای مطلق است یا جلوس در
مجلس غنا نزد وی رضی الله عنه کفر و معصیت است زیراکه
این فهم برخلاف عبارت النص کتاب است چه ترجمه
عبارت متن همین است هرکه خوانده شود بسوی مهمانی یا بسوی
طعام پس بیاید در آن مجلس چیزی لعب یا سرود پس هیچ
ضایقه نیست که انجا بنشیند و بخورد باتفاق جمیع فقهاء

اصولیین لا باس در جواز مستعمل میشود کما صرح به فی الاشباه
والنظایر درین صورت اصل مسئله متن همین قدرست آنکه هرکه
در مجلسی مدعو باشد و در آنجا غنا یا لعب یا نشستن و طعام
خوردن آنجا جایز هست نزد امام رضی الله عنه و عبارت
دلیل بر آن تصحیح و تاکید اصل مسئله است زیرا که قوله
وقال ابوحنیفه رح ابتلیت بهذا مره فصبرت تا قوله فلا ینبغی
لها القعود بعد الذکری من قبل و دفع بعمل مقتدرست تقریر
سوال میشود که این مانع جواز جلوس در مجالس غنا حکم کرده
واز امام منقول هست ابتلیت بهذا مره فصبرت و لفظ صبرت
بر عدم جواز دلالت میکند زیرا که صبر بر مصیبت میشود
و در مباح شرعی مصیبتی نیست مطلب شارح از جواب
سوال مذکور این است که لفظ صبرت دلیل عدم جواز
نیست بلکه دلیل ترک اولی است چنانچه وجه ترک اولی بیان
کرد بقوله لان اجابة الدعوة سنة الی آخره وقوله کالصلوة
الجنازة واجبة الاقامة وان حضرتها نیاحة تشغیل مسئله

واست متن بعد بیان میکنند که در صورت پیش آمدن منکر
در حق مقتدی چه می باید تا قوله فان قدر علی المنع منعهم والا
یخرج بعد ازین بیان حکم ملاهی ممنوعه میکنند بقوله دلت المسئلة علی ان
الملاهی کلها حرام حتی التغنی لضرب القضیب برگاه بعد علم لوجوب
دعنا که از قسم بدعت است حضور در مجلس جایز نشد این مسئله
دلالت کرد که ملاهی منکره معموله کفار کلها حرام باشد
وهمچنین قول امام که ابتلیت بهذا مرة فصبرت است بر تحریم ملاهی منکره
دلالت میکند و قرینه بر دلالت انیست که ابتلا بغیر شیء دیگر جز حرام
نیست مطلب کلام صاحب هدایه پس کجا است این کلام را دلالت
بر حرمت غنای مطلق غایت ما فی الباب اینکه ضرب قضیب
نزد وی حرام باشد چنانکه بطرف حرمت فی اکثر علما رفته اند
سوال اگر کسی گوید که تو عبارت شرح و متن را موافق
مطلب خود ترجمه ساخته و الا در کلام صاحب هدایه موافق مذهب
امام صاحب تصریح در حرمت مطلق غنا است ولهذا شارح عینی
با شارح علی الاکبر گویا اند و تصریح کرده دلالت الملاهی کلها حرام

جواب واهمه مدعی برخلاف است چراکه خود صاحب هدایه در باب
الغصب می‌نویسد اما طبل الغزاة والدف الذی یباح ضربه فی
العرس یضمن بالاتلاف من غیر خلاف پس در عرس غنا نزد وی
بطریق اولی مباح شد و هرگاه در یک مقام هم مباح شد
حکم بحرمت مطلق نمودن آن کرده و اگر مطالب هدایه موافق غلط
فهمی مدعی گفته شود بر آن ایراد چند وجوه میشود اول اینکه اگر
و غنای مطلق نزد وی رضی الله عنه داخل ملاهی محرمه بود
لا بأس بان یقعد و یاکل نگفتی و استدلال نکردی باینکه
اجابت دعوت سنت است که گذاشته نشود بسبب اقتران
بدعتی زیرا که بر قول مدعی حضور فی الملاهی و تلذذ بدان کفر
است در ارتکاب چنین معصیت که موجب کفر باشد برای اقامت
سنت نزد هیچ کس جایز نیست استدلال مذکور جاری نمیشود
مگر در باب معصیت کمتر دوم اینکه لفظ فان لم یقدر علی المنع
یصبر دلالت میکند که لعب و غنای مذکور نزد شارع
حرام نیست والا صبر بر حرام سوای ... الکراهه معنی ندارد

و امام رحمه الله علیه مجبور و مکره نبود که بعد ابتلا بران صابر شد
٣ سیوم اینکه شارح در اصل مسئله اگر قسم حرام مراد گرفتی
برای حکم عدم جواز حضور مجلس میان مقتدی و غیر مقتدی
فرق نکردی چون فرق بیان کرد معلوم شد که مراد ترک اولی
است که از مقتدی ترک اولی نمیشود و از غیر مقتدی میشود چنانچه
قوله ولو کان ذلک علی المائدة لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن
مقتدی بران دلالت میکند زیرا که لفظ لا ینبغی در ترک اولی
مستعمل میشود نه در حرام چهارم اینکه قوله ودلت المسئلة علی
ان الملاهی کلها حرام اگر مراد از ملاهی مطلق لهو و لعب گیرند حمل
حرام بران صحیح نیست زیرا که در قانون دوم بسیار اقسام
ملاعب و ملاهی مباحه بدلیل شرعی ثابت کرده شد پس حکم
کلی حرمت وقتی درست شود که مراد از کل (جمیع افراد) ملاهی منکره گرفته
شود پنجم اینکه ابتلا را بحرام خصوصیت نیست ابتلا بفعل حلال
و حرام هر دو میشود چه خود امام ابوحنیفه رح لفظ ابتلا را در
مباح استعمال کرده بعبارت انا ابتلیت بقبول القضا

وضرب السوط فاخترت الضرب على القضاء و ظاهر است که قبول
قضا از محرمات شرعی نبوده است و شیوع آن در کلام الله جابجا
بلفظ ابتلا واقع است و در اینجا معنی حرمت مراد نیست چنانچه واذا ابتلی
ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن فلا یصح قول ان الابتلا یکون بالمحرم
ششم اینکه اگر کلام صاحب هدایه بر حرمت مطلق محمول باشد
و از قول امام نیز همین معنی مراد گیرند در قول و فعل مجتهد
تناقض لازم میاید زیرا که در باب ثانی از روی کتب معتبره
ثابت گردیده است که امام رح بنفس نفیس خود سماع غنا
کرده است پس ضرور است که قول امام مطابق فعل وی باشد
هرجا که قول مخالف فعل وارد شده باشد تاویلش واجب
است چنانچه شیخ عبد الحق رحمه الله علیه در مدارج النبوة
با همین تصریح فرموده است کما مر فی الباب الثانی از بیان
همه وجوه ثابت معلوم شد که مطلب ایشان آنچه مدعی فهمیده بود
خطاء فاحش بوده است و حق همان است که اول توضیح
آن کرده شد و همین بتقدیر محمل صحیح قول امام رضی الله عنه

چنان میتوان شد که امام منظر اولویت در آخر عمر ترک سماع
گفته باشد و بجهت اتقا با وجود تحلیل در حق دیگران بر نفس خویش
حرام گردانیده باشد و بعد از این عزیمت بلوسیلی
بالتقریبی سماع شنید و بر آن صابر گردید و از ان حال
حکایت بهت ابتلیت بهذا امرة فصبرت بر این تاویل هیچ
قباحتی لازم نمی آید و لتوفیق میان قول و فعل مجتهد بوجه
حسن میگردد الغرض انجا که از تنبیهات سابق الذکر منشای اختلاف
و سبیل قطع نزاع مشروحا معلوم گردیده و حال استدلال
اهل تحریم از محاکمه هشتم روایت مذکوره بوضوح پیوسته
در ینصورت انشاء الله تعالی بیننده این رساله را بصیرتی
پیدا خواهد گشت که در مغلطه اهل تحریم نخواهد افتاد و نیز دلیل
عقلی و نقلی که بر حرمت مطلق غنا در پیش خواهد آمد سر والتیه
آن از کلیات و اصول مرقومه خواهد نمود در ینصورت احتیاج
نقل دیگر روایت حرمت نمانده ولیکن بنابر مزید احتیاط
تکمیل باب سوم با انتباهات چند ضرور است **انتباه اولی**

اگر کسی گوید که قطع نظر از اقوال فقها که از روی محاکمه رد و قدح
آن کرده شد بحسب اقوال بعضی صوفیه که مسلم فضل ایشان
مسلم الثبوت و متفق علیه فریقین است حرمت مطلق غنا و مزامیر
ثابت میشود از آنجمله قول حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر
جیلانی قدس سره است که در غنیة الطالبین در باب آداب اکل
و شرب آمده چنانچه عبارت آن مقام معه ترجمه آن نقل کرده
میآید هذا الذی ذکرنا اذا کان خالیا عن المنکر اینکه یاد کردیم از قبول
کردن دعوت ولیمه وغیره وقتی است که باشد طعام خالی از نافرموده
شرع فان حضر منکر پس اگر حاضر شود طعام را نافرموده خدا
کالطبل چنانچه دهل والمزمار والعود بربط و نای والشربوق
و الشبابة و الرباب نام سازها ست و المغانی مجلس های اهل سرود
و الطنابیر طنبورها و الجیران الذی یلعب به الترک سازیکه می بازند
باو ترکان لا یجلس هناک نه نشیند در آنجا لان جمیع ذلک محرم
زیرا که همه آنها حرام است و اما الدف فیجوز استعماله فی النکاح
و دف چو دایره است پس رواست بکار بردن آن در نکاح

۱۴۱ [illegible]
غنیة الطالبین [illegible]

وسماع القول بالقضب والرقص مکروه وشنیدن نغمه‌ها
بچوبک بازی ورقص کردن مکروه است کما فسر بعض المفسرین چنانچه
تفسیر کرده اند بعضی مفسران قوله عز وجل فرموده خدای را که نیست
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث وبعضی مردمانند که میخرند
سخن بیهوده را فقال پس گفت ان بعض مفسران هو الغنا
والشعر ان سخن بیهوده سرود وبیت است وجاء فی بعض الاحادیث
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال وآمده است در
بعض حدیثها از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اینکه گفت پیغمبر صلعم
الغنا ینبت النفاق فی القلب سرود می‌رویاند نفاق را در
دل کما ینبت السیل البقل چنانچه می‌رویاند سیل سبزه را
وسئل الشبلی رضی الله عنه عن الغناء پرسیده شد شبلی را
از سرود فقیل احق هو پس گفته شد آیا درست است سرود
قال لا گفت شبلی نه فماذا بعد الحق الا الضلال پس کدام چیز است
پس از راستی مگر گمراهی ثم یکفی فی کراهته پس بس میکند
در مکروه بودن سرود ما فی ذلک من ثوران الطبع چیزیکه

در آن است از شورش طبع و هیجان الشهوت و میل گوش آن زده
والمیل الی النسوان وخواهش بسوی زنان وابا طیل النفوس
بسوی بیهودگیهای نفس در عونانیها و بیخردیهای نفس و البطر
وخوشحالی والسخف وسبکی والدناءة وفرومایگی والاشتغال
بذکر الله تعالی اطیب وسالم و شغل کردن بیاد خدا خوشتر
ودرست تر است لمن امن بالله والیوم الاخر هرکسی را که
ایمان آورده بخدا و بروز قیامت انتهی **جواب** آنچه جناب
محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی علی نبینا وعلیه السلام نوشته اند
همه حق و راست و مطابق مدعای ماست زیراکه از دیباچه رساله
تا آخر این باب کرات و مرات تصریح نموده ایم که غنا و مزامیر
مخصوص کفار و اهل جاهلیت است بالاتفاق حرام است و در
کلام الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم هرجا که
مذمت و حرمت غنا و مزامیر آمده است در آنجا حرمت مقید است
بقیود و شروط مسکر و هرجا که بلا قید است بموجب قاعده
اصولی که مطلق را حمل بر مقید است پس هرکه

[illegible]

در کلام حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه غور خواهد نمود خواهد دانست
که بیان حرمت در موضع خاص است چنانکه عبارت وی رضی الله
عنه من قوله فان حضر منکراً الی قوله والاشتغال بذکر الله
تعالی اطیب واسلم صراحةً دلالت دارد بر آنکه غنا
مزامیر با حضور منکرات که عبارت از لعب در شطرنج و نحو
که خالی از یاد الهی است حرام است و همان سماع با شدت شورش
طبع و بر انگیختن آرزو و خواهش بسوی زنان و بسوی دیگر هوای
نفس میشود و تقید حرمت بقیود مشروطه مذکوره صراحةً دلیل
است بر آنکه اگر سماع غنا و مزامیر از منکرات مذکوره خالی
باشد حرام و مکروه نیست و قطع نظر از سیاق و سباق
عبارت و فحوای این کلام که مذکور شد دلیل قاطع بر این معنی که
مراد آنحضرت رضی الله عنه از حرمت مذکوره حرمت
سماع و مزامیر مستعمله صوفیه کرام نیست آنست که حضرت محبوب
سبحانی علی نبینا و علیه السلام در آخر همین کتاب
غنیة الطالبین فصل طولانی در آداب سماع صوفیه کرام نوشته اند

هرچند نقل آن در خاتمه منظور بود لاکن رغماً للمنکرین واثباتاً
للحق والیقین همین جا معه ترجمه نقل کرده میآید فرموده رضی الله عنه

فصل فی ادابهم فی السماع در بیان ادبهای درویشان
در شنیدن سرود ومن ذلک ان لا یتکلف السماع ولا یستعمل
بالاختیار فاذا اتفق السماع فمن حق المستمع ان یقعد بشرط
الادب ذاکر الربه بقلبه مستقلاً بحفظ قلبه من طوارق الغفلة
والنسیان فاذا قرع سمعه شی بری القاری القران
کانه مستنطق من قبل الحق عز وجل فیما یرد علیه من
تعریفات الغیب ایاه مما یوجب ترغیباً وترهیباً والشاً وعتاباً
اوزیادة فی قیام بعبادة عز وجل فعند ذلک یا د رالی ما یرد
علیه وقابل الاشارة الله بالله **ترجمه** از انجمله این است که
هیچ نبرد در سماع وپیش ناید اورا باختیار خود پس اگر میسر
شود سماع پس سزاوار شونده است اینکه نشیند بشرط ادب
یادکننده پروردگار خود را بدل مشغول شونده بنگاه داشتن
دل از درویدا غفلت وفراموشی پس وقتیکه بگوید گوش او را

۱۹۲ نقل فصل غنیة الطالبین در
آداب سماع

چیزی بداند خواننده قرآن را چنانستی که نطق میکند از جانب
حق تعالی در انچه دارد میشود بر دو از داناندیهای غیب او و را از
انچه موجبست بر راغب گردانیدن و ترسانیدن وانس و عتاب با
زیادتی در یاد داشتن عبادت حق تعالی را پس نزد آن سماع حسیتی
کند بسوی چیزیکه وارد میشود بر دو مقابل کند اشاره را بسوی آن وارد
بحسب بجا آوردن او وان کان السماع بحیث یصیر لسان القاری
لسانه وصار کانه یخاطبه ربه بالقرءة القاری فیفعل ما یحصل من الله فیه
فی ذلک بحیث یکون موافق العبودیة و آداب الشریعة وفی الثانی یکون
فی الطریقة ولا فی علم الحقیقة شی تخالف آداب الشریعة واگر باشد
سماع باین حیثیت که گردد زبان خواننده زبان حق و گشت شنونده
چنانستی که خطاب میکند او را حق بچیزی که میخواند خواننده بکند انچه حاصل
شود از انچه میاید در دل او در سماع بحیثیتی که باشد موافق حق بندگی
و ادب شریعت و مجمل کلام آنکه نیست در راه طریقت که عبارت از سلوک
است و در علم حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزی مخالف
آداب شریعت و اذا کان فی القوم شیخ حاضر فی السماع

فالواجب على الفقير السكون بالكلية ومراعات الشيخ فان ورد عليه امر غالب
فبقدر الغلبة يسلم اليه الحركة فاذا سكنت الغلبة فالاولى له السكون
ومراعات الشيخ ، وقتیکه باشد در قوم پیر حاضر وقت سماع
پس لازم است بر درویش آرام یا آنکه ممکن است او را در رعایت
پیر اگر چه انده شده بر و امر غالب پس باندازه غلبه مسلم داشته شده
است با جنبیدن پس وقتیکه آرام گیرد غلبه حال پس بهتر او را آرام
در رعایت پیر است ولا ینبغی للفقراء ان یتقاضی القاری ولا القوال ان
یستبدل القول الذی هو ادنی بالذی هو خیر اعنی الابیات بالقرآن
علی ما هو عادة اهل زماننا فلو صدقوا فی قصدهم وتجردهم وتفرغهم
لما انزعجوا فی قلوبهم وجوارحهم بغیر سماع کتاب الله عز وجل
اذ هو کلام محبوبهم وصفته وفیه ذکره وذکر الاولیا الاولین والاخرین
والماضین والغابرین والمحب والمحبوب والمرید والمراد وعتاب
المدعین محبته ولومهم وغیر ذلک ونباید درویش را این که طلب
کند خواننده را که بدل بکن سخن را که پست است بسخن نیک
یعنی ابیات را بخواند بجای قران چنانچه عادت اهل زمانه

ماست پس اگر صادق می بودند در خواهش خود و تجرید خود از علایق
و عدد در تصرف خود هر آینه نمی طلبیدند در دلهای خویش و اعضای
خویش جز از شنیدن کتاب خدای تعالی از جهت آنکه او کلام محبوب
ایشان است و صفت اوست و در دوست ذکر آن محبوب و ذکر
اولیای پیشینیان و پسینان و گذشتگان و آیندگان و محب
و محبوب و خواهنده و خواسته شده و سرزنش دعوی کنندگان
محبت او و ملامت ایشان و جز آن فلما اختل صدقهم و نقصت همتهم
و ظهرت دعوی من غیر بینة و زور هم دنیاهم مع الرسم والعادة
من غیر غیرة باطنة و صدق السریرة والحرقة والشوق
والعلوم الغریبة والاطلاع علی الاسرار والقرب والانس
والوصول الی المحبوب والسماع الحقیقی من اهل الحدیث والکلام الذی
هو حسنة المعتز وجل من العلماء لله عز وجل من الخلصاء
من الاولیاء والابدال والاعیان وفاتت ابوابهم من ذلک
کله وتقفوا التبع للقوال بالابیات والاشعار التی تشمر الطباع
بتهیج تأییده العشاق بالطباع لا بالقلوب والارواح لیس هرگاه

بکه خلق بپذیرفت راستی و قصد ایشان پیدا شد دعوی بی گواه مردم
ایشان و ایستاده بودن ایشان با رسم درویشی و عبادت بی تطهیر
باطنی و راستی و معرفت حق و کشف حقایق و علوم غریبه و مطلع شدن
بر رازها و نزدیکی حق و انس و رسیدن با محبوب است و سماع حقیقی و آن
حدیث و کلام است که طریق مشاهدت حق تعالی است با کسانیکه عالم غیب
با و مخلص اند از اولیاء و ابدال و اشراف و عالی است در رویه‌ها
ایشان از آن چیزها همه و ایستاده اند یا گوینده بیتها و شعرها که برانگیزند
طبیعتها را و در شورش می آرند آتش عاشقان طبیعتهای نفسانی
را نه عاشقان دلها و ارواح را فینبغی للفقیر الذی هو فقیر الحق
عز و جل لا الخلق هو فقیر المعنی و فقیر الصورة هو فقیر من الدنیا و الاخرة
ان لا یتقاضی القاری و القوال بالتکرار و الاعادة بل یحیل ذلک
الی الحق سبحانه ان شاء فیبعث من ینوب عنه فی التقاضی او یلهم
القوال بالتکرار اذا کان الفقیر المستمع صادقا و له فی التکرار دواء
و مصلحة پس می باید مرد درویشی را که او درویش حق و درویش
خلق است خدا را از آن درویش بیگانگی و درویشی صعوبت است

مرد فقیر است از دنیا و آخرت چه در دل او جای هیچ کدام از اینها
نیست اینکه طلب کند خواننده و گوینده را بتکرار و باز گردانیدن آنچه
میخواند بلکه بسپارد این را بسوی حق تعالی اگر خواهد بگمارد کسی را
که باشد از آن درویش در طلب یا الهام کند خدای تعالی گوینده
را بتکرار وقتیکه باشد درویش شنونده راست و مراد او را در
تکرار دارد مصلحت ولا ینبغی للفقیر ان یستعین بغیره فی حال السماع
وان سال الفقراء منه المساعدة علی الحرکة فلیساعدهم وذلک
ضعف فی الحال ونباید درویش را ازین که یاری جوید بغیر خود
در حال سماع پس اگر خواهند درویشان از وی یاری را بر جنبش
پس باید یاری دهد ایشانرا و این سستی است در حال واذا کان
سمع الفقیر آیة او بیتاً فلا یجب ان تزاحمه احد ویجب ان یسلم له وقته
واگر بشنود درویش آیتی یا بیتی را پس مزاحم نشود او را هیچ یکی و
واجب است که مسلم دارند برای او وقت او وان خولف فرده حکم
فالاولی للمزاحم له التسلیم واگر مخالفت کرده شد مزاحمت رسانیده
شده تسلیم است واذا تحرک الفقیر علی آیة او بیت فیجب له ان یسلم

وقته واگر چنین دردویش بر شنیدن آیتی یا بیتی پس واجب است
بر و انسکه مسلم داشته شود او را وقت او و دران دفع للحاضرین
علیه اسراف ورا و الاسنة التقصیر ونقصاً فالواجب علیهم الستر
علیه التحمل منه فان انقضی الوقت نبهه فنبهم بالرفق او بالقلب لا باللسان
ومنها یحتاج الی قوة حال وصفاء باطن وعلم دقیق واطلاع دائم
کامله وهی فطنه شدید حمید و اگر واقع شد حاضران را اطلاعی
و دیدند ازان درویش التقصیر یا نقصانی پس واجب است برایشان
ستر بر وی وتحمل از وی پس اگر تقاضا کرد وقت آگاهیدن او پس
بیاگاهانند او را بنرمی یا بدل نه بزبان واینجا بذل احتیاج میشود
بسوی قوت حال وصفای باطن وعلم باریک و واقف شدن
بر راز دیگری و آداب درست ونگاهداشت سخت نیکو انتهی
سوال اگر کسی گوید که در صورتیکه نزد حضرت محبوب سبحانی
رضی الله عنه سماع جایز بودی بایست که نفس نفیس خودش
می شنیدند وسماع آنحضرت در کتب منقوله نشده حالانکه نیست
جواب دفع این اعتراض چند وجوه است اول آنکه

[illegible]

ما نگفته ایم که سماع غنا فرض و واجب یا از ضروریات دین
است تا شنیدن آن هر کس را ضرور باشد بل در دیباچه نوشته
شده است که هر که موفق بمزید التقوی باشد و عزیمت نماید که از مباحات
شبهیه نیز آنچه اختلافی است ترک کرده عمل بمتفق علیه اختیار
کند احوط در حق اینچنین کس است که از سماع و مزامیر مطلقاً پرهیز کند
دوم اینکه چیزیکه حلال و مباح است اگر آنرا در تمام عمر خود
شخصی بعمل نیارد نزد وی حرام نخواهد بود چه جا که وی اداب
آن بطور عبادات بیان کرده باشد سیوم اینکه از کدام
دلیل ثابت شد که حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
بحضوری سماع آنرا نشنید سکوت مردم از نقل آن
دلیل عدم ثبوت نمیشود چهارم اینکه سماع وی رضی الله عنه
در کتب نیز منقول است غایت ما فی الباب اینکه بروایت ضعیف
باشد لیکن بعد ثبوت جواز از قول مجتهد برای ثبوت فعل مجتهد روایت
ضعیف هم معتبر میباشد پس اعتراض منکر بسبب لاعلمی او ست
چنانچه صاحب اقتباس الانوار که از اجله مشایخ چشتیه است

۱۹۵ نقل عبارة اقتباس الانوار مشعر سماع حضرت محبوب سبحانی

در کتاب مذکور می‌نویسد که قصهٔ ملاقات خواجه بزرگ در قصبهٔ چیپال
با حضرت غوث اعظم این کاتب حروف از زبان بعضی ثقات
چنان شنیده که چون خواجه بزرگ در قصبهٔ چیپال تشریف آورد
حضرت غوث اعظم برای وی قوالان را طلبید و مجلس ترتیب داده
حضرت خواجه بزرگ بوجد و سماع درآمد و حضرت غوث اعظم
عصا بدست مبارک گرفته ایستاده بود و اشک از چشم مبارکش
میریخت ناگاه سر عصای وی رضی الله عنه بجنبش درآمد خادم
گفت که چگونه باشد که سر عصای شما بجنبد آنحضرت فرمود
نمی‌بینی عارفی کامل در سماع و رقص است و از عرش تا ثری
همه اشیای عالم بمتابعت وی در رقص اند منم که تمامی عالم را
بقوت ولایت خویش نگاه میدارم و الا درین حالت وقتی
روی داده است که کونین زیر و زبر گردد و همه اشیا از عرش
تا ثری از مقام خویش انتقال کرده برقص درآیند همراه این عارف
کامل بگردند و فتنه و غوغای عظیم در عالم واقع شود چون
مجلس سماع آخر شد هر دو آفتاب عالمتاب در یک جا جمع بوده

خاص حضرت غوث اعظم سه روز رشته باکلاه گیر صحبت خاص بمرمانه
داشتند ونسبت محبوبیت وشغلی که بممتازیت وی این نسبت حاصل
می‌آید از سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بخواجه بزرگ رسید
وشغل سیر وجود ومعرفت علم وسه پایه چشتیه از خواجه بزرگ
بآنحضرت رضی الله عنه رسید وبعضی میگویند که ترتیب خاص اسم
اعظم که حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه
از رسول خدا السینه رسیده بود بخواجه بزرگ تلقین فرموده
وترتیب مخصوص اسم اعظم که حضرت خواجه بزرگ را از رسول
خدا السینه رسیده بود از وی بحضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
رسید انتهی این بود جواب شبهه که معترض را از کلام حضرت
محبوب سبحانی رضی الله عنه ناشی شده بود **اشتباه**
ثانی مزلة الاقدام دیگر برای منکرین باب بیست وسوم
عوارف المعارف است که در آن حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره العزیز القول فی السماع رداً وانکاراً آورده اند
نقل آن بخوف اطناب گذاشته می‌آید **جوابش**

[illegible]

همين قدر بس است كه معترض پرده غفلت از چشم برداشته عنوان
هر باب را مطالعه نمايد كه وى رضى الله عنه در يناب رد وانكار
از سماع منكر وغناى مذموم ومذمت رقص ووجد زور ودروغ كرده
ميكند واول از انكه باب بست ودوم است فى القول فى السماع قبولاً وانكاراً
ودران بعد نقل آيات واحاديث واقوال صحابه وفقها كه
درباب اباحت سماع وغنا آمده است هرچه درحق منكر نوشته اند
نقلش دراينجا لازم افتاد وأما وجه منع الانكار فى السماع
هو ان منكر السماع على الاطلاق من غير تفصيل لايخلو ا
من احد امور ثلثة اما جاهل بالسنن والاثار واما مغتر بما اتيح له
من اعمال الاخيار واما جامد الطبع لاذوق له فيصر على الانكار
وكل واحد من هولاء الثلثة يقابل بما يليق بتفصيل اما الجاهل
بالسنن والاثار فيعرف بما اسلفنا من حديث عائشة رضى الله عنها
والاخبار والاثار الواردة فى ذلك وفى حركة بعض المتحركين
ويعرف رخصة رسول الله صلى الله عليه وسلم الحبشة فى الرقص.
ونظر عائشة اليهم مع رسول الله صلعم وذا اذا اسلمت الحركة

اعنى نقل عبارت عوارف المعارف
در بيان منكر سماع بر سه قسم

من المكايدة التي ذكرناها وقد روي ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال لعلي رضي الله عنه انت مني وانا منك فحجل
وقال لجعفر اشبهت خلقي وخلقي فحجل وقال لزيد انت اخونا
ومولانا فحجل وكان حجل جعفر في قصة ابنة حمزة لما اختصم فيها علي وجعفر
وزيد واما المنكر المغرور بما اتيح له من اعمال الاخيار يقال له تحريك
الى الله تعالى بالعبادة لينك ولا تشغل جوارحك بها ولولا
تنبه قلبك ما كان يحمل جوارحك قدرها فانما الاعمال بالنيات
ولكل امرء ما نوى والنية تنظرك الى ربك خوفا او رجاء
فالسامع من الشعر بيتا يا خذ منه معنى يذكر الآخرة وربه اما فرحا
او خوفا او حزنا او انكسارا او افتقارا كيف يقلب قلبه في انواع
ذلك ذاكرا لربه ولو سمع صوت طاير طاب له ذلك الصوت
وتفكر في قدرة الله وتسويته حنجرة الطاير وتسخير خلقه وانتشار الصوت
وتاديته الى الاسماع كان في جميع ذلك الفكر مسبحا مقدسا
فاذا سمع صوت آدمي وحضره مثل ذلك الفكر واستدار
باطنه ذكرا وفكرا كيف ينكر ذلك حكى بعض الصالحين ال

كنت معتكفا في جامع جده على البحر فرأيت يوماً طائفة يقولون في
جانب منه شيأ فانكرت ذلك بقلبي وقلت في بيت من بيوت الله تعالى
يقولون الشعر فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام
تلك الليلة وهو جالس في تلك الناحية والى جنبه ابو بكر واذا ابو بكر
رضي الله عنه يقول شيأ من القول والنبي عليه السلام يستمع اليه
ويضع يده على صدره الكريم كالواجد بذلك فقلت في نفسي ما كان
ينبغي لي ان انكر على اولئك الذين يستمعون وهذا رسول الله صلعم
يستمع وابو بكر الى جنبه يقول فالتفت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو يقول هذا حق بحق او حق من حق قال تشبيها الا اذا كان المصوتة
من امرء ويخشى بالنظر اليه الفتنة او من امراة غير محرم وان
وجد من الاذكار والافكار ما ذكرنا يحرم سماعه لخوف
الفتنة لا لمجرد الصوت ولكن يجعل سماع الصوت حريم الفتنة ولكل
حرام حريم ينسحب عليه حكم المنع لوجه المناسبة كالقبلة للشاب
الصائم حيث جعلت حريم الحرام الوقاع وكالخلوة بالاجنبية
وغيره ذلك فعلى هذا انه يقتضي المصلحة المنع من السماع

اذا علم حال السامع وما يوديه سماعه اليه فيجعل المنع بحريم
الحرام بكذا وقد ينكر السماع جامد الطبع عديم الذوق
فيقال له العنين لا يعلم لذة الوقاع والمكفوف ليس له بالجمال
البارع الاستمتاع وغير المصاب لا يتكلم بالاسترجاع فماذا ينكر
من يحب يرى باطنه بالشوق والمحبة ويرى الحياس روحه الطيارة
في مضيق قفص النفس الامارة بالسوء يمر بروحه نسيم انس الاوطان
ويلوح له طوالع جنود العرفان وهو لوجود النفس في دار الغربة
يتجرع كاس الهجران بان تحت اعباء المجاهدة ولا يروح عنه سوانح
المشاهدة وكلما قطع منازل النفس بكثرة الاعمال لا يقرب من
كعبة الوصال ولا يكشف له السبل من الجمال فيستروح بنفس
الصعداء ويتاح بالالم من شدة البرحاء ويقول مخاطبا للنفس
والشيطان وهما المانعان شعر ايا جبلي نعمان بالله خليا
نسيم الصبا يخلص الى نسيمها   فان الصبا ريح اذا ما تنسمت
على قلب محزون تجلت همومها   اجد بردها او تشف مني حرارة
على كبد لم يبق الا صميمها   الا ان اوجاعي لقلبي مقيمة   واقبل دا

العاشقین قدیما ولعل المتکبر یقول بل المحبة الا امتثال الامر
وهل یعرف غیر هذا وهل هناک الا الخوف من الله تعالی وینکر المحبة
الخالصة التی تختص بالعلماء الراسخین والابدال المقربین ولما تقرر
فی فهم القاصر ان المحبة تستدعی مثالا وخیالا واجناسا واشکالا
ینکر محبة القوم ولا یعلم ان القوم بلغوا فی رتب الایمان الی
اتم من المحسوس وجادوا من فرط الکشف والعیان بالارواح
والنفوس انتهی ومینویسد شیخ رضی الله عنه درین باب فواید
که اگر احصای آن کرده شود کلام بطوالت می کشد لاجرم بر القدر
اکتفا نموده بعض فواید باب سیم وچهارم در خاتمه ترقیم خواهد یافت
ان شاء الله تعالی **انتباه ثالث** علی هذا القیاس بعضی مردم
حجت میکنند که از سلطان المشایخ محبوب الهی حضرت نظام الدین
اولیا قدس سره العزیز در فواید الفواد حرمت غنا ومزامیر
منقول است جوابش اینکه در کتاب مذکور از حضرت
سلطان المشایخ چند جا ذکر مسئله سماع وغنا
منقول شده است وهر جا جواب بمقتضای حال سائل داده

انتباه ثالث در توضیح اینکه ... سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا قدس سره ...

یعنی هر که در سوال تفصیل کرده جواب مفصل یافته و هر که بالاجمال
سوال کرد و براه خصومت و تعصب بمود آن طبیب حاذق و پیر و
مخبر صادق بنابر اصلاح قلب فاسد سایل شرایط مزید تقوی را
مرعی داشته بمقتضای حال سایل از بدعت و مزامیر محرمه نصیحت
خود ظاهر ساخته اند و چنانکه دیگر صوفیه کرام شرایط سماع
بیان کرده اند مطابق آن حضرت ایشان نیز فرموده اند بلکه
از کلام ایشان یکسان بودن مزامیر و غیر مزامیر برای
صاحب ذوق و اهل درد و ثبوت سماع و رقص در مسجد از بعض
مشایخ عظام همچو حضرت شیخ فرید الدین علی نبینا و علیه السلام
ثابت و متحقق میشود و درست مقام کتاب مذکور نقل کرده میآید
هر که عاقل و منصف است غور نموده خواهد دریافت که در کلام مذکور
چیزی خلاف تفصیل مرقوم الصدر نیست و مطابق مدعای ماست

در دیباچه سوم لوقایع دوم صفر

مینویسند شخصی بیامد و حکایت بداعتی تقریر کرد که هم اکنون در فلان
موضع از یاران شما جماعتی کرده اند و مزامیر در میان بوده خواجه ذکره الله بالخیر

ازین جنس حکایت پسندیده فرمود که من منع کرده‌ام که مزامیر و
محرمات نباشد هرچه کردند نکو نکردند درین باب بسیار غلو میفرمود
تا بغایتی که گفت اگر امامی در نماز باشد و جماعتی در عقب او مقتدی
در آن جماعت عورات هم باشند پس اگر امام را سهوی افتد
از مردان که اقتدا کرده باشند یکی تسبیح اعلام دهد بگوید سبحان الله
و اگر نگوید و زنی بران خطا واقف شود او امام را چگونه آگاه کند
سبحان الله نگوید تا آواز او نشنوند پس چه کند بر دست زند ولی
کف دست نزند که آن بلهو میماند پشت دست زند الغرض تا این غایت
از ملاهی و امثال آن پرهیز آمده است پس در سماع بطریق اولی
که ازین باب نباشد یعنی در منع دستک چندین احتیاط آمده است
در منع مزامیر بطریق اولی بعد از آن فرمود که اگر یکی از مقامی
بیفتد باری در شرع افتد مباد اگر از شرع بیرون افتد
پس چه ماند بعد از آن فرمود که سماع مشایخ کبار شنیده اند
و دانند که اهل این کار اند و نیز آنکس که صاحب ذوق است و درد
و درد دردی هست بیک بیت که از گوینده بشنود او را رقتی پیدا

اگر مزامار در میان باشد و یا نباشد اما اگر او از عالم ذوق خبر دارد
اگر پیش او گویندگان باشند و از هر جنس مزامیر باشد چه سود
دارد چون او از اهل درد نیست پس معلوم شد که این کار تعلق
بدرد دارد نه بمزامیر و غیر آن بعد از آن فرمود که مردم را
همه روز حضور کجا میسر است اگر در روزی وقتی خوش دریافت
اوقات متفرقه آن روز در پناه آن وقت باشد و اگر در
جمعی شخصی صاحب ذوق و صاحب نعمت باشد جمله اشخاص در
پناه آن شخص بعد از آن فرمود که در ایام ماضی قاضی بود در
اجودهن دایم با خدمت شیخ الاسلام فرید الدین قدس الله
سره العزیز منازعت نمودی تا وقتی از غایت خصومت
در ملتان رفت با علما در واقعه گفت که کجا روا باشد که یکی
در مسجد نشیند و آنجا سماع فرماید و گاه گاه رقص هم باشد
ایشان گفتند اینکه تو میگویی بگو که واقع کیست و این
کی میکند گفت شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز ایشان
گفتند با او هیچ نتوانیم گفت بعد از آن چون علما ذکر [illegible]

[illegible]

فرمود که من هر بار که سماع در صفت از گویندگان در سماع شنیده‌ام
الی یومنا هذا تحریر شیخ که آنهمه را بر اوصاف شیخ حمل کرده‌ام
تا وقتی در حالت حیات شیخ قدس الله سره العزیز در مجلسی گوینده
این بیت میگفت شعر بخرام بدین صفت مبادا کز چشم بد
رسد گزندی مرا اخلاق پسندیده و اوصاف شیخ و کمال بزرگی
و غایت فضل و لطافت ایشان یاد آمد چنان وقت در گرفت که
در صفت نیاید قوال خواست تا ابیات دیگر گوید من همین گویانیدم
خواجه ذکره الله بالخیر چون برین حرف رسید در گریه شد فرمود
که بعد از آن بسی در بنیاد که ایشان رحلت فرمودند بعد
از آن در تحصیل و تادیب اهمنی حکایت فرمود که فرید الدین
یکی را فرمان در رسید که تو در دنیا سماع شنیده گوید
شنیده‌ام فرمان رسید که هر بیتی که می‌شنیدی آن را بر اوصاف
ما حمل میکردی گوید آری فرمان رسید که آن اوصاف
ما در شان بر قشید یم چگونه روا باشد گوید خداوندا از
غایت محبت می‌یافتم فرمان رسید که چون از محبت میکردی

رخصت کردیم انتهی بمقام دیگر مینویسد لطیفه سخنی در سماع
افتاد یکی از حاضران گفت که مگر درین وقت حکم شده است
که خدمت مخدوم را بر وقت که باید سماع بشنود او را حلال است
خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که چیزی که حرام است بحکم کسی
حلال نشود و چیزی که حلال است بحکم کسی حرام نشود اما این مسئله
مختلف است مثلا همین حکم سماع امام شافعی رحمة الله علیه سماع را
مباح میدارد با دف و چغانه برخلاف علمای ما اکنون درین
اختلاف بر هر چه حاکم حکم کند همان باشد یکی از حاضران گفت
که درین روزها بعضی از درویشان استانه وار در مجمعی
که چنگ و رباب و مزامیر بود رقصها کرده اند خواجه ذکره الله بالخیر
فرمود که نیکو نکرده اند آنچه نامشروع است ناپسندیده است
بعد از آن یکی گفت که چون آن طایفه از آن مقام بیرون
آمدند با ایشان گفتند که شما چه کردید در آن مجلس مزامیر
بود سماع چگونه شنیدید و رقص کردید ایشان جواب
دادند که ما چنان مستغرق سماع بوده ایم که ندانستیم که اینجا مزامیر

بستیا شد خواجه ذکره الله بالخیر چون آن سخن بشنید فرمود که این
جواب تبسم چیزی نیست آن سخن در جملهٔ مصنفات بایدیست درین میان
بنده عرضداشت کرد که صاحب مرصاد درین معنی نظمی نوشته است واین
هر دو مصراع عرض افتاده است گفتی که بنزد من حرامست سماع
گر بر تو حرامست حرامست بادا خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که
آری انگاه این رباعی را تمام برزبان مبارک راند **رباعی**

دنیا طلبا جهان بکامست بادا وان جیفهٔ مردار بدامست بادا
گفتی که بنزد من حرامست سماع گر بر تو حرامست حرامست بادا

باز بنده عرضداشت کرد اگر علما درین باب بحث کنند در نفی
سماع سخنی گویند نیکو نماید اما آنکه در جامهٔ فقر باشد او چگونه
نفی کند واگر هم بنزدیک او حرام باشد آنقدر کند که خود نشنود
اما با دیگران خصومت نکند که اینها خصومات صفت درویشان
نیست خواجه ذکره الله بالخیر تبسم کرد و [illegible]
فرمود که چندین علما [illegible] هستند [illegible]
عیبی نادانسته [illegible] در کلام علما و عرفا

ذکر خیرست یا از سنت غنا و سماع یافته شود آنرا هر سه وجه بوافق
کلیات سابق الذکر محمول باید کرد لهذا نقل دیگر ضروری ندانسته باب
سوم اختتام یافت الحمد لله علی التوفیق **خاتمه** در آثار
و فواید سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است
بر تذکرات اربعه **تذکره اولی** در آثار و فواید سماع که در
نفس مستمع پدید آید و موجب تغیر حال وی میگردد بدانکه سماع
سبب اصلاح طبع و موجب جمعیت حال سامع است موجب آنکه
آدمی را نفسی هست و هوای   و عقلی و روحی و هر یکی را
ازین چهار غذای باید و هر چه بآدمی میرسد ازان بیرون نیست
که غذای یکی ازین چهار باشد و هرگاه غذای یکی میسر آید آن باقی
دیگران بوحشت انجامد و در عالم وجود پریشانی پیدا شود اما چون
نفسی جمع شد که هر چهار را در آن نصیبی باشد و هر یک غذای خود
زلال بر دارند در آن حال خصومت از میان برخیزد و هر یک بغذای
خود مشغول گردند و با یکدیگر توافق سازند و اینچنین حال در سماع
دست میدهد زیرا که چون سخن خوش از خوش شنوده آید هر یکی

[illegible]

از این جهت بسیار محظوظ میشوند اولا نفس و در راستی و درستی و کجی
صورت نظم و نثر و صنایع و بدایع آن سخن محظوظ میگردد و ثانیا
در استقامت و انحراف اصول موسیقی و ترتیب و تنسیق
نغمات مایل میشود و عقل با حسن معانی و روانی سخن ملتفت میگردد
و روح با آواز خوش که منشاء آنست از عالم ارواح میل کرده و از استماع
هر یک بمقتضای خود لذت و جمعیت و ذوق و شوق حاصل آید
و ترشیح نغمی از نغمهای الهی میباشد لهذا گفته اند که سماع وارد
حق است و نشر کننده اسرار ازل و طبیعت هیچ حال طبع مبتدی قابل
حدیث حق نباشد مگر بورود فیض ربانی طبع را اثری باشد
بحرکت و تهیج چنانچه گروهی اند از سماع بیهوش شوند و گروهی
هلاک گردند و همچنین نباشد که طبع او از حد اعتدال بیرون
نشود و این دعوی محتاج دلیل و برهان نیست بل امر وجدانی
است هر ذی روح که صحت عقل و سلامت حواس میدارد آنرا
ادراک میکند و هر که از این لذت محروم است بدانند که
طبع او جامد و عقل معوج و بی طبیعت است و او را بهره نیست

نصاحبت نداده اند بر احوال آنکس باید گریست.
چنانچه مولوی معنوی قدس سره باین معنی اشارت میفرمایند

مومنان گویند که آثار بهشت — نغز گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم — در بهشت آن لحنها بشنوده ایم
گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی — یادمان آید از آنها اندکی
ناله سرنای و تهدید دهل — اندکی ماند بدان ناقور کل
نشنود آن نغمه‌ها را گوش حس — کز ستمها گوش حس باشد نجس
پس حکیمان گفته اند این لحنها — از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردشهای چرخست اینکه خلق — می‌سرایندش بطنبور و بحلق
پس غذای عاشقان آمد سماع — که درو باشد خیال اجتماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر — بلکه صورت گیرد از بانگ صفیر

چون مناسبت مطلق سماع دریافت کردید اکنون باید دانست که سماع محرک آن معنی بود که در دل سامع باشد چنانچه تا [illegible] نشنوده [illegible] باید حسرت و ندامت بود و مشتاقان را باید شوق زیادت شود [illegible] را تاکید یقین و محب را باعث الانقطاع

[illegible]

علایق و بلایا را اساس نومیدی از خلایق و مهجوری سازد
مهاجرت و واصل را لذت مواصلت و گفته اند که مثال سماع
چون آفتاب باشد که بر هر چیزی تابد و اما هر چیز را بمقدار رتبه
وی از آن ذوق و مسرت باشد یکی را میسوزد و یکی را
می افسرود و یکی را می نوازد و یکی را میگدازند لیکن آثار
سماع بقدر اختلاف طبایع و تفاوت استعداد مستمعان
مختلف و متفاوت میباشد و هر چند مراتب مستمعان بسیار اند
لیکن بمقتضیات غلبه نفس و هوا و عقل و روح از چهار نوع بیرون
نیستند یکی آنکه صرف بشنیدن آواز خوش محظوظ شوند از
از گلوی انسان باشد آن آواز خواه نغمه آلات و ساز
صوت حسن عام است از آنکه سهل باشد یا موضوع موزون باشد
یا ناموزون و قطع نظر از آنکه مسموع فهمیده شود مفهوم گردد
یا نگردد و این ادنی تأثیر سماع است زیرا که در مقتضای
بر ذی روح مشترک میان انسان است حتی که گاو و شتر
و ... مستمع جهت مناسبتی که عالم ارواح

با عالم حسن و جمال در ازل افتاده است دوم آنکه طبع
بالحان و نغمات موزون و فن موسیقی مناسب باشد همچنین
مستمع صرف از نسبت تألیفی اصوات که فیمابین سُر و تال و دم
باشد متلذذ میشود برابر است که ادای آن نسبت بآواز خوش باشد
یا بنا خوش از انسان باشد یا از چوب و تار و غیره الات قطع نظر
از آنکه مسموع مذکور با معنی باشد یا بی معنی و مضمونش معلوم
گردد یا نگردد مستمعان هر دو قسم مذکور صرف از حسن آواز
و حسن ادای آن بوضع موسیقی حظی بردارند سماع ایشان
است در دل ایشان شئی از عشق مجازی یا حقیقی باشد یا نباشد
سیوم آنکه در قلب سامع نسبت عشقیه باشد و مقصود او
از سماع فهم مسموع و انطباق مضمونش بر مراد خویش بود و
چون اهم مراتب در سماع فهم مسموع است و مراتب فهم متفاوت
لهذا نوع سیوم مذکور منقسم میگردد بدو قسم اول سماع عوام
است و آن اینکه هر چه بشنوند و بفهمند آنرا منطبق سازند بر صورت
مطلوب خود که از جنس مخلوق است مثلا اگر ذکر خال و خط و زلف

ظاهر و بشنوند آنرا بهمه معشوق مجازی خود متعین باشد یا غیر متعین
فرود آرند و اگر ذکر ساقی و می و میخانه بشنوند از آن معنی
ظاهری آن مراد گیرند اگرچه این قسم مذموم ترین اقسام سماع
است اما در عشق مجازی نیز آتش سماع بتدریج سوز و گدازی
پیدا میکند و طبع عاشق مجازی را آماده قبول عشق حقیقی میگرداند
قسم دوم سماع خواص است و آن نیز منقسم میگردد بدو قسم
یکی سماع مبتدیان است و آن اینکه بعد فهم مضمون مسموع آنرا
بر احوال خویشتن فرود آرند و نسبت عشقیه که با خدای سبحانه
دارند آتش شوق الهی را در دل آنها بجنبانند و هر مرید لامحاله
مرادی دارد و او را در طریق سلوک حالی و واردی در پیش
است چون سالک مذکور بشنود و بفهمد که مسموع مشتمل است بر چیزی
که مناسب حال وست البته سماع در معامله وی خواهد افزود
و او را ازجا خواهد ربود مثلا سالک طالب لقا است یا مبتلا
... در شوق وصل است یا در [illegible]
ذکر [illegible]

به اقتضار یا انکار و بغیر ذلک من المضامین المناسبة بحاله
پس ضرورت که وی مضمون مسموع را برحسب مراد خویش
فرود آرد و ازان محظوظ گردد و قسم دوم سماع منتهیان
است و آن این که سامع طی کرده باشد همه مقامات و حالات
منتهیان را و خارج شده باشد فهم او از ماسوای الله و بعد از فنا
نفس را انعدام صفات [illegible] مستغرق شده باشد بمشاهده
حق و حالت ایشان مستمع شبیه است بحالت زنان که در مشاهده جمال
یوسف علی نبینا و علیه السلام بسبب سقوط الحواس شدند در دست
دادن کارد بر دست و تیغ فرق نکردند این گروه بر تله شنوند
از حق شنوند و بحق شنوند فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم
اولو الالباب در شان ایشان است الفصل چون [illegible]
که اهم در سماع فهم مسموع است و فرود آوردن سامع مسموع
را بر حالات خود موقوف است بر آنکه مستمع بر معنی و مراد اهل
الفاظ ایشان بیشتر در کلام منظوم و نثر مستعمل شده میشود آگاه باشد

زیرا که اکثر الفاظ که در اشعار و در دوهره و کبت و خیال و تهپه
و هولی و ٹهمری وغیره مستعمل اند مصداق معنی ظاهر
آن در معشوق حقیقی یافته نمیشود مثلاً زلف و خال و خد
و رخسار و لب و دندان و چشم و گوش و دست و پا و ابرو
گردن و سرین و میان و ناز و کرشمه و سحر و جادو و مخصوص با
ست معشوقان مجازی و شراب و کباب و نی و میخانه و
ساقی و پیمانه و ساغر و مینا و صنم و بتخانه وغیره یافته نمیشود
مگر در عیش دنیاوی و نزد اصحاب شریعت شرط سماع
آنست که تاویل پذیر باشد بحال مباح و در پیشگاه ارباب
طریقت نیز التفات بچیزی که از معشوق حقیقی تعلق ندارد گناه
و بزه کاری است و درین شک نیست که هزارها اولیا و صدیقین
در سماع همان اقوال و اشعار که مشتمل بر الفاظ مذکوره اند بیا
میان داده اند حظی وافر و نصیبی متکاثر یافته اند پس
معلوم شد که نزد این گروه حق پژوه هر یک را از الفاظ
[illegible] معنی مراد [illegible] که [illegible]

حقیقتی پی می برند و از نخل مراد معنوی بری می خورند [illegible]

مصحف را بالوقت بنی است درست [illegible]

اگر اندیشه اطناب کلام نه تحریر پای قلم [illegible]

جمیع الفاظ مستعمل شعرا [illegible]

بیشتر مردم ساعی [illegible]

حاضر میشوند و طبع سلیم [illegible] ناواقفیت

بر اصطلاحات صوفیه فهم مسموع کردن [illegible]

از صحبت مردم بیاشند [illegible]

اشکال و اعتراض میشوند [illegible]

عشاق [illegible] اصطلاحات صوفیه [illegible]

[illegible] کلام مسموع [illegible] ثبت کرده

[illegible]

[illegible] مشایخ عظام

[illegible]

[illegible] فی [illegible] جامع الطریقة والحقیقة [illegible] مولانا

المعارف باسرار الربانی حضرت سید اشرف جهانگیر السمنانی
قدس سره السامی مشهور شده اکتفا میکنیم و از برکت انفاس
رضی الله عنه تیمن جسته تبجیل خواجگان چشت اهل بهشت
علیهم السلام و تحسین توقع آن داریم که مستمعان استماع
ما هو المذکور فهم بالحق عن المذکور نصیب گردد لطیفه

در بیان معانی زلف و خال و امثال

او قال الاشرف سید اسرار المشایخ در درر اشعار الشعراء
حضرت قدوة الکبرا میفرمودند چون
بیشتر بشرف ملازمت حضرت شیخ کبیر الدین ابن فخر الدین
العراقی مشرف شده‌ایم و بانواع فواید عارفانه و اصناف
موائد کشفانه بهره‌مند گشته‌ایم شبی بعضی از اصحاب ذکر دیوان
حضرت مولوی در میان گذشته تطبیق اصطلاح صوفیه بکلام
معانی عارفانه که بخد و خال عروس سخن را آراسته‌اند
و غنج و دلال بزاید مثال پیراسته در ترتیب انتهای غرایب
اسرار و نسبت ... آثار در صورت الفاظ شعر

انست که اکابر روزگار از غایت نفاست اسرار و اماثر نادار
از نهایت غرابت اطوار غیرت برده اند که چشم هر نا محرمی بر چهره
حالات ایشان و نظر هر نافهمی بر عذار واردات شان
افتد پس اولی انست که عرایس معانی در حجله الفاظ مصطلح جلوه‌گر
بوده باشد و ظاهری ان نموده که نفایس عقد آنی در درج عبارات
منشرح دیده ور گردد **مثنوی** درون حجله الفاظ رنگین
قرار منصه اشعار شیرین بحجله در عروس معنوی خویش
نه از آن روی دور از بیگانه نی خویش از آن روی معانی خاص را
بعبارت خد و خال و کشف عیانی اختصاص را باشارت
غنج و دلال پیرا آورده اند تا عام از وی بهره‌مند نگردد و شروع
تطبیق لغات شعرا بر وفق عبارات فضلا کرده شد تا طالب
صادق بموقف مقصد بسرعت برسد بالنبی واله الارشد
الف کلیا عالم حیوانی را گویند **چلیپا** عالم طبایع
گویند **ترسا** معانی و حقایق را گویند و فتی که دقیق
و بدقیق باشد **لقا** ظهور معشوق [illegible] چنانکه عاشق را یقین

سبیل گردد از اوست **وفا** عنایت ازلی را گویند
بواسطهٔ عمل خیر و اجتناب از شر **جفا** پوشانیدن دل
سالک را گویند از معارف و مشاهدات **شب یلدا**
نهایت الوان را گویند که سواد اعظم است **تماشا** عشرت
باطن را گویند **خشم** اظهار کردن احوال و
کرامات و خوارق بنده سالک است **غمزه** او را سنج و شهرت انبیا
مقام تمیز و دانستن از کرده استدراج خالی کم باشد
محب صاحب محبت را گویند عام تر از آنکه طلب تقاضای
آن باشد یا نه خواه طلب باشد و خواه طلب نباشد **محبوب**
حق تعالی را گویند وقتی که مستغنی از دوستی و اشارت او باشد مطلقا
بی قید **طلب** جستن حق را گویند اعم از آنکه دوست دارند
یا نیستند از عبدیت و معبودیت بود **طالب** جوینده
حق است از راه محبوبیت و محبیت تا کمال نه از روی دوستی
مطلوب حق است وقتی که جوینده عام تر از آن باشد
که به دوستی منسوب بود **قریب** استدراج الهی را گویند

حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد و مانعی
از انواع از جهت عاشق **نقاب** مانعی باشد که عاشق را
از معشوق باز دارد بحکم ارادت معشوق **طرب**
انس با حق تعالی و سرور دل در آن **شراب**
غلبات عشق بود با وجود اعمالی که مستوجب ملامت باشد
و این اهل کمال را بود که اخص اند در نهایت سلوک
مست خراب استغراق بود و نظر داشتن بر
استغراق خود **کباب** پرورش دست در تجلیات
شب عالم غیب بود و قیل عالم جبروت و این عالم خطی است
میان وجود و عدم قیل میان خلق و امر قیل میان
عالم ربوبیت و عبودیت **مطرب** آگاهنده بود **لب**
کلام را گویند **قصب** اقتران ملاحظه و لذت علم بود
شباب سرعت سیر بود و بلی ظهور از معرفت و تاثیق
ملاحظه است و این نزد حکم بمانند در بدعه حکم سلوک و کمال
در پیدا شدن و نقصیه پاک بود **سحن خوب** اشارت

تواضع در ماده و غیر ماده **شراب** فنای اختیاری بود
محبت دوستی بود بی سببی و علاقه دلی محرک بحق
سبحانه و تعالی **ملاحت** بی نهایتی کمالات الهی بود که هیچکس
به نهایت آن نرسد **تا سطلین** شود **فقرا فتوت** ظهور انوار است از
حضرت الهی در ماده **شوخی** **کثرت** است بود **غارت**
جذبه الهی بود **دوست** شیفته محبت الهی بود **قامت**
سزاوار پرستش بود که جز حق را این سزاوار نیست **چشم**
سر کردن الهی بود بر تقصیر خورده که از سالک در وجود آید
و سزا و چنانکه هیچکس را اطلاع نیفتد و آن عفو بود **عشرت**
لذت است با حق سبحانه و شعور را آگاهی از لذت **خرابات**
خرابی بود **بیت** مقصود و مطلوب بود **کمیا** و ... اجتهاد
سالک بود **زکوت** ترک و ایثار بود و تقسیم
طامات معارف بود **نوشت** صفت قدرت بود
انگشت صفت احاطت بود **سماعت** صفت الهیت
به صفت ربوبیت **کشت** الهی بود که از صفت ... حق

رسند اختیاری و غیر اختیاری **راحت** وجود چیزی
بود که موافق ارادت دل باشد **رویت** عدم قدرت رسانند
ادای عبودیت بسزای انحضرت **سعادت** خواندن ازلی
شقاوت راندن ازلی **غیبت** مقام اثنینیت بود
سیر سلوک الی الله بود **تاراج** سلب کردن اختیار سالک
در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی **رخ** وجود امری را
گویند **فتح** وقت را گویند **صلح** قبول اعمال
عبادت و مبادرت قرب **صبح** طلوع وقت و احوال بود که خلاف
ارادت دل بود **رخ** تجلیات محض را گویند **فرح**
محل لذات زبان **تلخ** آنچه را گویند که موافق طبع سالک
نباشد **سبب تلخی** عدم لذات از مشاهده جمال
پیچ مشکلات اسرار مشاهده **زلال** **ساقی**
صفت قدر و قوت را گویند **قدح** استیلای الهی بود
خنده حالتی باشد که بعد از فراق ظاهر گردد و باعث طلب
فریاد ذکر جهر را گویند **درد** حالتی بود که از محبت

ظاهر می‌شود که طاقت حمل آن نبود سحاب [illegible] شاهد تجلی حق
باشد. [illegible] مقام جمع را گویند [illegible] از [illegible]
بود. [illegible] مقام گشتن موهومات را گویند [illegible]
سبیل یا اصل خود است یا وجود علم و آنچه از یافته لذت
و دریافت مقصد. سیر جذبهٔ الهی بود که گاه سلوک بر تقدیم
بود یا عکس. مکر عذر دادن معشوق است عاشق را گاه بطریق
لطف و موافقت و گاه بطریق قهر و مخالفت. جور باز داشتن
سالک بود از عروج. امیر ارادت الهی سالک جاری داشتن
است بر سالک. تکبر بی‌نیازی است از اعمال سالک. شهود
وجود مطلق بود. [illegible] مشاهدت بود. یار صفت الهی را گویند
که ضروریست کافهٔ موجودات را هیچ اسم موافق‌تر از این نیست سالک را
چون کلمهٔ توحید بر این اسم وارد است. [illegible] صفت رحمانی بود
از شمول و عمومی دارد. [illegible] صفت رحیمی حق بود که خصوص [illegible]
[illegible] صفت باطنی را گویند [illegible] محبت در دل [illegible]
صفت [illegible] بود [illegible] [illegible]

الهی بود و دوره بدایت سلوک بود خمار رجعت از مقام وصول
بمقهوریه بطریق انقطاع شب قدر بقا به سالک بود در عین
استهلاک به وجود حق تعالی کفر تاریکی عالم و تفرقه بود دیر
عالم انسانی کافر صاحب اعمال تاثیر مقام محو به بهار
مقام علم کلندار مقام کشف اسرار مطلقه بهر چه اطلاق
کنند بآن اضافت کرده باشد و بآن یار خوانند ابر حجابی
که سبب وصول بود و حصول شهود بواسطه اجتهاد که بنمایند
جویبار مجازی عبودیت بود ناله را حسن محبت ناله بد
الطاف محبوب را گویند گوهر سخن اشارت واضح
بقصد سخن جعل گوهر اشارت مدرک کنایه باشد
اسرار و دوام بود قصور به مقام وحدت بود شمه
انسانیه را گویند قطار عبارت زر سیاه
گوهر معانی و صفات را گویند صبر قهر و مجبوری بود
بتدبیر الهی کیمیا تسلط صفات قهر را گویند عاشق زنار
خدمت دادن معشوق بهت عاشق را زنار شکسته

جذبه الهی و پیش تر سلوک مقدم باشد و بی زحمت و مجاهده بسیار کار او
گشاده شود ناگاه جذبه در رسد و گرد او برآید و او را قبول کند و باقی
احوال او تمام کند بمقصد رساند **ناز** قوت و اراده معشوق است
عاشق را **روز** تتابع انوار **نوروز** مقام تفرقه **نماز**
مطاوعت **خط سبز** عالم برزخ **مجلس**
آیات و اوقات حضور حق باشد **ناقوس** یاد کردن و ذکر
مقام تفرقه بود **نرگس** نتیجه عالم را گویند که در دل پیدا شود
چشم نرگس ستر احوال و کمالات خود بر سالک
چه از خود که هر کدام او را ندانسته که ولی است ولیکن او خود نداند
که ولی است و ولایت خود را داند لیکن او را ندانند و این
دو قسم از یک جنس بود **عیش** دوام حضور است
و فراغت آن بتمامی **قلاش** معاشر و مباشر اعمال
است چنانکه اقتضای احوال است **اوباش** ترک
هم ثواب است هم از معصیت هم از عبادت در غلبه
درویش صفت کبریای حق را گویند عالم ازل و محل

بناگوش دقیق را گویند شمع نور الهی بود و
سماع مجلس را گویند قطع ترک الم لطف پرورش
عاشق را گویند زلف غیبت هویت را گویند تاب زلف
اسرار الهی بود پیچ زلف اشکال الهی بود رشف
ظلمت معشوق مر عاشق را گویند علف شهوات نفس است و ترجیح
در آن نفس را حظی بود عشق محبت مفرط را گویند
معشوق حق تعالی بود و هستی که طالب بود تمام محو آید از محبت
نیم مستحق دوستی است من جمیع الوجوه عاشق جویندهٔ حق را گویند
شوق انزعاج در طلب حق بعد از آنکه یافت و باز نهان
فقدان بشرط آنکه اگر دریابد معشوق انزعاج ساکن شود لیکن
عشق همچنان باشد یعنی از دوام یافت نقصان نپذیرد بلکه
زیاده شود و عشق اشتیاق کمال انزعاج در میل
کلی در طلب تمام و عشق دایم در طریق یافت و نایافت یکسان
بود فراق غیبت را گویند فرق صفت
فنا است را گویند کشک احکام طوالع و لوایح

انوار رحمت از حضرت الله در باده عشق **چنگ** استغنا است

الم را گویند بانواع بلاهای ظاهری و باطنی **امتحان**

باریک حجاب وجود سالک است که حجاب دیگر نمانده باشد

اصل رجوع بود باصل خود بی شعور و آگاهی از اصل و مقصد

چون رجوع طبیعی حیوانات و جمادات بطبایع اربعه که اشیا مایل اند

اصل را و مجموع رجوع عناصر با اصل **اعمال** متابعت

اوامر است **شیل** دوستی حق بود با وجود طلب و جهد تمام

جمال ظاهر کردن کمالات معشوق است جهت زیادتی شوق

و طلب **جلال** ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت

استغنا از عاشق و نفی غرور عاشق و اظهار بیچارگی او و بزرگی

معشوق **شکل** وجود حق تعالی را گویند **شمایل**

جمیع جمالیات و جلالیات و صفات را گویند **عقل**

عالم صغیر را گویند **وصال** مقام وحدت را گویند

مع الله است و جبرا **کامل** علی السیر بود و این گاه باشد

که سیر و انتهای طریق باشد سالک را و کمال سالک باشد و این

سیر الملک کل سیرهای بود که بر جهت محتاج شود و گاه باشد که
بسبب تقصیر سالک بود محل آرام و تکلیف بود ثقل کشف سعادت
و اسرار را گویند سیل غلبه احوال دلی را گویند
که فرح و فرج باشد کل نتیجه عمل را گویند لب لعل بطون کلام
را گویند فهم [illegible] الت دریافتن را گویند را [illegible] محل تجلیات
که از عالمیان پوشیده بود حاکم اوامر شرع که بر سالک
جاری دارند نظم استعانت بر دفع [illegible] قوت الهی از شر
شیطان و نفس اماره از تقصیر بود نسیم یاد یار آوردن عنایت
بود یا محل تجلیات را گویند چشم [illegible] بصیری را گویند
شراب [illegible] عیش [illegible] را گویند جام احوال
بود سلام متابعت [illegible] و اعمال متابعت اوامر
[illegible] بی اختیاری را گویند سلام و [illegible]
پیام اوامر و نواهی که [illegible] بان امتثال نمایند
[illegible] و طلب شوق را گویند [illegible]
باطنی بود خم [illegible] موقف بود [illegible] ظهور صفات قهری را گویند

... پرورش سالک تو لن کردن از بند صفات
بشری بود تا یافتن ایقان اثبات الهی بود آستان
اعمال و عبادت بود مهربان صفت ربوبیت را گویند
جانان صفت قیومی که همه موجودات قیام بدو دارد اگر
تجلی ... بهمه موجودات برسد نشود قیام عالم ممکن نبود و دین
اعتقادی را گویند که از همه منقطع ... زند بیابان
قطع طریق را گویند ... ترک تدبیر اجتها
د بفکر و کردن تسلیم محبوب بحکم مقادیر ترک تدبیر
و اجتهاد ... کردن عدول بود از ...
و غرضی باغرضی و ریاضت ... کردن احوال ...
از نظر باطن ترک کردن قطع اعمال ...
خواستن قصد و عزیمت بود ... شکستن ...
رفتن عروج بود از عالم سفلی بعلوی آمدن
رجعت بود بعالم البشریة از عالم ارواح یا از استغراق
و سکر ورود در عالم ملکوت بود بیرون شدن ...

تابستان مقام معرفت بود زمستان مقام
کشف بود لبستان محل گشادگی این صفت بساط علم
خواز آنکه مخصوص بود ریحان نوری بود که از غایت
تصفیه درباطن حصول شده بود باران نزول
رحمت بود آب روان فسحت دل بود پای
کوفتن تواجد دست زدن معانقه و
مراقبه اوقات بود چهره گلگونه تجلیات که در غیر راه
بود در خواب و یا بیداری یا بعالم بیخودی لب شکرین
کلام منزل که انبیارا بواسطه ملک و اولیا را بواسطه تصفیه باشد
لب شیرین کلام بی واسطه بشرط ادراک و شنودن
صفت متکلمی دهان شیرین صفت متکلمی بطریق ایما
خارج از فهم و حکم انسانی سخن اشارت حق انبیا را الهی
سخن شیرین سطعات الهی بود انبیا را بواسطه
وحی و اولیا را بواسطه الهام و در سخن مکاشفات
و اسرار و اشارات الهی در ماده غیر یاد محسوس منقول

کوه سر تحریک اشارت واضح را گویند در باده و غیر باده و تحویل
شیرین زبان اسرار الهی را [illegible] زبان شیرین
امری را گویند که موافق تقدیر باشد میان سابقه
که در میان طالب و مطلوب مانده باشد از سیر و مقام [illegible]
موی میان نظر سالک بر تعلق محبت از [illegible]
حسین جمعیت کمال مع صفت سلطان [illegible] میان
احوال به عاشق چنانچه ترا دست او ست [illegible] الزمان
غیر حق از درون و بیرون پیر مغان ارشاد [illegible]
محقق کامل خزان وقت حزن بود میان [illegible]
شهوت را گویند چوگان تقدیر [illegible]
صبر و قهر فغان ظاهر کردن احوال درون عروق
طرف دور اندکی از حضرت حق ساربان
راه نمای بود ایمان مقدار دانش بود حسن
جمعیت کمالات را گویند داو آن [illegible] سبیل آمال
خود باذکر آگاهی در علم بعضی از اصل [illegible] گیسو طرفی

طلب را گویند سرو علو مرتبه بود کمان ابرو
ترس سقوط بر سالک بسبب تقصیر و باز بحکم عنایت ساقط ناگردیدن
از درجه مقام جفت ابرو سقوط سالک از درجه و مقام
بسبب کردن تقصیر و باز تصعد از بحکم جذبه و عنایت به مقامی
زبر درجه که بود طاق ابرو اهمال کردن است در سقوط
سالک از درجه و مقام بسبب تقصیر گذاشتن را در آن
بشنو ترقی بود پشت شو برداشتن خرده ها را گویند
که از تقصیر و سهو در وجود آمده بود و صفای حضور عاشق و معشوق
جست جو خرده گیری را گویند از هر طرف که باشد
کوفت و کو کتابت محبت انگیز بازو اهمال نسبت
کرشمه التفات بود شیوه اندک جذبه الهی
که گاه باشد و گاه نه که موجب غرور و غفلت شود خانه
خودی بود گنبد ماهیت الهی بود بیرون از ادراک کافه
عالمیان دستگاه حصول جمیع صفات کمال باوجود
قدرت بر هر شغلی تجمل متصف شدن به صفات کمالات

وجیده[?] اطلاع الهی بود عشوه اهمال احوال است بر سالک یا
ستر او و جهد او را بحکم حکمت الهی نیز عشوه اهمال ناکردن سالک
ستر او و جهد او خشم[?] سوانه ستر کردن الهی تقصیر را
سالک را از عین سالک ولیکن اگاه کردن سالک را از
تقصیر که کرده باشد و از ان نیز که از غیر او ستره عین
غیبت[?] بود شراب تجلیه[?] عیش صرف بود شرابخانه
عالم ملکوت بود میخانه عالم لاهوت بود سپیده[?]
قدم مناجات بود خمخانه غلبات و مهبط غلبات
که از عالم دل است ماده عشق و [illegible] ضعیف بود و این عالم
را نیز بود [illegible] اسرار و مقامات و احوال بود که در
سلوک از سالک پوشیده بود شبانگاه [illegible]
احوال بود توبه بازگشتن از چیزی ناقص بسوی کمال [illegible]
ترک [illegible] اشیا بود [illegible] خرقه صلاحیت [illegible]
[illegible] است سجاده سند باطن را گویند یعنی [illegible]
[illegible] باشد الاله[?] [illegible] معارف بود که [illegible]

شکوفه علو مرتبه بود شقشقه تجلیه را گویند که قوت
ادراک در آن نگنجد شقراته آتش محبت را گویند چهره
تجلیات بود که قابل اطلاع سالک باشد خال سیاه
عالم غیب خط سیاه غیب الغیب سلسله اعتصام
خلایق سینه صفت عالم الهیت را گویند سایه ولایت
بود که بهر نوع باشد از اجتناب و سلامت بوسه استعداد قبول
کیفیت کلام بود اعلی [illegible] صوری و معنوی میکده مقام
مستوری [illegible] بود آه علامت
کمال شوق که زبان از بیان آن عاجز بود پرده موانع که میان
عاشق و معشوق بود [illegible] الحدیث پیر
[illegible] اعمال عبادت [illegible] سرکشی مخالف اراده و مراد
سالک بود تندی صفت قهاری چنانکه مقتضای الهی
بود توانایی صفت فاعل مختار را گویند توانگری
حصول جمیع کمالات سواری اطاعت و استیلای
الهی بود آشنایی تعلق و خصوصیت بمخلوقات

کلیه و جزئیه چون تعلق خالصه بخلوقی یکتائی اشتغال عالم
الهیه که بهیچ وجه مماثلت و مشابهت ندارد شوخی مقام عبادت
دلگشائی صفت فتاحی در مقام آتش و دل جان
افزائی صفت باقی ابدی بود که فنای را به وی راه نبود
موی ظاهر هویت یعنی وجود که همه کس را معرفت او و علم
حاصل است و با وی راه نه پیشانی ظهور اسرار الهی چشم
خماری ستر کردن تقصیر سالک را گویند لیکن بکشف آن
به ارباب کمال که از او اکمل و اعلی و اجلی باشد مستی غلبات
عشق با وجود اعمال که مقارن سلامت باشد و این خواص را
باشد ساقی شراب رساننده بود یعنی مفیض اسرار الهی.
در دل صراحی مقام مستی فرو گرفتن عشق جمیع
صفات درونی و برونی را دادن سکر اوست نیم مستی
آگاهی در استغراق و نظر داشتن به استغراق هشیاری
افاقت از غلبه عشق صفات درونی و بیرونی را افاقت داشتن
زندگی قطع نظر است از انواع اعمال در ... لاابالی

پاک نداشتن از هر نوع که باشد پیش آید گوید و کند صبوحی
محادثه را گویند غبوقی مسافرت را گویند زردی
صفت سلوک سرخی قوت سلوک سبزی کمال
لطف را گویند باقی کلها را قیاس کند باین رنگها که گفته شد از هر
قبیلی که باشد تاویل از آن گیرند سپیدی یکرنگی را
گویند توجه تمام کند کبودی تخلیط محبت را گویند لوی
آگاهی از مساعدات او تنگی دل را گویند
نامی پیغام محبوب روشنی مرات تجلیات را گویند
ماه رویی تجلیات در ماده وقتی که در خواب یا در حالت
بیخودی باشد کوهی مجبوری و مشهوری سالک پیش چوگان
تقدیر الهی بیماری قلق و انزعاج درونی را گویند
زندگی قبول و اقبال است تندرستی برقرار
ماندن دل را گویند افتادگی ظهور حالت را گویند
خرابی تصرفات و تدبیرات عقل را بیهوشی
مقام طمس بود دیوانگی نفاذ احکام عشق را گویند

بیهوشی استهلاک ظاهری و باطنی بناشد کمی مقابل تکلیف
آزادی مقام حیرت بی‌نوائی ناتوانی بود فقیری
عدم اختیار که علم و عمل از وی مسلوب بود دوری شهود
معارف کیفیات عالم التفرقه و دقایق آنرا گویند کاهلی
بطی السیر بود یاری توجه خالص که از اعمال امید
ثواب نداشته باشد سردی برد نفس گرمی
حرارت محبوب را گویند بیداری عالم صحو پاکیاری
توجه خالص که از عمل نه ثواب خواهد نه علو مرتبه انتهی اگرچه مزید الفلاح
جستجو است که درین مقام بتفصیل اصطلاحات مذکوره از کیمیای سعادت
حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه که بکمال شرح و بسط
مرقوم است نیز نقل نمایم مگر این مختصر گنجایش آن ندارد هرکرا
خواهش مزید تحقیق باشد بکتاب مذکور رجوع نماید تذکره
ثانیه در بیان وجد و وجود و تواجد که از آثار سماع است
و این تذکره مشتمل است بر تحقیقات چند تحقیق اول
در معنی لغوی و اصطلاحی وجد و بیان فرق میان آن [illegible]

تحقیق ثانی

در بیان احوال و اتحاد وجد و وجود و تواجد که در باب وجد و تجلی وارد گشته در بیان تحقیق اول اکتفا کرده میاید و بانچه قدوة المحققین علی ابن عثمان در کشف المحجوب نوشته است گفت رحمه الله علیه

باب سی و ششم فی الوجد والوجود والتواجد واحکامه

بدانکه وجد و وجود مصدر اند یکی بمعنی اندوه و دیگر بمعنی یافتن و فاعل هر دو چون یکی باشد جز بمصدر فرق نتوان کرد میان آن چنانچه گویند وَجَدَ یَجِدُ وجوداً چون یافت وجد یجد وجداً چون اندوهگین شد و نیز وجد یجد جدة چون توانگر شد و جد یجد وجودة چون درخشم شد و فرق الجمله بمصادر بود نه با فعال و مراد این طایفه از وجد و وجود اثبات دو حال باشد که مر ایشانرا پدیدار آید اندر سماع که یکی مقرون اندوه باشد و دیگر موصول یافت مراد و حقیقت اندوه فقد محبوب و منع مراد باشد و حقیقت یافت حصول مراد و فرق میان حزن و وجد آن بود که حزن نام اندوهی بود که اندر نصیب خود باشد و وجد نام

چون شرح تحقیق بیان معنی لغوی و اصطلاحی وجد و بیان فرق میان حزن و وجد و تواجد

اندوهی بود که نصیب غیر باشد بر وجه محبت و این تغیر است صفت
طالب است والحق لا یتغیر و کیفیت وجد اندر تحت عبارت نیاید
از آنچه آن المی است اندر معاینه و الم را بقلم بیان نتوان کرد
پس وجد سرّی باشد میان طالب و مطلوب که بیان اندر کشف
آن غیبت بود و کیفیت وجود نشان و اشارت درست نیاید از آنچه
این طربیست اندر مشاهده و طرب را بطلب اندر نتوان یافت
پس وجود فضلی باشد از محبوب بمحب که اشاره آن از حقیقت
معزول بود و نزدیک من وجد اصابت المی باشد مر دل را
یا از فرح یا از ترح یا از تعب یا از طرب و وجود ازالت غمی از دل
و مصادفت مراد آن و صفت واجد اما حرکت بود اندر غلیان
شوق اندر حال حجاب اما سکون اندر حال مشاهدات اندر
حال کشف اما زفیر و اما نفیر و اما حنین و اما انین و اما عیش
و اما طیش اما کرب و اما طرب و مختلف اند مشایخ تا وجد
تمامتر است یا وجود گروهی گویند که وجد صفت مرید است
و وجود نعمت عارفان و چون درجه عارف از مرید بلندتر بود

که وصف این از آن وی کاملتر بود از آنچه هر چیزی که اندر
تحت یافت آید اندر آن مدرک شده اند و آن صفت جنس است زیرا
که او را که حد اقتضا کند و خدای تعالی بی حد است پس آنچه بنده یافت
بجز مستغنی نبود و آنچه نیافت طلب او اندر آن منقطع شد و اندر
طلب آن عاجز و اجد از حقیقت حق باشد و از طلب عاجز و گروهی
گویند که وجد حرقت مریدان بود و وجود تحفه محبان درجه محبان
بلندتر از درجه مریدان باید تا آرام با تحفه تمامتر باشد از حرقت
اندر طلب اما تواجد تکلف بود اندر اتیان وجد و این عرض
کردن انعام و شواهد حق باشد بر دل و اندیشه اتصال
تمنی روش مردان و گروهی اندران مترسمند که تقلید کرده‌اند
بحرکات ظاهر و ترتیب رقص و تزیین اشارات ایشان
و این حرام محض باشد و گروهی محقق اند که مراد شان اندر آن
طلب احوال و درجه ایشان است نه حرکات و رسوم و پیغمبر گفت
من تشبه بقوم فهو منهم و نیز گفت اذا قرأتم القرآن فابکوا فان
لم تبکوا فتباکوا و این خبر ناطق است مر اباحت تواجد را و از آن

بود که آن پیر گفت رضه هزار فرسنگ بدروغ بردم تا یکقدم ازان
صدق آید و سخن اندرین باب بیش ازانست اما من برین اختصار
کردم بالله التوفیق انتهی کلامه و نیز مفید و مناسب مقامست که آنچه
حجت الاسلام ابو حامد محمد ابن محمد ابن احمد الغزالی رحمه الله علیه
در کیمیا سعادت باب دوم در آثار سماع و آداب آن نوشته درینجا
نقل نموده آید فرمود رحمت الله علیه باب دوم در آثار سماع
و آداب ان بدانکه در سماع سه مقامست اول فهم انگاه
وجد انگاه حرکت و در هر یکی سخنی است مقام اول فهم است
کسیکه سماع بطبع و غفلت کند یا بر اندیشه مخلوقی کند خسیس تر
ازان بود که در فهم و حال وی سخن گویند اما انکه غالب بر وی
اندیشه دین باشد و حب حق تعالی این بر دو وجه باشد اول وجه
مرید باشد که وی را در طلب و سلوک راه خویش احوال مختلف بود از
قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و رد و وصل و هجر
و قرب و بعد و رضا و امید و نومیدی و فراق و وصال و خوف
و امن و وفا و انچه بدین ماند بر احوال خویش تبدیل کند و انچه

نقل باب دوم کیمیای سعادت در آثار سماع و آداب آن

سماع سه مقام اول فهم

در باطن وی باشد افروختن گیرد و احوال مختلف در وی
پدید آید و وی را دران اندیشها مختلف افتد و اگر قاعده علم
و اعتقاد وی محکم نبوده باشد اندیشها افتد وی را در سماع که آن
کفر باشد که در حق حق تعالی چیزی سماع کند که آن محال باشد
چنانکه این بیت شنود **رباعی**

اول بمنت میل بدان میل کجاست
وامروز ملول گشتن از بهر چراست
ای دوست بدوستی که معلومم کنی
کان میل چه بود و این ملالت زچه جاست

هر مریدی که وی را اند...
تیز و سوزان بوده باشد انگاه ضعیف شده باشد پندارد که حق را
بوی عنایتی و میلی بوده باشد و اکنون بگردید و این تغیر در حق
حق تعالی فهم کند و این کفر بود بلکه باید که بداند که تغیر را بحق
راه نبود که وی مغیرست نه متغیر و باید که بداند که صفت وی نگردد
بلکه آن معانی که گشاده بود در حجاب شد اما از جانب خود هرگز
منع و حجاب و ملال نباشد بلکه درگاه گشاده است بمثل چون
آفتاب که نور وی مبذولست مگر کسی که در پس دیواری شود
از وی در حجاب شد آنکه تغیر در وی آمده باشد نه در آفتاب باید که

بگوید سه خورشید بر آمد ای نگارین دیر آمد پیشینه اگر
شاید از او با بیت باید که حوالت حجاب با دبار خویش کند و مقصود
از این مثال است که باید که هرچه صفات نقص و تغیر است در حق خویش با
و نفس خویش فهم کند و هرچه جمال و جلال و وجود است در حق
حق تعالی فهم کند اگر در علم این سرمایه ندارد زود در کفر افتد
و بدانند که از این سبب است که خطر سماع بر دوستی حق تعالی عظیم است
درجه سوم آن باشد که از درجه مریدان درگذشته باشد و احوال
و مقامات باز پس کرده باشد و بنهایت آن حال رسیده باشد
که آن را فنا گویند و نیستی گویند چون اضافت کنند با هرچه جز حق
است و توحید گویند و یگانگی گویند چون بحق اضافت کنند و سماع
این کس سهل‌تر باشد بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت
پیشین و یگانگی بروی تازه شود و بکلیت از خویشتن غایب
شود و از این عالم بیخبر شود و باشد که اگر مثلا در آتش افتد
خبر ندارد و چنانکه ابوالحسن نوری در سماع بحالی درآمد و بدید که
نی شکسته بودند [illegible] [illegible] ای [illegible] برید [illegible]

بتجرید و سماع این تمام شد اما سماع مریدان لضعفا بشریت آمیخته بود
و این آن بود که ویرا تجلی از وی بستاند چنانکه آن زنان که یوسف را
بدیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود را ببریدند و
باید که این نیستی را انکار نکنی و گوئی که من ویرا همی بینم چگونه
نیست شده است که وی نه آنست که او ویرا [illegible] که از خود نیست [illegible]
هم بینی بحقیقت وی آن معنی [illegible] که کل معرفت چون
معرفت همه چیزها از وی غایب شد همه در حق وی نیست شد
و چون از خود نیز بی خبر شد خود در حق خود نیست شد چون جز
حق تعالی هیچ دیگر وی نماند و هر چه بود فانی بود و نیست شد و هر چه باقی
بود باقی ماند و بس و معنی یگانگی آن بود که چون جز حق را
نه بیند گوید همه خود اوست و من نه ام یا گوید که من خود اویم
و گروهی از اینجا غلط کرده اند و از این حلول عبارت کرده اند
و گروهی باتحاد عبارت کرده اند و این همچنان باشد که
کسیکه هرگز آینه ندیده باشد در روی آینه نگرد و صورت خویش بیند
پندارد که وی در آینه فرود آمده است یا پندارد که خود آن صورت

... [illegible] ... بشد

اگر ... آینه ... [illegible] ... آینه خود ...

می شد این اتحاد ... [illegible] ... شود

و ... [illegible] ... شود ... [illegible]

تمام ساخته باشد ... [illegible]

که این علم ... [illegible]

که ... [illegible]

یافت که ... [illegible]

چیست ... [illegible]

را ... [illegible]

اما احوال ... [illegible]

گر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شود ...

دیگر ببیند و بشنود از آن غافل [illegible] و چون هست نوعی دیگر
مکاشفه آنست که چیزی با مشهود گردد [illegible] صوفیان را باشد بعضی [illegible]
کسوت مثال و بعضی [illegible] را نه محتاج در آن از آن وجه که دل را
صافی کند چون آینه باشد [illegible] بسته باشد که چون
پاک کنند صورتها در وی پدید آید و هرچه از آن معنی در عبارت
نتوان [illegible] باشد [illegible] قیاسی و مثالی حقیقت آن چیز آنکس را
معلوم [illegible] انگاه کسی را قدمگاه خود معلوم بود
[illegible] قدمگاه خویش کند و هرچه بقیاس
بود [illegible] ذوق اما این مقدار گفته میآید
تا [illegible] این حال ذوق نباشد باری [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] را رد و [illegible] کسی نبود [illegible]
[illegible] نباشد [illegible] نباشد [illegible] از [illegible]
کسی بود که خویشتن را با مختصری که [illegible] باشد [illegible] و گوید
[illegible] همه [illegible] و هیچ [illegible]
[illegible]

و این عین نفاق بود، مگر آنکه بتکلف اسباب آن فرا دل می آرد
تا باشد که بحقیقت وجد پدید آید، و در خبر است که چون قرآن شنوید
بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید، یعنی آنست که بتکلف اسباب آن
فرا دل آورید و آن تکلف را اثر است و باشد که بتحقیق باز کشد

سوال اگر کسی گوید که سماع ایشان حق است و برای حقست
پس باید که در دعوتها مقریان نشانند نه قوالان و قرآن خوانند
نه قوالان که سرود گویند و قرآن کلام حق است، سماع از وی
اولی تر بود

جواب آنست که سماع بر آیات قرآن بسیار افتاده است
و وجد از آن پدید آید و بسیار بوده که از سماع قرآن بیهوش شده اند
و بسیار کس بوده است که در آن جان بداده است، و حکایات
آن بیاوردن دراز شود و در کتاب احیا بتفصیل گفته ایم، اما
سبب آنکه بدل مقری قوال نشانند و بدل قرآن سرود، پنج سبب
است: اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان مناسبتی ندارد
در آن قصه کافران و حکم معاملات اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار
است که قرآن شفاء همه اصناف خلق است، چون مقری بیتی این

۱۹۳ در بیان آنکه در محفل صوفیان بجای قوالان مقریان و قرآن خوانان را چرا نمی نشانند

آیتی برخوانند که مادر را از میراث شش یک بود و خواهر را
نیمه بود یا آنکه زنی را که شوهرش بمیرد چهار ماه و ده روز عدة باید داشت
و امثال این آتش عشق را تیز نگرداند مگر کسیکه بغایت عاشق
بود و از هر چیزی وی را سماعی باشد و اگرچه از مقصود دور بود
و آنچنان نادر بود سبب دوم آنکه بیشترین مردم قران یاد دارند
و بسیار خوانده باشند و هرچه بسیار شنیده باشند آگاهی فرا دل ندهند
و بیشترین احوال تا بیتی که کسی نخستین بار شنود و بران حال کند
بار دوم آن حال حاضر نیاید و سرود نو بر نو توان گفت و قران
نو بر نو نتوان خواند و چون عرب می آمدند در روزگار رسول
و قران تازه می شنیدند می گریستند و احوال بر ایشان پدید می آمد
ابو بکر گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا گفت ما نیز چون شما
بودیم و اکنون دل ما سخت گشت یعنی بقران قرار گرفت و خو فرا
کرد پس هرچه تازه بود اثر آن بیش بود و برای این بود که عمر
حاج را فرمودی تا زود بشهرهای خویش باز شوند و گفتی
ترسم که چون خوی فرا کنند حرمت از دل ایشان برخیزد

... شنیدن دلها حرکت نکند تا هیچ با الحان و وزن آن فرا
نجنباند و هیچ رای نیست که هیچ حیث سماع کم افتد و هیچ آواز خوش انند
چون موزون بود و با الحان بود و انگاه هر دستانی و هر آهنگی اثری
دیگر دارد و قرآن نشاید که در الحان افکنند و بر دستان بر
آهنگ نهاد و در وی تصرف کنند و چون بی الحان بود هیچ تحریکی نماید
مگر آتشی گرم باشد که بدان برافروزد و سبب سیم آنکه الحان را
نیز مدد باید داد بآواز از نای و دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب و دف
و طبل و شاهین و غیر آن و این صورت هزل دارد و قرآن
عزیز جد است و ورا صیانت باید کرد از آنکه با چیزی یار کنند که در چشم
عوام آن صورت هزل دارد چنانکه رسول ص در خانه ربیع
بنت معوذ شد و کنیزکان دف میزدند و سرود میگفتند چون وی را
بدیدند ثناء وی بشعر گفتن گرفتند فرمود خاموش باشید آن
همی که میگفتید میگوئید که ثناء وی علی جد بود و بر دف گفتن که
صورت هزل دارد نشاید سبب پنجم آنکه هر که
... بود ... موافق حال خویش

آنرا کفاره باشد و باشد که گوید چرا این را گویی [illegible] گویی و لیکن
قرآن را در آن معرض آوردن که از آن [illegible] آید و شاید
که همه آیتها موافق هر کسی نباشد پس اگر [illegible] موافق وی نباشد
وی بر وفق حال خویش تبدیل کند که واجب نیست که از شعر آن
فهم کنی که شاعر خواسته است اما قرآن نشاید که تبدیل کنند برای
[illegible] و از معنی قرآن بگردانند و سبب اختیار مشایخ قوال
بر این بوده است که گفته‌اند و حاصل این معانی به دو سبب باز آید
یکی [illegible] و دیگر [illegible] حرمت قرآن [illegible]
[illegible] و اندیشه [illegible] مقام [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن معلوم باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] اختیار کند و [illegible] که وی صاحب
[illegible] باشد آن [illegible] بود که [illegible]
[illegible] گفته [illegible] که [illegible] مشغول
[illegible] آنکه [illegible] وی [illegible] اگر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]

[illegible]

باشد که سماع می‌شنود و ساکن می‌باشد که برو هیچ پیدا نیاید و قوت وی چنان باشد که خویشتن را نگاه تواند داشت که حرکت و بانگ و گریستن از ضعف بود ولیکن چنین قوی کم باشند و معنی آنکه ابوبکر گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا آن بود که قوت گرفت یعنی که سخت و با قوت شد دلهای ما که طاقت آن داریم که خویشتن را نگاه داریم و آنکس که خویشتن را نگاه نتواند داشت باید که بی ضرورت نرسد خویشتن نگاه میدارد جوانی در صحبت جنید بود چون سماع بشنید بانگ در آمدی گفت اگر تو چنین کنی در صحبت من نباشی پس وی صبر میکرد تا جهد عظیم بیطاقت تا یکروز چندان خویشتن را نگاه داشت یکبانگ بزد و شکمش بشکافت و فرمان یافت اما اگر کسی از خویشتن عاشقی اظهار میکند و رقص کند یا بتکلف خویشتن را فرا گریستن آورد آن روا بود که رقص مباحست که زنگیان در مسجد رقص میکردند که عایشه بنظاره شده بود رسول صلعم فرا علی علیه السلام گفت که تو از منی و من از تو از شادی این رقص کرد و چندبار پای بر زمین زد چنانکه ... کنند ... فرا جعفر گفته ... با

بخلق و خلق منی نیز شادی کرد و زید بن حارثه را گفت که تو برادر
مائی و مولای مائی او نیز از شادی رقص کرد و بس کسی که گوید این
حرام است خطا میکند بلکه غایت این است که بازی باشد و بازی
نیز حرام نیست و کسیکه بدان سبب کند تا آن حالی که در دل
وی می آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما جامه دریدن
باختیار نشاید که آن ضایع کردن مال بود اما چون بی اختیار مغلوب
باشند روا بود و هرچند که جامه باختیار دریدن باشد لیکن باشد
که در آن اختیار مضطر باشد که چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند
و نه هرچه بارادت و قصد بود آدمی وسع از آن بتواند داشت
بهر وقتی چون چنین مغلوب بود با خود نبود اما آنکه صوفیان خرقه
خرقه کنند باختیار و پاره پاره قسمت کنند گروهی نیز اعتراض کرده اند
که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن دوزند
لیکن چون ضایع نکنند و برای مقصودی پاره کنند روا باشد چنین
پاره یا چهار سو کنند برای آن غرض تا همه را از آن نصیب بود
و هر پاره و هر قطعه دوزند ... نیکست یک کرباس [illegible]

کند و فرا صد درویش دید بر باخ چون هر پاره جهان باشد
گر بکاری خواهد آمد انتهی **تحقیق ثانی** در بیان اقوال و احادیث
که در باب وجد و تحجّل و رقص وارد گشته بدانکه در ما سبق مقرر شده
که تحقیق تر داخل اصول است که اصل در امور اباحت است ما دامی
که در حرمت آن نص خاص ثابت نشود و بدون ورود نص تحریم
قیاساً حرام گفتن ممنوع است و در حرمت رقص و وجد نص ثابت
نشده بلکه فعل آن از رسول و صحابه کرام علیهم الصلوة والسلام ثابت
گشته باحادیث. فصل قیل بیار فی روایة المسلم انه جاء حبش
یرقصون فی یوم عید فی المسجد ای یرقصون و یقولون محمد صالح
و اخرج البیهقی عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
یا علی انت منی و انا منک فحجل و قال لجعفر اشبهت خلقی و خلقی
فحجل و قال صلی الله علیه وسلم لزید بن حارثة انت اخونا
و مولانا فحجل انتهی و کانت هذه القصة فی عمرة القضاء لما دخل النبی
صلی الله علیه وسلم مکة فتبعته عمارة بنت حمزة تنادی
یا عم یا عم فتنازع فیها علی و زید و جعفر

علیه وآله وسلم ان الله حرّم القینة وبیعها وثمنها وتعلیمها والاستماع
پس اگر زن جوان اجنبیه در پس پرده یا منکوحه خواه مملوکه یا زن عجوزه
که نظر بروی حرام نیست بلا حجاب نیز بسرایند سماع ان حرام نخواهد بود
بدلیل روایتیکه در فصل اول باب ثانی گذشته کما نقل من فتاوی
البیان ان عثمان رضی الله عنه کانت عنده جاریتان تغنیان
فلما کان وقت السحر قال امسکا هذا وقت الاستغفار وهم از
کتاب مذکور منقول گشته سوّی اصحابنا بین سماع الغنا من الرجال
والمرأة وان صوت الحرّة لیست بعورة کوجهها ونقل من المنافع
انه قال یجوز استماع التغنی عن الزوجة والجاریة المملوکة انتهی ومطابق
ما قلنا است الخ مولوی سلام الله محدث در کشف الاقناع عن اباحة
السماع بعد روایت حدیث مذکور الصدر از ترمذی نقل نموده اند
هکذا قال الترمذی وحدیث ابی امامة انما نعرفه من هذا الوجه وقد
تکلم بعض اهل العلم فی علی بن زید وضعّفه وهو شامی انتهی
وعلی تقدیر صحته فالمراد بالقینة الجاریة التی تغنی الرجال فی مجلس
الشرب بدلیل ما ذکروا فی [illegible] نضر بن الحارث

[illegible]

لیشتری الفتیان ویجلسون علی معاشرة من اراد الاسلام وبغضه
ولا کلام فی الغناء الاجنبیة للفساق ومن یخاف منه الفتنة حرام اما
غناء الجاریة لمالکها وکذا غناء الاجنبیة عند عدم الفتنة فلا قایل
لهذا بتحریم مطلق السماع **سوال** اگر کسی گوید که در مجالس صوفیه
امارد و قوالان خوب رو و بی ریش می سرایند والامرد کالنساء مشهور
است پس باید که غنای آنها نیز حرام باشد **جواب** گوئیم الامرد
کالنساء در حکم تحریم نظر الشهوة است یعنی چنانکه نظر بطرف نسا
حرام است همچنان نگاه بطرف امرد ممنوع اما نهی از استماع آواز
وغنای امارد وغیره بیان جای وارد نشده بلکه مولوی جامی قدس
سره السامی در نفحات الانس می نویسند که شیخ روزبهان بقلی رحمه
الله سره در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است
که قوال باید که خوب روی بود که عارفان در جمع سماع بجهت
ترویح قلوب سه چیز محتاج اند روایح طیبه [illegible] صبیح و صوت ملیح
و[illegible] الی حضرة الله سبحانه
در کتاب [illegible] آواز زنان عورت نیست [illegible]

روی کودکان لیکن نگریستن و در روی کودکان بشهوت و جاییکه
بیم فتنه باشد حرام است انتهی **قسم دوم** آنکه وجه حرمت
در مسموع باشد یعنی کلامیکه سرایینده شود مشتمل بود بر چیزیکه شرعا
حلال نیست همچو مدح زن حسینه جمیله متعینه و وصف شراب که هیجان
رغبت انگیزد و بوی آن و صفت دیر و بتخانه و میخانه چنانکه رسم کفار است
و هجو مسلم یا ذمی باراده ایذا و مذمت خواه شعر باشد مسموع یا کرد
با اهانت دین و سوء ظن نسبت انبیا و اولیا نعوذ بالله منها بحکم
روایتیکه در فصل اول باب ثانی گذشت کما لعلنا من فتح القدیر
ان التغنی المحرم هو ما کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة الراة المعینة الحیة
و وصف الخمر المهیج الیها و الدیریات و الحانات و الهجاء لمسلم
او ذمی اذا اراد المتکلم هجاه لا اذا اراد الشاعر الشعر للاستشهاد
به او لیعلم فصاحته و بلاغته انتهی **قسم سوم** آنکه وجه حرمت
در مستمع باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعا روا نباشد
سماع غنا کند تا بقوة سماع آن [illegible] بیفزاید
یا آنکه خاصه سماع است که [illegible]
یعنی

شود به جهت اینکه ملاهی انواع و اقسام می‌باشد چنانچه شتربانان حدی میخوانند و
شرابخواران به تماشای بلند شوق جامع عشاق و فساق بیاد معشوقان
فجار و کفار و مشرکین در مجالس شرب و معابد و کنایس بنابر تقلید
آباء و اسلاف خود را میشنوند و بطرب شرب و فسق و فجور و تعصب
دین مایل میشوند و علی هذا القیاس حکم غنائیست که مخنثان و زنان
و بازیگران و طفلان کتیبک و غناگران بنابر تحصیل مال در کوچه
و بازار و وسیله ها و سرود کنان میگردند و مسلمانان نماز و روزه
و مشاغل حسنه را گذاشته بنابر تماشا بینی و استماع سرود اینها
تضییع اوقات می‌کنند و در لهو و لعب و بازی میکوشند و در احادیث
و فقهیه هر جا که نهی یا مذمت غنا بلفظ لهو و لعب و ملاهی و منکر آمده
مراد از آن این انواع ملاهی و منکرات است چنانچه از دو آیات
فقهیه و فصل اول از باب ثانی و احادیث عشره که در بدایه سیاق
گذشته فهمیده و از هم است بنابر تذکر آن مضامین و تنبیه غافلین
اعاده

باب فی شرح حال الفرید

مختلف علما را فی حقه ...

قال حدثنا أبو جعفر قال ابن ماجه حدثنا هشام بن عمار ومحمد بن الصباح
قالا حدثنا عبد العزيز بن أبي حازم حدثني أبي عن عبيد الله بن مقسم
عن عبد الله بن عمر أنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم وهو على المنبر يقول يأخذ الجبار أين الجبارون أين المتكبرون
قال ويميل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن يمينه وعن يساره
حتى نظرت إلى المنبر يتحرك من أسفل حتى إني أقول أساقط هو
برسول الله صلى الله عليه وسلم وهشام بن عمار من رجال الستة
غير مسلم صدوق ومحمد بن الصباح بن سفيان أبو جعفر التاجر صدوق
ابن أبي حازم سلمة بن دينار صدوق فقيه من رجال الستة وأبوه
ثقة عابد من رجال الستة وعبيد الله بن مقسم ثقة فقيه مشهور
من رجال الستة غير الترمذي قال الشيخ العارف بالله الشيخ
شهاب الدين السهروردي في العوارف أخبرنا أبو زرعة
طاهر عن والده أبي الفضل محمد بن طاهر المقدسي قال أخبرنا أبو منصور
محمد بن عبد الملك المظفري السرخسي قال أنبأنا أبو علي الفضل
بن منصور بن نصر الكاغذي إجازة قال حدثنا

الهيثم ابن كليب قال حدثنا ابو بكر عمار بن اسحق قال حدثنا سعيد بن
عامر عن شعبة عن عبد العزيز بن صهيب عن انس قال كنا عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذ نزل عليه جبرئيل عليه السلام فقال
يا رسول الله ان فقراء امتك يدخلون الجنة قبل الاغنياء بنصف
يوم وهو خمسمائة عام ففرح رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان
رسول الله مع اربعمائة صحابي فقال أفيكم من ينشد لنا فقال بدوي
نعم يا رسول الله فقال هات فانشد البدوي شعر قد لسعت

حية الهوى كبدي فلا طبيب لها ولا راقي
الا الحبيب الذي شغفت به فعنده رقيتي وترياقي

از زلف سیاه گزیده دارم جگری کو را نکند هیچ فسون اثری
جز دوست که شیفته عشق وی ام افسون و علاج من ندارد دگری

فتواجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وتواجد الاصحاب حتى سقط رداؤه عن منكبيه فلما
فرغوا آوى كل واحد منهم الى مكانه قال معاوية بن ابي سفيان ما
احسن لعبكم يا رسول الله فقال مه يا معاوية ليس بكريم من لم
[illegible] رداء رسول الله صلى الله عليه وسلم

على من حاضرهم بإرجاعها ثم قال هذا الحديث أوردناه
مسنداً كما سمعناه ووجدناه وقد تكلم في صحته أصحاب الحديث
ويقال لي في سري انه غير صحيح انتهى ورد في الخرقة الى الحادي ولا ينبغي
ان يفعل ذلك الا اذا حضرته نية يجب منها التكليف والمراياة
بإلقاء الخرقة الى الحادي فقد روي ان كعب بن زهير دخل على رسول
الله صلى الله عليه وسلم المسجد وانشد بانت سعاد فقلبي اليوم
متبول : حتى انتهى الى قوله فيها : ان الرسول لسيف يستضاء به مهند
من سيوف الله مسلول : نبئت ان رسول الله اوعدني : والعفو عند
رسول الله مأمول : فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من انت
فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله انا كعب
بن زهير فرمى رسول الله صلى الله عليه وسلم بردة كانت
فلما كان زمن معاوية بعث الى كعب بن زهير بعنا بردة رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعشرة آلاف فقال ما كنت لأوثر بثوب
رسول الله صلى الله عليه وسلم احداً فلما مات كعب بعث معاوية
الى اولاده بعشرين الفاً هذا في العوارف

هذا کله فی کشف القناع عن اباحة السماع للمحدث العالم الفاضل
مولانا سلام الله ابن شیخ الاسلام الدهلوی **تذکرۀ ثالثه**
در شرائط سماع و اسباب محرمه آن آنچه از کلام اهل شریعت
مستنبط میشود بدانکه درین رساله مکرر تقریر یافته که فعل مباح الاصل
بل قربت و طاعت هم بعوارض محرمه ممنوع و حرام میگردد چنانچه
حرمت نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت بنیت ریا و سمع
معروف و مشهور است پس غنا که حال اباحت و استحباب و وجوب
آن دریافت کردی هم باسباب و عوارض محرمه حرام میشود چنانچه
بحرمت غنای مقترن بمنکرات کرات و مرات بالاجمال تصریح
رفته است اکنون تفصیل اسباب محرمه غنا و منکرات شرعیه آن
باید شنید **واضح باد** که محرمات غنا چند اقسام است **قسم اول**
آنکه وجه حرمت در معنی و نفس سماع باشد همچو سرائیدن زن اجنبیه
جوان بمثال روبروی نامحرمان که انها را بخوف فتنه دیدن و شنیدن
[illegible] نباشد بحکم احادیث صحاح که در باب
[illegible] اما امده عن رسول الله صلی الله

ما كانوا على سبيل اللهو واللعب كسماع الفساق وشاربي الخمر وتارك
الصلوة فاما من يسمع الغناء وهو صالح دائم الصلوة لا تاركا لورده
قراءة القرآن فهو حلال بلا خلاف بين علمائنا رحمهم الله

في شرح الكافي المسمى بالمجرى لمحمد ابن علي الشافعي

قد علم ان المكروه من السماع عند علمائنا رحمهم الله ما كان على
سبيل اللهو واللعب والعصيان بان يجمع الفساق على ذلك
ويتركون الصلوة وقراءة القرآن اما من كان من اهل الصلوة
واهل القرآن من جملة الصالحين فسماعه حلال بلا خلاف بين علمائنا
رحمهم الله اذ لا يريدون بذلك السماع الا وجه الله وحضوره
يذكرون الله وخوف الآخرة فكل ذلك محمود وغير مذموم

فصل چهارم آنکه در استعمال آلات غنا وجه

حرمت باشد وآن چنین ظاهر است که رباب وچنگ وطنبور
وبربط وسارنگی وغیره هر آنچه از غنا است از غنا که رسم کفار
ومشرکین است ازینها بر عیب سدادی ... اسلام موجود است که آلات
طعام وشراب خوارند

الفتاوى العالمگیری

نیز در نصاری و سلاطین هند مروج است چنانچه در وشنی چوکی
عبارت از همین است موجب حرمت اینکه همین بعینه کذای در زمان
نبوت علت حرمت مزامیر و ممانعت ظروف شراب خواری بجهت
اهتمام در تحریم خمر شده بود پس اگرچه محفل شرب نباشد لیکن
بنا بر تشبیه بهیئت مذکوره زدن مزامیر بلا غنا حرام کرده اند و این
مزامیر منحصر نیست بلکه جمله افعال مخصوصه میکشان و مشرکان
ممنوع و حرام است حتی که اگر شیر یا شربت و غیر مشروبات
مباحه در گیلاس و جام ها انداخته مسلمانان بهمدیگر بنوشند و
الفاظ مخصوصه می پرستان بمیان آرند مشروبات مباحه
مذکوره نیز بنا بر تشبیه بوضع می خواری حرام خواهد بود تفصیل
روایات آن در نغمه اول گذشته مثل قول الحاوی من
ان الملاهی اما حرام کعود و طنبور و معزفة و طبل و مزمار و ما
الهی بصوت مطرب اذا انفرد او مکروه و هو ما یزید به الغناء طربا
ولم یطرب منه ... ره مع الغناء لا وحده انتهی
وکذا ... ن غیر غناء کعود و

وطنبور وطبل ومزامیر وربابات وشبیهها واما آنچه مشهور گشته
که سماع غنا با مزامیر اگرچه خالی باشد از منکرات مطلقا واتفاقا
حرام است وطرب وما یزید به الغنا علت حرمت است این گمان غیر
محققین است وقابل اعتماد نیست بوجوهات مندرجه نمبر اول
از قانون سیوم وبدلایلی که صاحب امتاع در کتاب خود
نقل کرده وشیخ عبد الحق ترجمه آن در مدارج النبوت آورده
وبعض عبارت مدارج را ابهمیت نقل نموده ام واز روی اینکه
مولانا الکریم عیسی بن عبد الرحیم رضی الله عنهما در رساله خویش
نوشته اند از اینجا که این مقام مزلة الاقدام است نقل عبارت
مولانا الکریم عیسی بن عبد الرحیم در اینجا واجب افتاد وآن
اینست واما الالات فهی مختلف فیها ایضا نحو اختلافهم فی الغناء
وقد اشتهر فی کتب المتاخرین نقل الاتفاق علی حرمت المزامیر
والاوتار وهذا النقل لیس بصحیح فقد ذکر الحافظ ابن حجر فی
شرح البخاری ان بعض ال
الاباحة الالات
هو بظاهره یشمل المزامیر

ست

والنقلان متعارضان فكلاهما سائغ وطائفة في الحق ثبوت الاختلاف
فيهما والذي يقتضيه فعل المتقدمين كعبد الله بن جعفر وابن عمر وابراهيم
بن سعد وغيرهم الاباحة ومن المتأخرين الفقهاء جماعة صرحوا باباحة
المزامير والاوتار وجميع الآلات كالشيخ عز الدين بن عبد السلام
وغيره وكان الشيخ يحضره ويفعل ذلك بمجلسه وهو فقيه مجتهد مشغول بكل
ورياضة ومعرفة وكالجنيد والغزالي رضي الله تعالى عنهما وامثالهم
وهؤلاء السادة وان اشتهروا باسم الصوفية لم يكونوا اخس من
المجتهدين بل زادوا في مرتبة الكمال بدعائم التقوى واتباع
السنة وتحصيل سنی الاحوال وهم اشد اهتماما بالتحري
والاحتياط واكثر اجتنابا عما فيه شائبة الريبة والاختلاط
فالمزامير والاوتار ايضا مجتهد فيها والمجتهد فيه ليس محل الانكار
على ما هو الصحيح المختار ثم المذكور في تعليل حرمة المزامير والاوتار
في المشهور انها من شعائر اهل الشرب المحرمة لذلك
انها تذكر المحرم وتشوق اليها فلنا قولنا
اذ الى الخمر لذلك فلما زالت

حرمة الاوانى بتقادم العهد ولتقرر حرمة الخمر فكذلك تزول حرمة
المزامير والاوتار بزوال هذا العارض وما يقال من ان العلة في
التحريم الطرب فممنوع فقد نقل عن جماعة من الصحابة وغيرهم
الطرب بصفة المدح وقال معوية ان الكريم طروب وحضرت
عبد الله بن جعفر وعمرو بن العاص وروى الغزالي عن الشافعي رحمه
الله انه قال ليونس لما قال له لا يطرب قال مالك حس صحيح ونقل ابو هلال
العسكري انهم قالوا من لم يطرب فليس بكريم وروى ابن قتيبة
بسنده عن اسمعيل ابن علية انه قال الطرب عقل وكرم فمن لم
يطرب فليس بعاقل ولا كريم وبالجملة فليس للطرب بمجرده حرمة
لا عقلا ولا شرعا ولم يقم دليل على حرمته فلا يكون حراما ولا علة
لحرمة شيء اخر هذا وقد كنت برهة من الزمان منكرا الغنا
والالات اشد الانكار فلما وقفت على بعض السنن والاثار
ظهر لي رجحان اباحته بلا [illegible] اباحته وبالـ[illegible]
فعل النبي صلى ا[illegible] للا[illegible]
يليق به [illegible]

بانه فذار تکب الحرام وهو امر صعب لا یجتری علیه مسلم فاحتزا منهما
شبهت بعد ما یدیک انه الصواب ودع عنک ما فیه القلق
ومشابه الارتیابات انتهی قسم صحیح که بسبب آن سماع
مباح حرام میگردد اینست که هرگاه سماع بر آیات قران واحادیث
نبوی باشد همراه آن مزاسیر و معازف نواخته شود موجب
حرمت اینکه قرائت قران وذکر احادیث نبی آخر الزمان از
قسم طاعت و قربت است و مزامیر اگرچه اباحت آن علی اختلاف
الاقوال ثابت گردیده اما در چشم عوام صورت هزل وارد
همراه قربت و طاعت نواختن آن مکروه دانسته اند نقل قول
شیخ الاسلام امام محمد غزالی در خصوص در تذکره ثانیه
گذشته است اگرچه شیخ الاسلام رحمة الله علیه سبب حرمت
آنرا شمرده که عامی طبع بعادت سماع کند بر طریق عشرت باشد
و بر آن مواظبت سازد لیکن این قسم را مباح گفته لهذا در باب
حرمت درج نکرد ... را الیهم ورآورده اینکه اہل
طرلقه ... هم فرموده اند مجموع

[illegible]

آن آداب در رعایت زمان و مکان و اخوان منحصر است
اما زمان پس مراد از آن وقتیست که فارغ باشد از فکر
نماز و تلاوت قران و مراقبه و ورد وغیره واجبات و ملتزمات
و خالی باشد از خلجان ضروریات بشری مانند وقت خوردن
طعام و حاجت بول و براز و زمان افکاریکه بسبب آن پراگندگی
دلها بود که درین چنین اوقات سماع فایده نخواهد بخشید بل
وقت سماع جمعیت دل و فراغ خاطر از تعلق ماسوی الله ضروریه
است تا قلب سامع مستجلب رحمت الهی بود **اما مکان**
پس مراد ازان آنست که محل سماع کوچه و بازار و رهگذر
عام و مجمع تماشاییان زن و مرد نباشد و جای تنگ
و تاریک و موقع نجاسات و مزبلات نبود و هم مکان امیر
جابر و سلطان و وزیر ظالم که در آنجا قلوب صوفیان
خطرناک بود ...
اینجا ...
جا ها وقت ضایع و ...
عبادت ... لذا آنکه هر کس

باشد و مراد از اهل آنست که دلش خالی از عشق و محبت نبود
و با اهل الله حسن عقیدت داشته باشد و بغفلت و انکار نشود و در بعضی نشست
اگر در محفل سالکان هم طریق مانند چشتیان و قادریان و غیرهم
مجتمع باشند و مجلس از اغیار خالی بود تاثیر صحبت نیز بر وفق
محفل بیشتر جلوه ظهور خواهد گرفت و هرگاه اهل غفلت و بیهودی
و دنیاداران بی ادب و متکبر یا بعض سالکان منکر و متعصب
یا بیهودگیان که نه بسته ایشان باشند شریک صحبت شده تکلف
حال کنند و بدون تقاضای غیب برای نمایش مردم جوش و خروش
نمایند از حضوری این چنین کسان تاثیر سرد و سنگین شده رنگ
صحبت دگرگون میشود پس ضرورست که صحبت از نا اهلان و اغیار
مذکورین خالی باشد هرگاه اهل سماع بنشینند ادب آنست که
امام محمد غزالی در کیمیای سعادت مینویسد بدین عبارت چون
کسانیکه اهل باشند بسماع بنشینند ادب آنست که همه
سر در پیش گرند و بهر کسی ننگرند بکار خویش
بینند و آب [illegible] زنند

بجوانب ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف هیچ حرکت نکنند
بلکه چنانکه در تشهد نماز نشسته باشند بنشینند و همه دل با حق تعالی
دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پدید آید از غیب سماع
و خویشتن نگاه دارند تا باختیار برنخیزند و حرکت نکنند و چون
یکی بسبب غلبات وجد برخیزد با وی موافقت کنند و اگر دستار او
بیفتد دستار از سر بنهند و این همه اگرچه بدعت است و از صحابه و تابعین
نقل نکرده اند اما نیکوست که نه هرچه بدعت بود نشاید که بسیاری
بدعت نیکویی باشد که شافعی میگوید جماعت در تراویح وضع عمر
است و بدعتی نیکوست پس بدعت مذموم آن بود که مخالف سنتی
باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود
است و هر قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در
اخلاق ایشان بدخویی بود و رسول صلعم فرموده است خالقوا الناس
باخلاقهم با هر کسی زندگانی بر وفق عادت وی و خوی وی کن
چون این قوم بدین بوانه [illegible] و ازین مخالفت متوحش
شوند موافقت ایشان کر

بهر پای نخاستندی که وی آنرا کاره بودی لیکن چون جائی عادت
شد که بر نا خاستن متوحش میشوند بر خاستن برای دلخوشی را اولی بود
که عادت عرب دیگرست و عادت عجم دیگر انتهی بقیه آداب و شرائط که
مریدان و معتقدان را نسبت پیر و مرشد و شیخ وقت عند السماع می شاید
در کلام شیخ الاسلام قدس سره و در عبارت غنیة الطالبین که در باب قبل
نقل کردیم مندرج هست در اعادت آن تطویل لاطائل بود هر که را رغبت
باشد در آخر باب ثالث و تذکره اولی خاتمه این رساله ببیند

آداب قوالان باید که قوال مجوز و بد اطوار نباشد
بل نمازگذار و اهل نیاز باشد یعنی با بزرگان و صوفیان عقیده تمند بود
اجرت [illegible] وجود مقرر و معین نسازد بلکه تنشیط خاطر مستمعان
[illegible] خصوص [illegible] باشد و [illegible] بطور انعام [illegible] از دست شیخ وقت یا صوفی
صاحب حال بیابد آنرا تبرک پندارد و در محفل صوفیان با طهارت
نشیند [illegible] آغاز سماع [illegible] کلام ربانی و آیات قرانی کند

آداب قوالان

هرکه قاری و حافظ
[illegible] که از صفت [illegible] شد

ورسول و مدح بزرگان دین آغاز سرود کنند پس ازان بحسب غیبت
اہل صحبت برعایت وقت و راگ و راگنی و لحاظ فہم مستمعان
سراید یعنی چیزیکه در فہم صوفیان و اکثر مستمعین نیاید نسراید بل
برای مردم تازی کلام عربی و برای ترکی ترکی و پیش زبان دانان
فارسی فارسی و پیش ہندیان ہندی سراید و آنچنان آہنگ اختیار
نکند که الفاظ و مضمون مسموع بفہم اہل محفل نیاید و تداخل مضامین نیز
نسازد یعنی ہرگاه کلام مشعر بہجر شروع کرده باشد در آن کلام
دیگر متضمن وصل را اختلاط نسازد و بالعکس آن نیز نکند تا موجب تشویش
خاطر مستمعان نگردد و ہر چیزیکه کدام صوفی را ذوق دست دہد
بتکرار آن کلام دو چہار بار مضایقه نسازد و احتراز ہر چیزیکه
مخصوص باہل شرک و اہل ہوی است در میان نیارد مثل سنکه
و ناقوس که مخصوص بمعابد کفار مینوازند و چہار تخته و طبل مخنثان که آنرا
در ہندی دهودو گویند و سرایع اغنی بالسلی و کوبه یعنی هر رنگ
که در مخصوص آن اشعار
باشد یاد عشق و محبت الہی

و بیزاری دنیا و خضوع و مراقبت میشود نه آنکه از ید و در سهل آن باید.
شریعت و طریقت نگاه دارند زیرا که سماع با آدابه و شرائطه
مستجلب رحمت است از پروردگار تعالی شانه و مستوجب ازدیاد
نسبت است در حق صوفیان علیهم الرحمة

اهتمام بزم

چون از تحقیقات مرقوم الصدر متحقق گردید که سماع بشرائطه و آدابه
مستجلب رحمت و مستوجب ازدیاد عشق و محبت است و شعله جانسوز
سرود آتش ذوق در دل می افروزد و نائره دل افروزی و
زمزمه پرده های غیر و غیریت میسوزد و مطرب خوش نوا بال و پر
هستی از سالک میریزد و مغنی خوش ادا انتشار طرب و مستی
در طالب می انگیزد و علی الخصوص صوفی را که در ساغر دلش از
خمخانه ساقی توحید پیاپی می هوش ربا میرسد و جام دمادم عشق
از پیر مغان تجرید دمادم مستی روح فزا میکشد باده عشق خوش
میزند و مستانه سرگرم. اش خروش میکند و هم ثابت است که

س از آینه دلی
زش جان شیا گم ها.

تا چند زنی تار طنبور عقدهٔ دل نمیگشاید و بی قهقهٔ صراحی و
و مینای ساقی حل مشکل بنظر نمی آید پس وقت آن آمد
که من عریان شوم   جسم بگذارم سراسر جان شوم

ساقی نامه

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی   در ده قدح که بی می مجلس ندارد آبی
ساقی بیا برخیز و در ده جام را   خاک بر سر کن غم ایام را
گرچه بد نامی است نزد عاقلان   ما نمیخواهیم ننگ و نام را
بیا ساقی آن جام صافی صفت   که بر دل گشاید در معرفت
بیا ساقی آن جام یاقوت وش   که بر دل گشاید در وقت خوش
بیا ساقی آن ارغوانی قدح   که دل زو فرح یابد و جان فرح
بیا ساقی آن آب اندیشه سوز   که گر شیر نوشد شود بیشه سوز
بیا ساقی آن می که حال آورد   کرامت فزاید کمال آورد
بیا ساقی آن می که تیزی کند   بباغ دلم مشک بیزی کند
بیا ساقی آن می که جان پرور است   ... ره ... ر ... ره است
بیا ساقی آن جام چون سلسبیل
بیا ساقی آن می که حور بهشت

بیا ساقی از می ندارم گزیر   بیک جام باقی عزا دستگیر
بیا ساقی از می طلب کام دل   که بی می ندیدیم آرام دل
گر از وصل جانان دل صبوری کند   دل از می تواند که دوری کند
بمستی توان دُرّ اسرار سفت   که در بیخودی راز نتوان نهفت
بیا تا صفای درون آوریم   دمی از کدورت برون آوریم
بده تا بگویم ز آواز نی   که جمشید کی بود و کاوس کی
بده ساقی آن جام چون مهر و ماه   بده تا زنم بر فلک بارگاه
بده ساقی آن کیمیای فتوح   که با گنج قارون دهد عمر نوح
بمن ده که از غم خلاصم دهد   نشان ره بزم خاصم دهد
بمن ده که بدنام خواهم شدن   خراب می و جام خواهم شدن
ز تسبیح و خرقه ملولم تمام   بمی رهن کن هر دو را والسلام

احتشام

[illegible] زان خسروانی سرود
ودی فرست
بپای دو دن

مغنی کجایی که وقت گل است … که بلبل چمنها پر از غلغل است
مغنی دف و چنگ را ساز ده … بیاران خوش نغمه آواز ده
بیک نغمه درد مرا چاره ساز … دلم نیز چون خرقه صد پاره ساز
مغنی چه باشد که لطفی کنی … نی بازم آتش بدل بر زنی
بهم در [illegible] فکر آن بکدم … بهم بر زنی خان و مان غمم
مغنی کجایی نوای بزن … بجای نوایان صلای بزن
مغنی بیا باش چنگ نیست … کفی بر دفی زن گرت چنگ نیست
مغنی بگو قول و بردار ساز … که بیچارگان را توی چاره ساز
مغنی تو سر مرا محرمی … زمانی به نی زن دم همدمی
به نی دور کن درد لب گر غمیست … دمی دم به نی درکه عالم دمیست
مغنی بیا بشنو و کار بند … ز قول من این پند دانا پسند
چو چشم فلک گر آرد بیار اصفی … بچنگ و رباب و به نای و دفی
لطفی

مغنی کجایی بزن
[illegible] با هم نشینیم و عیش
مغنی نوای طرب

که تا وجد را کار سازی کنیم — بجوش آئیم و خرقه بازی کنیم
بیا ساقی این نکته بشنو زنی — که یک جام می به زکاوس و کی

فائده: **اختتام** رحیق مطالب و مضامین بوقلمون این نسخهٔ نادر الوجود ظاهرا از قلم این شکسته رقم حلیهٔ حقیقت بجواهر آبدار است که از یم من لدن در صدف سینهٔ پر گنجینهٔ حضرت پیر و مرشد برحق رسیده صرف بهمت علیای آن ساقی خمخانهٔ توحید و آن سرمست میخانهٔ تجرید و تفرید رشحه از ان رشحات برین خاک پریشان ریخته و نفحه از ان نفحات بمشام جان ناتوان بیخته **بیت** جمال همنشین در من اثر کرد — وگرنه من همان خاکم که هستم — والا تحدید کیفیتش وخوش سرائی مطرب طبعم کی داشت و اینچنین نغمات جانسوز و ترنمات دل افروز طبع بیدرد ناتوانم کجا یافت **شعر**

نی که هر دم نغمه آرائی کند — فی الحقیقت از دم نائی کند

و له

اقل مشائخ صابریه قدوسیه
از ... تاریخ

زین نغمهٔ عشاقم بانگی چو بگوش آید — بیرون بکشد صوفی آن خرقهٔ سالوسی

بر چرخ رسد از وی آهنگ طرب گردد — بر شعلهٔ آوازی چون شعلهٔ فانوسی

در صحن چمن گردد گر نغمهٔ گل شگفته از وی — در رقص شود زهره با جلوهٔ طاوسی

احیای دل مرده زین نغمهٔ سهلست — از معجزهٔ عیسی تو بهره چه یابی

در صحبت دراآی و ابیات محفل — زنجیر بپا تا چند از قید ناموسی

نی بزم غزل است این محفل خوش — از گریهٔ خوف اینجا بازیست نه بالوسی

نی کعبه بتخانه نی باده نه میخانه — نی بانگ صلوة اینجا نه نالهٔ ناقوسی

اینجاست دم احیا اینجاست ید بیضا — گر معجزهٔ عیسی اگر معجزهٔ موسی

این زمزمهٔ وحدت بشنید ملک گفتا — تاریخ ختام او شد نغمهٔ قدوسی

لیکن پی تکمیلش لا گشت از و بیرون — تا سیمی نزاید ... در ده جاسوسی

۱۲۴۴ هجری

یک الف و دو صد هجری با چهل و چهار آید — چون کلک قلم ... نوشت ...

والحمد لله علی حسن الاختتام — بحق نبیه خیر الانام و آله

و اصحابه الکرام

ما بحت غدیات ا